فصلنامه ویژه نقد کتاب، کتاب شناسی و اطلاع رسانی در حوزه متون

دوره جدید سال سوم ضمیمه شماره ۳، سال ۱۳۸۴

ضمیمه ۳

آینهٔ میراث

حزین نامه

شامل آثار نویافتهٔ شیخ محمدعلی حزین و دربارهٔ او

گردآوری و پیشگفتار

دکتر عارف نوشاهی

بها: ۱۰۰۰۰ ریال
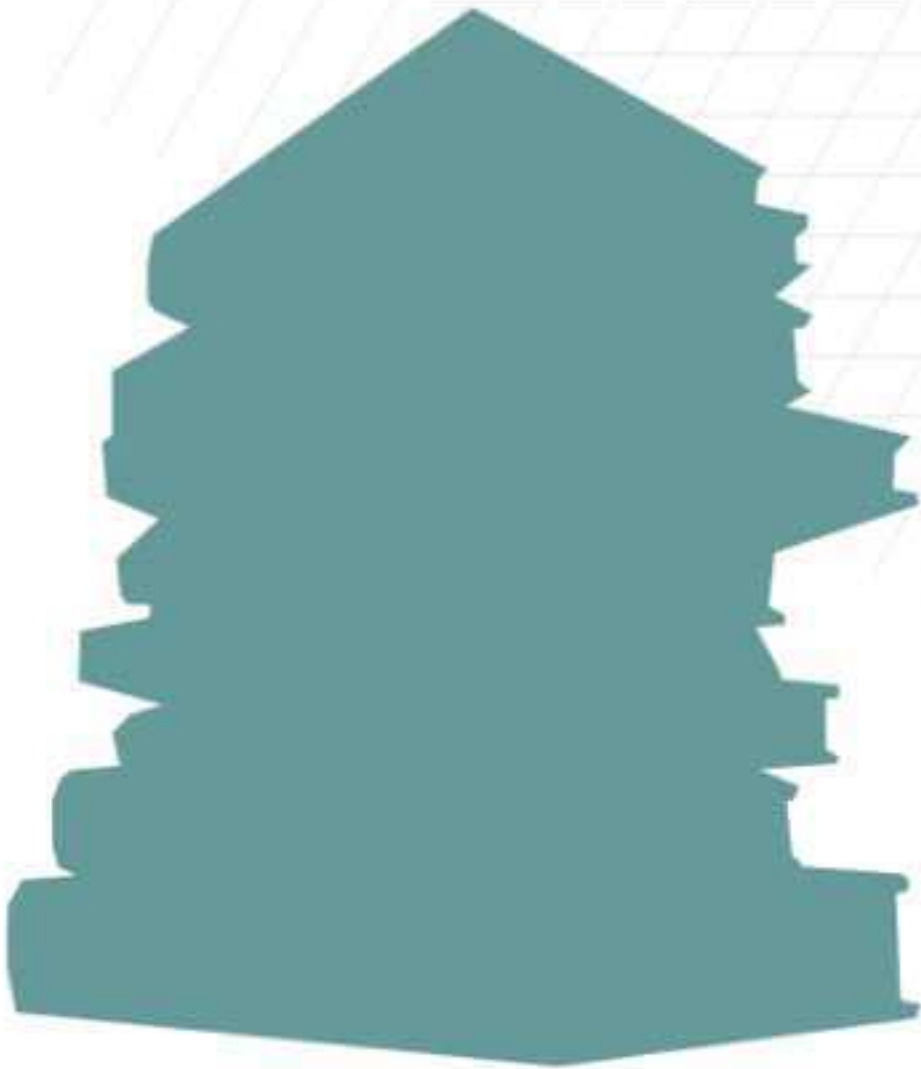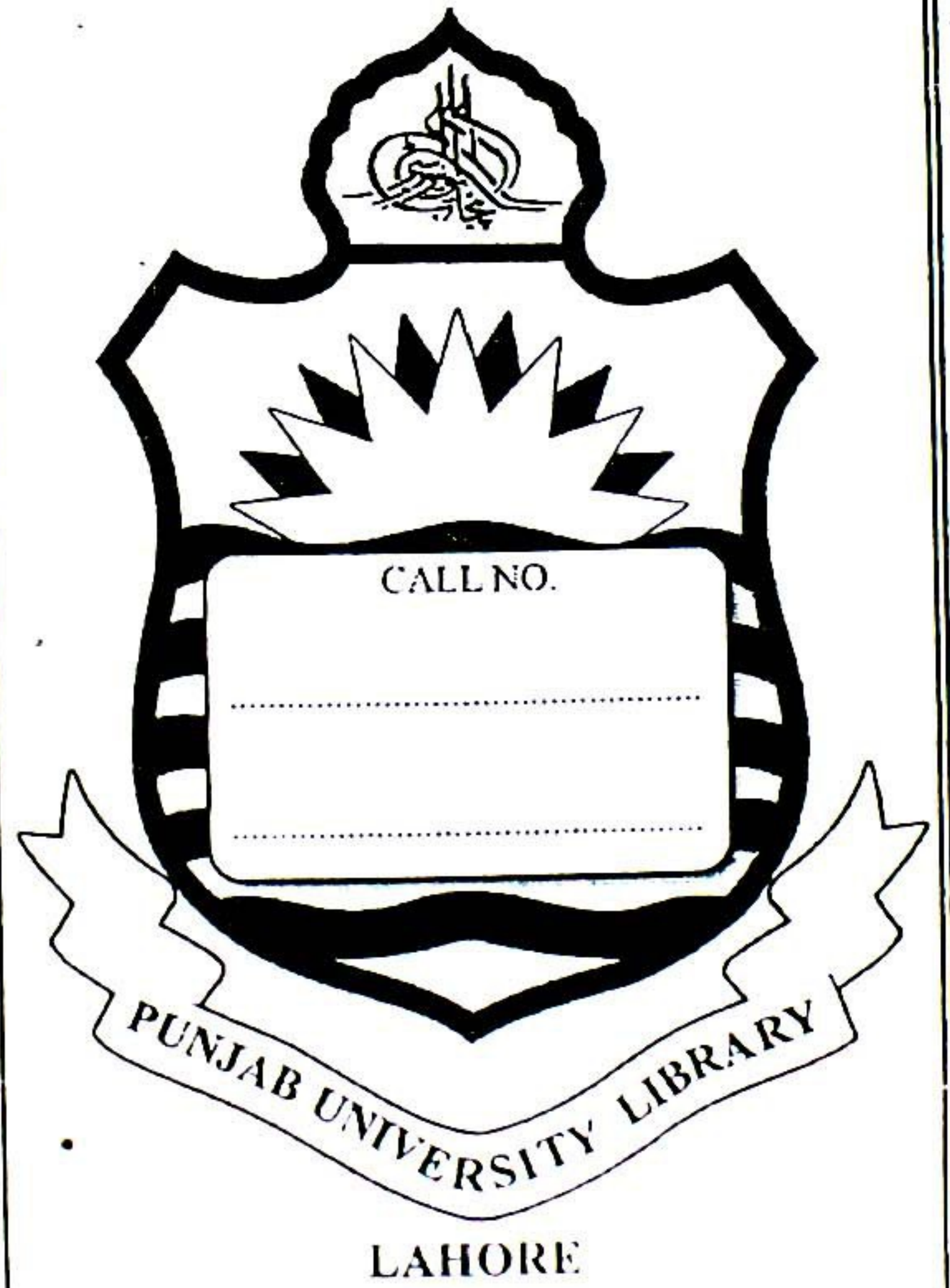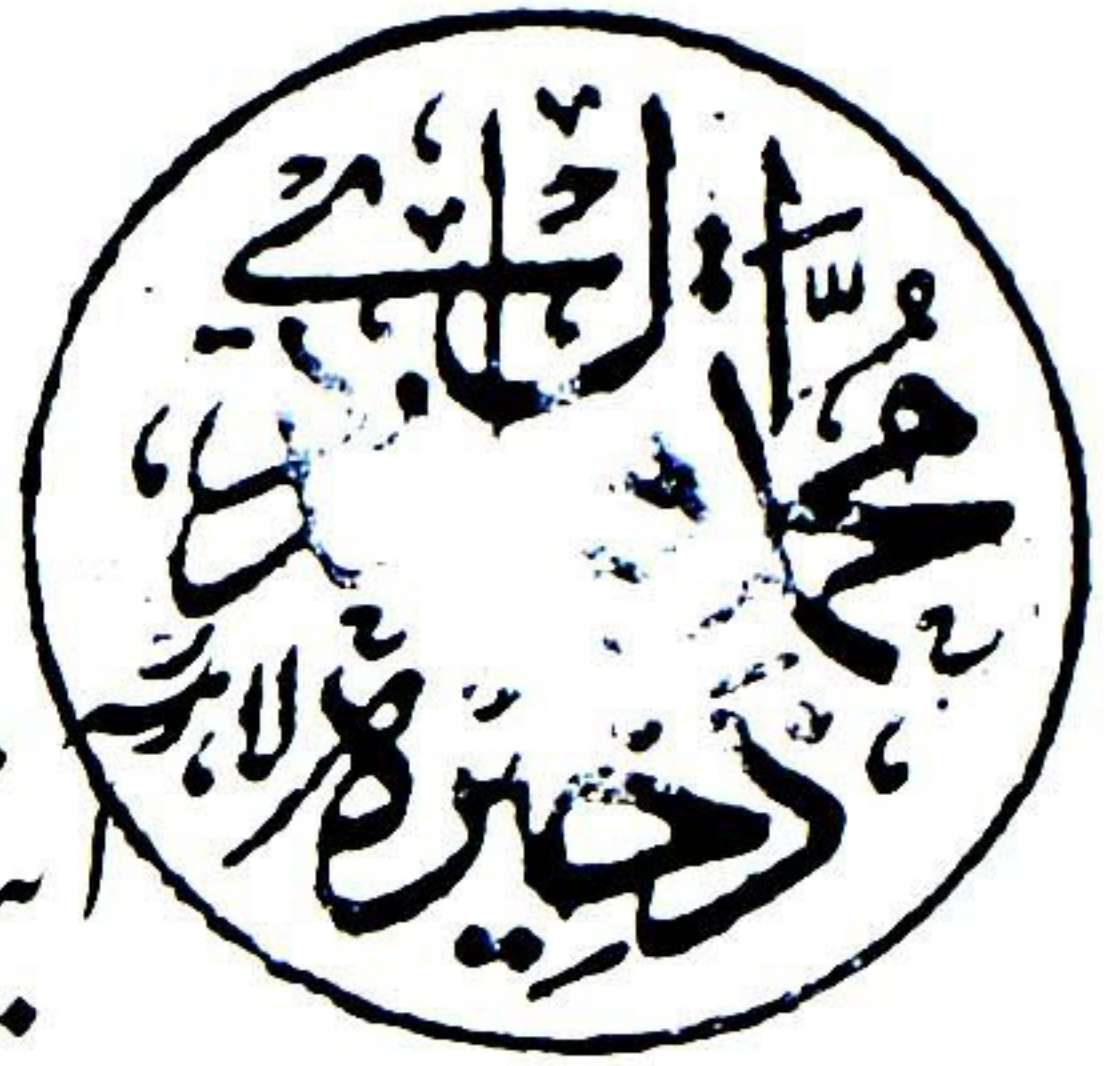
شماره استاندارد بین‌المللی ۹۲۴۰_۱۵۶۱

بسم الله الرحمن الرحیم

آینهٔ میراث

فصلنامهٔ ویژهٔ نقد کتاب، کتاب‌شناسی و اطلاع‌رسانی در حوزهٔ متون

دورهٔ جدید سال سوم، ضمیمه شماره ۳، ۱۳۸۴

دارای مجوز علمی - ترویجی به شماره ۳/۲۹۱۰/۸۲ از کمیسیون بررسی نشریات علمی کشور

حزین نامه

به اهتمام دکتر عارف نوشاهی

صاحب امتیاز: مرکز پژوهشی میراث مکتوب

مدیر مسئول: اکبر ایرانی

سردبیر: جمشید کیان‌فر

مشاوران علمی:

دکتر پرویز اذکایی - ایرج افشار - اکبر ثبوت - دکتر غلامرضا جمشیدنژاد اول - دکتر هاشم رجب‌زاده - دکتر علی رواقی - محمد روشن - فرانسیس ریشارد - دکتر علی اشرف صادقی - دکتر محمود عابدی - دکتر عارف نوشاهی

مدیر تولید: علی اوجبی

حروفچین: رضا علیمحمدی

صفحه‌آرا: محمود خانی

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: رویداد

تهران - خیابان انقلاب اسلامی، بین دانشگاه و ابوریحان، شمارهٔ ۱۲۰۴

نشانهٔ پستی ۱۳۱۵۶۹۳۵۱۹

تلفن ۶۶۴۹۰۶۱۲ دورنگار ۶۶۴۰۶۲۵۸

www.MirasMaktoob.ir

AyeneMiras@MirasMaktoob.ir

http://www.islamicdatabank.com

- نقل مطالب این نشریه با ذکر مأخذ آزاد است.
- آراء مندرج در نوشته‌ها الزاماً مورد تأیید آینه میراث نیست.
- هیأت تحریره در ویرایش مطالب آزاد است.
- مطالبی که برای چاپ مناسب تشخیص داده نشود پس فرستاده نخواهد شد.

از نویسندگان و مترجمان درخواست می‌شود به نکات زیر توجه فرمایند:

- چون فصلنامه نشریه‌ای علمی تخصصی است، مقالات باید حاصل پژوهش‌ها پیمایشی، تجربی، تاریخی، کتابخانه‌ای و ... باشد.
- مطلب ارسالی نباید در نشریهٔ دیگری چاپ شده باشد.
- لازم است مقاله دارای پنج تا ده کلید واژه و چکیدهٔ فارسی حاوی ۱۰۰ تا ۱۲۰ کلمه باشد.
- چون شیوهٔ نگارش فرهنگستان زبان و ادب فارسی ملاک و راهنمای ویراستاری مطالب است، بهتر است نویسندگان محترم به منظور تسریع در کار این شیوه را اعمال فرمایند.
- بهتر است هر مقاله روی کاغذ A4 تایپ شود و یا با خط خوش و خوانا بر یک روی کاغذ نوشته شود.
- حتی‌الامکان نمودارها، جدول‌ها و تصاویر به صورت آماده برای چاپ ارائه شوند.
- توضیحات، معادل‌های خارجی واژه‌ها، اصطلاحات علمی و ارجاعات مقاله به منابع با شماره‌گذاری پیاپی در پایان مقاله درج خواهد شد. لازم است در ارجاع به منابع اطلاعات کامل کتابشناختی با رعایت قواعد کتابنامه‌نویسی ارائه شود.
- ارسال متن اصلی به همراه متن ترجمه شده ضروری است.
- همراه هر مطلب ارسال ضروری است نام و نام خانوادگی نگارنده یا مترجم، درجهٔ علمی، سمت، تاریخ تولد (برای مستندسازی) و آدرس کامل پستی و شماره تلفن ارسال شود.
- لطفاً مقالات و مطالب را به نشانی دفتر مجله آینهٔ میراث و یا به نشانی پست الکترونیک آینهٔ میراث AyeneMiras@MirasMaktoob.ir ارسال فرمایید.

حزین نامه

(شامل آثار نو یافتهٔ شیخ محمد علی حزین و دربارهٔ او)

گردآوری و پیشگفتار:

عارف نوشاهی

فهرست مطالب

سخن سردبیر

پیوند میان ایران و سرزمین شبه قاره پیشینه‌ای بس دراز دارد و می‌توان به جرأت گفت که به دورهٔ ماقبل تاریخ می‌رسد، به زمانی که مردم این دو سرزمین از خاستگاه خود کوچ کرده و در سرزمین‌های حالیه اسکان یافتند. پیوند میان اسطوره‌های اوستائی و ودایی گواهی است بر این مدعا.

اما اینکه از بان فارسی ز چه زمانی در شبه قاره رواج یافت، محققان عقاید مختلفی را بیان کرده‌اند. برخی بر این باورند که مهاجرت پارسیان ـ در حمله سپاه عرب به ایران ـ به شبه قاره، نخستین بار زبان فارسی به شبه قاره راه یافت. پارسیان هند نخستین کسانی بودند که زبان فارسی را به شبه قاره بردند. گروهی نفوذ زبان فارسی در شبه قاره را به روزگار محمد بن قاسم ثقفی (متوفا ۹۰ ق) می‌رسانند که زبان فارسی را ایرانیانی که در سپاه او بودند به شبه قاره بردند. هم چنین گروهی دیگر بر این باورند که رواج زبان فارسی با لشکرکشی‌های سلطان محمود غزنوی به هند در آن سرزمین رواج یافت.

شکی نیست که فاتحان هرکجا که قدم گذاشتند زبانشان را با خود بردند و آن را به ملت‌های مغلوب تحمیل کردند. همچون زبان عربی که در مصر و شام و شمال افریقا رواج یافت. اما در ایران فقط زبان علم در محافل علمی شد.

زبان فارسی با شمشیر جهانخواران به هند راه نیافت، چراکه زبان فارسی زبان بیان عشق و احساسات و شور زندگی است و ذوق و روحیه مشترک ایرانیان و مردم شبه

قاره سبب رواج در آن سرزمین وسیع شد، پس از آنکه بخش‌هایی از سرزمین هند و ایران حاکمیت سیاسی واحدی یافتند و رفت و آمد میان دو سرزمین گسترش یافت زبان فارسی که زبان فرهنگی جهان ایرانی بود به سرعت در نواحی شمال غربی هند رخنه کرد و به مرور تا دور دست‌های آن سرزمین پیش رفت.

ادامهٔ حیات برخی از سلسله‌های ایرانی در شبه قاره نیز سبب نفوذ و گسترش زبان فارسی در آن سرزمین گشت، شاهان گورکانی هند چنان دلبسته و وابسته فرهنگ ایرانی بودند که گذشته از ترویج شعر و ادب فارسی و تشویق شاعران، دانشمندان و هنرمندان ایرانی به مهاجرت بدان سرزمین، جتی نام خود را از میان نام‌های ایرانی بر می‌گزیدند همچون: همایون، جهانگیر، شاه جهان و ... که همه نام‌های فارسی است.

در روزگار شاهان دهلی، زبان فارسی در دیوان‌های دولتی، محافل علمی، ادبی و در میان مردم بیشتر رونق گرفت و شاهان برخی نواحی چون: دهلی، بنگاله و دکن به آثار شناخته ادب فارسی و حضور آفرینندگان آنها در دربارشان گرایش یافتند.

نفوذ سعدی و حافظ و اشعارشان در شبه قاره از آن روزگار تا امروز ادامه داشته و این تداوم از یک سو از فراوانی و قدمت نسخه‌ها و به ویژه چاپ دیوان حافظ، شرح‌ها ترجمه و آثاری دربارهٔ او ـ آثاری در حافظ پژوهی ـ که در شبه قاره به چاپ رسیده، و از سوی دیگر از غنایی که با تأثیر از اشعار شعرای ایرانی در تصوف و شیوه شاعری شاعران فارسی و اردو زبان این سرزمین روی نموده آشکار است.

بخش عظیمی از میراث مکتوب در شبه قاره به زبان فارسی است و بسیاری از بزرگانی که به داشتن آنها می‌بالند و آنها را در شمار شخصیت‌های ملی خود می‌دانند، چون: تاگور، میردرد دهلوی، غالب دهلوی، اقبال لاهوری و بسیار کسان دیگر یا آثار خود را به فارسی نوشته‌اند یا متأثر از زبان فارسی و فرهنگ ایرانی بوده‌اند.

شاعران و نویسندگان شبه قاره شاخه‌های ادبی و تفنن‌های تازه‌ای مانند: ملفوظات، انشانویسی و شش جهت آفریدند و می‌توان گفت که نقد ادبی در زبان فارسی را که به معنای امروز از آن برداشت می‌کنند، در شبه قاره و در بگومگوهایی که بر سر برهان قاطع از محمد حسین خلف تبریزی و اشعار حزین لاهیجی درگرفت پیدا شد.

زبان فارسی در شبه قاره هنوز زنده است و مردم این سرزمین به هر زبانی که سخن می‌گویند در آن هزاران واژه و اصطلاح فارسی حضور دارد، پس بی‌سبب نیست که در هیچ جای دنیا به اندازه کشورهای شبه قاره به زبان فارسی اهمیت نمی‌دهند.

وجود رشته‌های زبان و ادبیات فارسی در اکثر دانشگاههای شبه قاره حکایت از زنده بودن زبان فارسی و پیوند میان ایرانیان با مردم آن سرزمین دارد و هستند هزاران مردم هندی و به ویژه پاکستانی که به زبان فارسی عشق می‌ورزند و در حفظ و احیاء آن از هیچ کوششی فرو گذار نیستند.

باید بدان سرزمین سفر کرد و از نزدیک شاهد دغدغه‌های آنان بود. در سفری که سال گذشته به پاکستان روی داد، شاهد آن بودم که چگونه جوانی پاکستانی که بسیار زیبا و رسا به فارسی سخن می‌گفت از تغییر نوشته تابلوها از زبان فارسی به انگلیسی بی‌تابی بخرج می‌داد و معترض آن بود، امری که ما خود در ایران از آن غافلیم.

حزین نامه ـ چنانکه دکتر نوشاهی نیز نوشته‌اند ـ حاصل این سفر است و دستاوردی از دوست فاضل و ارجمند پاکستانی که ارادت ویژه به زبان فارسی دارد.

پیشگفتار

مجموعه‌یی که بر آن نام «حزین نامه» گذارده‌ایم، شامل یافته‌هایی از آثار شیخ محمد علی حزین لاهیجی (۱۱۰۳ - ۱۱۸۰ ها) یا دربارهٔ او در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه پنجاب، لاهور، پاکستان است که عموم خوانندگان از نام و نشانی آنها کمتر آگاهی دارند و من در سال‌های ۱۳۸۰ - ۱۳۸۲ ش در حین فهرست نویسی نسخه‌های خطّی فارسی دانشگاه پنجاب به شناسایی آنها موفّق شدم. هر یکی از این آثار گوشه هایی از آن منقطع زندگانی شیخ حزین را روشن می‌کند که او در هندوستان به سر برده و احیاناً بی جنجال و بی منازعت نبوده است.

«حزین نامه» در برگیرندهٔ آثاری به این شرح است:

۱. رقعات حزین (دو مجموعهٔ مختلف)، نوشتهٔ محمدعلی حزین؛

۲. حالات شیخ محمدعلی حزین، نوشتهٔ کلب حسن خان و کلب حسین خان؛

۳. «هجو اهل کشمیر» سرودهٔ حزین و جواب آن از گوبند رام «زیرک» لکهنوی؛

۴. معرفی چند نسخهٔ خطّی دیوان حزین در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب، لاهور.

پیشتر فقط رقعات حزین را آمادهٔ چاپ کردم و همزمان برای چاپ به مجلّهٔ سفینه در لاهور و مجلّهٔ آینهٔ میراث در تهران سپردم. سفینه در چاپ آن پیشقدم شد(جلد ۲، شماره ۱، ۱۳۸۳ ش / ۲۰۰۴ م، ص ۵۷ - ۷). وقتی دوستم آقای جمشید کیان‌فر سردبیر مجلّهٔ آینهٔ میراث در اسفند ماه ۱۳۸۳ سفری به لاهور آمدند، گفتند چون رقعات حزین یک بار در سفینه چاپ شده است، تجدید چاپ آن در آینهٔ میراث لطفی ندارد، ولی

می‌توان رقعات را همراه با مطالبی تازه دربارهٔ حزین به عنوان پیوستِ مجلهٔ آینهٔ میراث چاپ کرد. پیشنهاد ایشان را پسندیدم و خُرده یادداشتهایم را در این خصوص سر و سامان دادم و به ایشان تقدیم کردم. همین جا از عزیزان پاکستانی پرفسور دکتر معین نظامی و خانم اقصی ازور سپاسگزاری می‌کنم که زحمت استنساخ برخی آثار این مجموعه را متقبّل شدند. به خانم نرگس جابری‌نسب، استاد گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران که هم اکنون در دانشگاه جواهر لعل نهرو (JNU)، دهلی دورهٔ دکتری را می‌گذرانند مدیون هستم که به درخواست من از دهلی به بنارس رفتند و عکس‌هایی از مزار حزین گرفتند و به من لطف کردند که برخی از آنها با ابراز تشکّر از ایشان در این مجموعه چاپ می‌شود.

عارف نوشاهی

اسلام آباد / نوروز ۱۳۸۴

حالات شیخ محمدعلی حزین

(برگرفته از اتفاق الاخوان)

تألیف

کلب حسن خان

کلب حسین خان

با پیشگفتار و اهتمام

عارف نوشاهی

۱۱

پیشگفتار

رسالهٔ حالات شیخ محمدعلی متخلص به حزین به استناد یادداشتی بر ظهریهٔ نسخهٔ لاهور ـ که خط آن با رساله متفاوت نیست ـ بخشی از کتاب اتفاق الاخوان تألیف کلب حسن خان و کلب حسین خان دو برادر شیعی مذهب هند است.

یادداشت این است:

«حالات شیخ محمد علی متخلص به حزین»

از کتاب نسخه [کذا] اتفاق الاخوان تألیف مرزا[1] کلب حسن خان و مرزا کلب حسین خان بهادر دوپتی کلکتر سراز ؟ ضلع فرخ آباد.»

ترکیبِ اتفاق الاخوان و به دنبالِ آن نام دو کس، مشعر بر این است که کتاب نگاشتهٔ دو برادر است که شاید دوّمی Deputy Collector یعنی قائم مقام و نایب گردآورِ یکی از قصبات بخش فرخ آباد در عهد انگلیسیان (سده ۱۳ه / ۱۸م) بوده است.

از داخل متن شواهدی دربارهٔ خانوادهٔ مؤلف / مؤلفان نیز در دست است. برادر مؤلف / مؤلفان میرزا محمدصادق خان در لکهنو زندگی می‌کرد و نسخه‌ای از دیوان حزین به خط شاعر نزد او به همراه اسباب منزلش غارت شد (برگ ۱۰a). من در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب، لاهور، مجموعه‌ای خطّی به شمارهٔ $\frac{\text{PC III 53}}{\text{1164}}$ دیده‌ام که شامل دو رساله: کثیرالفواید تألیف امداد علی بن نور علی و ترجمة الشریعة تألیف محسن بن مرتضی "فیض" کاشانی (م ۱۰۹۱ه) است. هر دو رساله به خط امداد علی در ۱۲۲۳ ه است. در ترقیمهٔ ترجمة الشریعة نامی از میرزا محمد صادق برده شده که وصّی شیخ علی

۱. در تحریرهای متأخر شبه قاره املای "میرزا" معمولاً با حذف یاء است

حزین بود. احتمال می‌دهم که این شخص همان کسی است که در رسالهٔ حالات حزین از او نام برده شده است. ترقیمه این است :

«فارغ شد... امدادعلی‌بن نورعلی... از تحریر این رسالهٔ شریفه کثیرالمنفعه، به کمال عجلت در دو روز، از مجموعهٔ نُسخ مملوکهٔ مرزا محمد صادق صاحب... وصّی شیخ علی حزین مغفور، در بلدهٔ کان‌پور، به تاریخ... ۱۲۴۳ هجری نبوی...».

جدِّ مؤلفِ رسالهٔ حالات حزین میزبانِ‌حزین در بنارس بود. مؤلف رساله دربارهٔ او می‌نویسد: ″ هیچ کس از مغول مثل جناب جدّ امجد مرحوم مقتدر و صاحب مال و زر نبود″ (5 b) و سپس صحبت از ″ هم قومی و هم وطنی از ولایت ″ به میان می‌آورد. در نوشته‌های قرن ۱۲ هـ به بعد در شبه قاره اصطلاح ″ مغول ″ برای ایـرانـی و اصـطلاح ″ولایت″ برای ایران به کار رفته است. پس از تعبیرات مؤلف می‌توان نتیجه گرفت که جدّ او ایرانی بود و از ایران به هند هجرت کرده در بنارس توطّن اختیار کرده بود و چه بسا که منظور او از ″هم قومی″، خویشاوندی و قرابت خانوادگی با حزین باشد. بنابراین رفتن حزین به بنارس و اقامت کردن در آنجا بی علّت نبود. قبرهای جدّ و جدّهٔ مؤلف /مؤلفان و دیگر اعزّه و اقارب در مقبرهٔ حزین است که خـود قـرینهٔ نسبتِ‌خویشی خانوادهٔ مؤلف با حزین می‌تواند باشد.

مطالب رساله به دو بخش عمده تقسیم شده اشت. بـخش اوّل حـاوی اطـلاعاتی دربارهٔ پدر و جدّ حزین و تولد و تحصیل حزین[۴] است که از تاریخ و سفرنامهٔ حزین نوشتهٔ شیخ محمد علی حزین (چاپِ علی دوانی، تهران، ۱۳۷۵ ش) برداشته شده است. بدون اینکه ذکری از منبع به میان آید. حتّی مؤلفِ رسالهٔ حالات حزین برخی جُملات را بدون کوچکترین تغییری از کتابِ حزین نقل کرده است. اطلاعات این بخش برای ما هیچ تازگی ندارد، بلکه در مواردی به دلیل غلط‌نویسی کـاتب رسـاله یـا بـی احـتیاطی مؤلف /مؤلفان در اخذ و اقتباس مطالب، بعضی نامها و واقعات جا به جا شده است. به طور مثال: در تاریخ و سفرنامهٔ حزین نام یکی از استادان حزین، شاه محمد شیرازی آمده (ص ۱۵۲)، ولی در رسالهٔ حالات حـزین محمد شاه شیرازی دارد (برگ 2 a). نام عالم نصرانیی که استادِ حزین بود، در تاریخ و سفرنامهٔ حزین آوا نوس / اوانوس آمـده(ص ۱۷۱، ۳۹۴) و در رسالهٔ ما اونوس است(برگ 2 b). خود حزین می‌گوید که تخلص او بخشیدهٔ شیخ خلیل الله طالقانی است (همانجا، ص ۱۵۴)، ولی مؤلفِ رسالهٔ حـالات حزین می‌گوید که بخشیدهٔ شیخ بهاءالدین گیلانی است (برگ 2 a).

بخش دوم رساله حاوی وقایعی است که برای حزین در حین سفر به اقامت در هند و در هند روی داده و خود حزین در تاریخ و سفرنامه متذکر نشده است. در این بخش به ویژه وقایعی که در بنارس اتفاق افتاده، برای ما تازگی دارد. چون مؤلف /مؤلفانِ رساله نبیرهٔ میزبان حزین در بنارس است، احتمال دارد تمام وقایعی را که نقل کرده از پدر و جد خود یا بزرگان بنارس شنیده باشد. او در این بخش هم هیچ منبع اطلاعات خود را به دست نداده است.

دیدِ مؤلفِ رساله به شیخ حزین بیشتر دید«مقدّس و روحانی» بودن اوست و به شخصیت شاعرانه و عالمانهٔ او کمتر توجه داشته است. مؤلف می‌خواهد خوارق عادات و کرامات شیخ را نشان دهد و برتری او را بر دیگران ثابت کند. شاید در این کار از گزاف‌گویی هم به دور نبوده است،و گرنه آن مدرس یهودی که نامه‌ای به حزین در هند فرستاد، از کجا« آدرس پستی» حزین را به دست آورد؟ (برگ a 7). شاید قصد مؤلف رساله از این گونه نقل‌ها، هموار کردن زمینه برای ابراز نظر خودش بوده که در پایان آورده است و به مخالفان حزین در هند نظر داشته است. گفتهٔ مؤلف رساله که حزین هیچ گاه حرفی از انانیّت نمی‌زد، چندان بر دل نمی‌نشیند. منازعت او با هند و هندیان سر همین «انانیّت» بود. باری، از لابه‌لای رساله می‌توان طرز تفکر و راه و رسم زندگانی حزین را استنباط کرد. مثلاً:

الف) حزین در خانه‌های خود (در دهلی و بنارس) پرده و فرش قالی داشت (برگ 5 b؛ 8 b).

ب) حزین نسبت به انگلیسی‌ها نظر خوشی داشت (7 b؛ 9 b). نظر خوش او نسبت به انگلیسی‌ها از تاریخ و سفرنامهٔ حزین نیز تأیید می‌شود، آنجا که با ندامت می‌گوید چرا از ایران به هند آمده و سفر به ممالک فرنگ اختیار نکرده (ص ۲۶۰).

ج) غذای معمول حزین بسیار محقّر و مختصر بود. (8 a).

د) حزین با مستخدمان خود در هند حرف نمی‌زد و برای هر کار اشاره‌هایی مقرر کرده بود (8 b). او همیشه مستخدمانِ خوب و معقول را سراغ می‌گرفت (9 a). این نکته از رقعات حزین نیز تأیید می‌شود.

ﻫ) حزین در هند با اعیان و امرای وقت روابط حسنه داشت، هم چون: علی گوهر ملقّب به شاه عالم دوم متخلص به آفتاب(تولد: ۱۱۴۰ ﻫ جلوس: ۱۱۷۳ ﻫ وفات ۱۲۲۱ ﻫ)؛ نواب وزیرالملک جلال‌الدین حیدر ملقب به شجاع‌الدوله (تولد:

۱۱۴۴ هـ جلوس وزارت فیض آباد ۱۱۶۷ هـ وفات ۱۱۸۸ ها)؛راجه بلوند سنگه والی بنارس؛ راجه رام نراین صِوبه دار عظیم آباد، نمایندهٔ دولت بریتانیا (گورنر جنرال) در کلکته.

مطالب پایانی رسالهٔ حالات حزین دربارهٔ وفات و مدفن حزین در بنارس است و اینکه میرزا حسن به دفن و کفن حزین اهتمامی داشت و مقبرهٔ حزین بنا کردهٔ اوست (۱۰b). میرزا حسن همان اشرف‌الدوله میرزا حسن علی خان فرزند نواب صدرالدین محمد خان "فایز" دهلوی است که در رقعات حزین برخی رقعات خطاب به اوست. مؤلف رسالهٔ حالات حزین به ضبط اشعار کتیبهٔ مزار حزین نیز اهتمامی تحسین‌برانگیز دارد، ولی چنین به نظر می‌رسد که مؤلف یا کاتب رساله را در ضبط اشعار تسامحی واقع شده است. مرحوم علی اصغر حکمت سفیر ایران در هند در کتاب نقش پارسی بر احجار هند(چاپ تهران، ۱۳۳۷ ش) گزارشی از دیدار مقبرهٔ حزین داده و کتیبه را سطر به سطر نقل کرده است (ص۱۲۳) و در دو مورد بین ضبط‌ها اختلاف وجود دارد.

۱. رسالهٔ حالات حزین: همی دانم مگر از دوست پیغامی رسید اینجا
حکمت: همین دانم که گوش از دوست پیغامی شنید اینجا

۲. رسالهٔ حالات حزین: سرشوریده بر بالین آسایش رسید اینجا
حکمت: سر شوریده را بالین آسایش رسید اینجا

در مورد اول ضبط حکمت درست است و در مورد دوم حق با مؤلف رسالهٔ حالات حزین است.این موضوع از عکس‌های کتیبهٔ مزار حزین نیز تأیید می‌شود که به لطف خانم نرگس جابری نسب از هند به دستم رسیده است.

یگانه نسخهٔ خطّی رسالهٔ حالات شیخ محمدعلی متخلص به حزین در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه پنجاب، لاهور، به شماره $\frac{\text{pf III 2}}{1400}$ در مجموعه‌ای در برگ‌های ۱تا ۱۰ ب قرار دارد، به خط محمد مهدی، به تاریخ ۲ جمادی‌الاول ۱۲۹۰ هـ در بنارس . به دنبال آن در برگ‌های ۱۱ الف تا۱۶ الف رساله‌ای در پند واندرز به همان خامه است که به احتمال زیاد برگرفته از کتاب اتفاق‌الاخوان است.

از خانم اقصی ازور، پژوهشگر زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پنجاب، لاهور سپاسگزارم که در استنساخ نسخه به من یاری کرده‌اند.

حالات شیخ محمد علی متخلّص به «حزین»

مخفی و محتجب نماند که حالات آن جناب آنچه در کتب مذکور است و در اطراف و

اکناف عالم مشهور، نه چندان است که به حوزهٔ تحریر در آید و نه آن چنان است که زبان کج مج بیان آن را به تقریر در آرد. ذات با برکات آفتابْ بود و وجود ذیجودْ لاجواب؛ نوری بود که به لباس خاکستری [کذا:خاکی] انسانی تافته و فرشته‌ای بود که به کسوت بشری جلوه یافته. ورنه دشوار است که کسی به این کمالات موصوف و به این فضایل معروف شود.

معلوم می‌گردد و به تحقیق می‌رسد که بزرگان این بزرگ نیز همه اهل علم و جمله صاحب کمال و فضل بوده‌اند. نام پدر عالی‌قدر جناب ایشان شیخ عبدالله و اسم سامی جدّ امجد شیخ علی و موطن و مسکن قدیم اجدادِکرام و آبای عظام ایشان بلدهٔ [1 b] آستاراست.

شیخ شهاب‌الدین جدّ اعلیٰ از آنجا به دارالسلطنهٔ لاهیجان ـ که احسن بلادِگیلان است ـ آمد و مسکن ساخت و با فراغ خاطر پرداخت. پدر و جدّ ایشان از عمدهٔ مشاهیر علما و قدوهٔ جماهیر فضلا بوده‌اند. و جد امجد که «وحدت» تخلّص می‌نمودند و گاه گاه فکر شعر نیز می‌فرمودند، این دو شعر از نتایج ابکار افکار ایشان نوشته می‌شود تا رونق مجموعه بیفزاید.

دل را به طاق ابروی جانانه سوختیم
قندیل کعبه را به صنم خانه سوختیم
«وحدت» چه حالت است که خوابت نمی‌برد
ما نفس خود به گرمی افسانه سوختیم

پدر عالی‌قدر ایشان نیز فاضلِ اجلّ و کاملِ اکمل بوده‌اند. پنج هزار کتب در کتبخانهٔ خود داشتند و همه به تصحیح ایشان در آمده به دست خط خاص محشّی‌بودند. از لاهیجان ترکِ توطن کرده به اصفهان رسیدند و با دختر عنایت‌الله اصفهانی ـ که از اتقیا و اخیار بود ـ کدخدا گردیدند و چهار اولاد میسّر گردید که اوّلینِ آنها جناب شیخ محمدعلی حزین ـ علیه‌الرحمه ـ باشد. در سنِ شصت و نه سالگی به سال یک هزار و یک صد و بیست و هفت هجری رخت به جنّت بر بستند و به جوارِ قبر منوّر عارف ربّانی مولاناحسن دانشمند گیلانی مدفون گشتند. ـ علیه‌الرحمة والغفران و اسکنه‌الله تعالی فی فرادیس الجنان.

ولادتِ با سعادت جناب شیخ محمد علی حزین ـ علیه الرحمه ـ [2a] به روز دوشنبه، بیست و هفتم شهر جمادی‌الاخری، به سال یک هزار و یک صد و سه هجری

در دارالسطلنهٔ اصفهان اتفاق افتاد.

هر گاه[= چون] چهار سال از عمر بر آمد، والدِ ماجد ایشان اشارت به تعلیم نمود و به ملامحمدشاه شیرازی ـ که از اعلامِ روزگار بود ـ سپرد فرمود. در دو سال سواد خوانی و خطّی میسّر آمد و بسیاری کتب از فارسی و نظم و نثر و رسائل صرف و نحو و منطق تعلیم نمودند که درست اخذ فرمودند. شوق به تحصیل علوم وقتاً فوقتاً در فزونی بود. استاد بر ذهن و ذکاء تعجّب می‌نمود.

شرح جامی بر کافیه و شرح نظام بر شافیه و تهذیب و شرح ایساغوجی و شرح شمسیه و شرح مطالع در منطق و شرح هدایه و حکمة‌العین با حواشی و مختصر، و تلخیص و تمام مطوّل و جعفریه و مختصر نافع و ارشاد و شرایع‌الاحکام در فقه و من لایحضره‌الفقیه در حدیث و معالم اصول و شرح تجرید و زبدة‌الاصول و تشریح الافلاک و چند نسخهٔ دیگر در خدمتِ والد ماجد خواندند و کتاب احیاءالعلوم و رسایل اصطرلاب و شرح چغمینی به خدمتِ شیخ بهاءالدین گیلانی ـ قدس سره ـ درس گرفتند. تخلّص به لفظ «حـزین» بخشیدهٔ اوشان است. و به خدمت مولانا کمال‌الدین محمد تفسیر بیضاوی، جامع الجوامع و امور عامهٔ شرح تجرید و به خدمت مولانا حاجی محمد طاهر[2 b] اصفهانی کـتاب استبصار شیخ طوسی و شرح لمعهٔ دمشقیه و به خدمت شیخ عنایت‌الله گـیلانی مـنطق تجرید تا کتاب[1] شیخ‌الرئیس، و به خدمتِ امیر سیّد حسن طالقانی فصوص‌الحکم و شرح هیاکل النور، و به خدمت حکیمْ مسیحا کلیاتْ قانون، و به خدمت فـاضل مـیرزا محمد طاهر رسایل هیأت و شرح تذکره و تحریر مجسطی خواندند. از اونوس نام نصرانی ـ که عالم کامل دین عیسوی بود ـ انجیل آموختند و او از ایشان استفادهٔ علم دین نمود و بیشتر او را الزام‌ها دادند که جوابی از او سرانجام نشد. و هم برین طور از شـعیب نـام یهودی ـ که در دین خود عالم بی نظیر بود ـ توریت آموختند. و از دانشمند قدیم مجوس که او را دستور گفتندی و نیز [از] رستم نام مجوس به تحقیق اصول و فروع‌دین مجوس پرداختند و به خدمت آخوند مسیحا طبیعیات شفاء و الهیات و شرح اشارات و حواشی قدیم و جدید، و به خدت مولانا محمدباقر کتاب تلویحاتِ شیخ اشراق استفاده کردند.

هم در آن ایام حاشیه بر امور شرح تجرید و رسالهٔ تحقیق و رسالهٔ منطق و رسالهٔ لوامع شریفه در تحقیق معنی وحدت و چند رسالهٔ دیگر در غوامض مسایل الهـیه و رسـالهٔ

---

۱. در متن ناخوانا؛ در تاریخ و سفر نامهٔ حزین ص ۱۶۹ "نجات" آمده است.

موسومه به توفیق که در توافق حکمت و شریعت است و رسالهٔ توحید [از] کلام قدمای مجوس و حواشی بر شرح حکمت [3 a] اشراق و روایح الجنان و رسالهٔ ابطال التناسخ و شرح رسالهٔ کلمة التصوف بر الهیات شفا و فواید الفواد و حاشیه بر شرح هیاکل النور و رساله در مدارج حروف و ساقی نامه و فرس نامه تصنیف فرمودند و چند دواوین فصاحت آئین نیز مجتمع نمودند.

منقول است که جناب ایشان به عمر خُرد سالگی ـ که در آن وقت زیاده از هفت سال از سن شریف نگذشته بود ـ طبع موزون داشتند و گاه گاه اشعار آبدار به فکر خاص به هم می‌رسانیدند. هر چند این امر اشتهار کلّی نداشت و احتیاط و ضبط ایشان اخفای آن مناسب می‌پنداشت مگر رفته رفته و جسته جسته خبری از این امر به والد ماجد جناب ایشان رسیده بود و به باطن به این امر چند گونه سُرورِ خاطر می‌افزود. هم در آن ایام روزی ایشان به خدمت پدر بزرگوار خود حاضر بودند و مجمعی از مستعدان و قابلان در آن وقت بود و هر یکی شعر خوانی می‌نمود. شخصی این مطلع ملاّ محمود محتشم کاشی برخواند:

ای قامت بلند قدان در کمند تو ... رعنایی آفریدهٔ قد بلند تو

بر حُسن کلام ـ که ظاهر است ـ حضّار انجمن وجد می‌نمودند و محو خوبی‌های این مطلع بودند [3 b] ناگاه والد ماجدِ ایشان خطاب نمودند و فرمودند که من شنیده‌ام که تو هم فکر شعر می‌کنی؟ اگر راست است در این زمین و قافیه فکری بکن! جناب ایشان که سر فرو کرده به سینه بودند، معاً سر برداشتند و بی غور و فکر بدیههٔ این مطلع به فکر خاص برخواندند:

صید از حرم کشد خَم جعد بلندِ تو ... فریاد از تطاولِ مشکین کمند تو

بفور به سماعت این مطلع، اهل مجمع از جاهای خود برجستند و ثناها گفتند و آن قدر محو حسنِ کلام شدند که از خود رفتند. و بعد از آن حُسن مطلع و بیت غزل بر زبان آوردند. حتّی که غزل هفت شعر به طرفة‌العین موزون گردید. آن گاه والد ماجد جناب ایشان قلمدان عنایت فرمودند و به فکر شعر و سخن مأذون نمودند.

در عمر یازده سالگی فراغ کُلّی از تحصیل کتب درسیهٔ متداوله [illegible] حاصل خاطر عاطر به جانب دیگر علوم افتاد. ماهر و کامل هر علمی [illegible] هر جا که می‌شنیدند برای تحصیلِ آن به آنجا می‌رسیدند و عالم هر علمی را که در [illegible] می‌یافتند برای مناظره و بحث علمی همانجا می‌شتافتند تا اینکه به تحصیل جُمله فنون و علوم شریفه پرداختند

و کوسِ لمن الملکی می‌نواختند. احدی را ـ از علمای حاضرین ـ یارای آن نبود [4 a] که به حضور ایشان [زبان] گشایند و به امری چون و چرا نمایند. اگر فهرستِ کتبِ مصنَّفهٔ جناب ایشان نوشته شود، این مختصر گنجایش آن ندارد. هر یکی در عالم مشهور و به جهان معروف.

مع هذا، از ظلم نادرشاه ـ که محض نسپاس و از بس ناقدرشناس بود ـ دل تنگ گردیده و صورت گذرانِ اوقات شریف ندیده، لوای عزیمت به جانب هندوستان برافراشتند و ترکِ وطن مناسب پنداشتند. روزی در راه به مقامی خیمه زدند که صحرایی بود ناپیدا کنار، وادیی بود پُر از خس و خار. همانجا رؤیت هلال ماه محرّم رو داد و از چشم هر یکی اشک خونین به عزای امام ـ علیه‌السّلام ـ برافتاد. آن جناب ارشاد فرمودند و تأکید نمودند که تا ده روز خیام به همین مقام قایم دارند و نقل و حرکت از اینجا نکنند تا اینکه عشرهٔ مبشره هم در اینجا ختم گردد و خلل در عزاداری نشود. در شب اوّل آن جناب به نفس نفیس بر منبر برآمده احادیث غم و الم به آن حسن و خوبی قرائت فرمودند که جمله همراهان اشک خونین از دیده روان نمودند. یک دو شخص اجنبی نیز در آن مجمع شریک عزاداری بود[ند] که کسی به جانب آنها اعتنایی و التفاتی ننمود. هر گاه چون شبِ دوم آمد و مجلس آغاز گردید [4 b] یازده کسان اجنبی به نظر در آمدند و عجب آمد که در این صحرای بی پایان وجوهِ بنی نوع انسان از کجا باشد؟

شب سوم برفت، در مجلس صد دو صد کس اجنبی به نظر رسیدند و باعث افزونی حیرت گردید. بعد اختتام مجلس یکی از آن مجمع سر برداشت و دستِ ادب بر سر گذاشت و عرض کرد که ماها از بنی جان باشیم و لشکری انبوه در این مقام از ماست. هر شب به مجلس می‌رسیم و اشک‌ریزی می‌کنیم. سردارِ ما خبرِ ورودِ آن جناب یافته سلام با نیاز تمام عرض می‌کند و التماس می‌دارد که خیام مَلک احتشامِ حضور اندرون لشکر ما بر پا گردد و برکت قدوم میمنت لزوم رونقِ بزمِ ما شود. ارشاد شد که یک جای انس و جن صورت نبندد و یکی از دیگری متوحش باشد، پس معاف دارند. شب چهارم سردار بنی جان خود حاضر گردید و زمین ادب ببوسید و به اصرار تمام و تمنای ما لاکلام آن جناب را در لشکر خود جا داد و ابوابِ فخر و امتیاز بر روی خود گشاد و لُطف عزاداری ـ چنان که باید و شاید ـ زاید از [وصف] رسید. و عجب بر عجب که از فرقهٔ جن و انسان یک جا به سر گردید. بعد انقضای عزا آن جناب خواستند که لوای عزیمت بردارند و عازم سفر شوند. سردار بنی جان کشتی‌های [5 a] جواهرات رو به رو نهاد و بر

قدم افتاد. آن جناب فرمودند که نه از این پروا[یی] است و نه برین قسم چیزها اعتنایی. اگر یکی از بنی جان که تابع وزیرِ فرمان تو باشد دواماً مطیع من کنی و همراه سازی که امور ضرورت به هم رساند و وقت حاجت کارها کند، مضایقه نیست. سردارِ بنی جان دستِ قبول بر سینه نهاد و یکی را از قوم خود همراه داد. چنان چه آن جنّ مادام الحیات شب و روز حاضرِ درِ دولت می‌گردید و اوامر را دقتاً فوقتاً به تقدیم می‌رسانید.

از آن جمله است که: روزی به ملاحظهٔ آن جناب کتبخانهٔ سکّاکی رسید و از جانب یکی از تلامذه معروض گردید که چه حال است و طریقهٔ کتبخانه به‌چه منوال؟ فرمودند که آنچه من از پیشتر می‌دانم، زیاده از آن نیافتم و ناحق تضییع اوقات گردید و امری تازه به هم نرسید.

از آن جمله است: به ایامی‌که نادرشاه در دهلی ستم‌ها می‌نمود، ورودِ مسعود آن جناب هم به همان شهر بود. جاسوسان خبر ورودِ آن جناب به او رسانیدند و از این راز آگاهش گردانیدند. فی‌الفور جمعی را بر گماشت وطلبِ آن جناب را در رأی خود مناسب پنداشت. مردم این حال را عرض نمودند. آن جناب فرمودند: قدرتِ خدا ببینید و غم مخورید! این بفرمودند و حصاری گرداگرد بر زمین [5 b]کشیدند و این آیهٔ کریمه برخواندند: وَجَعَلنا مِن بَیْنِ أَیدِیهِم سَدّاً وَ مِنْ خَلْفِهِم سَدّاً فَاَغشَینهم فَهُم لاَیُبْصِرُونَ. و این آیهٔ [۹] از سورهٔ یاسین است که آن حضرت ـ صلی‌الله علیه و آله و سلم ـ در شب هجرت بر قریش خوانده از، دولت خانه به غار تشریف برده بودند که قریشان کور شدند و ندیدند. پس به برکت آیهٔ کریمه فرستادگانِ نادرشاه آن جناب و همنشینان را که داخل حصار بودند، اصلاً ندیدند و به پادشاه تکذیب مخبر اوّل بیان کردند. حکم پادشاهی شد که مخبر را قتل سازند که بار دیگر کسی خبر غلط نرساند. آن جناب رقعه به نادرشاه بدین القاب نوشته فرستادند که: نادرقلی بداند آن خبر صحیح بود! مخبر را نکُش. مگر حق تعالی مرا از شَرِ تو در نگاه مردم تو مخفی و محفوظ داشت و همیشه [= هرگز] دست تو به‌من نخواهد رسید و شرمندگی حاصل خواهد گردید.

و از آن جمله است که: هر گاه [= چون] از دهلی برخاستند، مکانی که در آن تشریف داشتند پرده و فروش آن همه به مالکِ مکان واگذاشتند و فرمودند مکانی را که چند روز در آن آرام یافته شود چگونه برهنه گذاشته آید؟

و از آن جمله است که: هر گاه [= چون] رونق افروز بنارس گردیدند [6 a] پیش خیمه و مرده از پیشتر رسیدند. در آن ایام هیچ کس از مغول‌مثلِ جناب جد مجد

مرحوم[1] مقتدر و صاحبِ‌مال و زر نبود. پس جناب جدّ امجد به استقبال آن جناب پرداخته به خانهٔ خود آوردند و دعوت‌های شایسته کردند. آن جناب نظر به خصوصیت‌های برادرانه که از هم‌قومی و هم‌وطنی از ولایت مربوط و مضبوط بود. قبول فرمودند و قیام [= اقامت] نمودند.

هم در آن ایّام قحط عظیمی در بنارس افتاد و جان‌های مردم بسیار از بسیار بر باد داد. مردم شهر به آن جناب ملتجی شدند که اگر از راجه بلوند سنگه والی بنارس که نیازمندانه حاضر حضور می‌شود ـ در باب معافی محصولِ غلّه جات که در گنج‌ها و گُذرها و غیره گرفته شود، اشارتی فرموده آید، غالباً [= به احتمال بسیار] فی‌الجمله ارزانی رو نماید. فرمودند که من به‌خاطر شما خواهم گفت، مگر او در حقیقت زر دوست است، غالباً قبول نخواهد کرد. آخر روزی راجه به ملازمت حاضر گردید و به حضور اقدس رسید. آن جناب استدعای مردم و رعایا را بیان فرمودند و سفارش‌ها در باب معافی محصولِ غلّه نمودند. آن زر دوست اصلاً التفات برکلام فیض [ظ:+ترجمان] آن جناب نکرده عرض کرد که: چند هزار روپیه بابت این رقم در دیون است، من که به سرکار نواب شجاع‌الدوله نوشته‌ام، شامل و داخل است، آینده [6 b] هر چه مرضی مبارک باشد. آن جناب سکوت فرمودند. هر گاه او رخصت شد، به زبان فیض ترجمان ارشاد گردید و به خدّام خاص حکم رسید که به حجرهٔ خاص که برای عبادت الهی مخصوص و موضوع، رفته ببینند اگر زری یافته شود حاضر آرند. مردم هر گاه به حجرهٔ متبرکه رفتند همان قدر صُره‌های زر سربسته یافتند که راجه تعداد کلّ محصول سالانه عرض کرده بود. پس به حُکم والا آن زرها به نزد آن زر دوست فرستاده چهتیِ [= نامه] معافیِ محصول تمام سال حاصل کرده به رعایا عنایت فرمودند و بار منّت و احسان برروی خلق‌الله گشودند و عالمی را از زحمت گرانی غلّه مطمئن ساختند و به این فیض عام خَلقی را نواختند.

و از آن جمله است که: روزی خطی در دست حق پرست آن جناب بود که وضع حروف و لفافهٔ آن متغایر به نظر می‌در آمد و آن جناب آن را می‌گشادند و می‌خواندند و متبسّم می‌شدند. بعضی از مقربینْ حالِ آن خط پرسیدند و به دریافت وجه جسارت کردند. ارشاد شد که به هنگامی که عازمِ هندوستان بودم، گذارِ من به مقامی‌شد که تمام

---

۱. یعنی جدّ امجد مؤلفِ رسالهٔ حالاتِ حزین.

مسکن یهودیان [بود] و عالمی زیر دست از آن قوم مدرسِ مدرسه بود. چون شنیدم، آن مقام را به وقتی دیدم که عالم تلامذه را درس می‌داد و بابِ فیض علم بر روی آنها می‌گشاد و من که دخلی در توریت و در زبان عبرانی [a 7] داشتم، به مقامی‌از آن عالم خطا واقع شد. من گفتم که چرا کلام خدا را غلط می‌کنی؟ او گفت که توکیستی؟ آیا از مایی یا غیر؟ من گفتم که من محمدی‌ام. او گفت که تو را به علمِ من چه دخل است؟ من گفتم که هنگام تحصیل هر قسم علوم عبرانی هم تحصیل کرده بودم و توغّلی به توریت می‌نمودم. او متحیّر شد و گفت که صدق و کذب میانِ ما و شما آن گاه واضح شود که نسخهٔ دیگر به هم رسد و آن به کتبخانهٔ پادشاه است. سردست [= به این زودی] به هم نخواهد رسید. من گفتم که قریب‌تر به هندوستان می‌روم. اگر متعاقب امری متحقق شود، خبر به من رسانید و از حقیقتِ حال آگاه گردانید. این بگفتم و من به این طرف آمدم. اینک بعد مدت دراز آن عالم این خط فرستاد وانصاف را از دست نداد و چون که کج بحث و سخن پرور نبود، بعد ملاحظهٔ نسخهٔ دیگر تصدیق کلام من نمود. جای غور است که فی الحال اگر کسی چند علوم متداوله و بعضی از کتبِ معمولی درسیه می‌خواند وقدری از کانَ یَکُونُ می‌داند، کلاه فخر بر آسمان می‌افکند ومثل خود دیگری را نمی‌پندارد و آن جناب که عالمِ کلّ علوم شریفه بودند، حرفی از انانیّت گاهی [= هرگز] نمی‌فرمودند. این بلندی حوصله و عالی ظرفی الّحق که مخصوص ذاتِ با برکات آن جناب بود. اللّهم اغفره.

از آن جمله است که: هرگاه آن جناب رونق بخش بنارس [b 7] شدند، نواب گورنر بهادر از کلکته عرض داشت نوشت و یکی از انگریزانِ جلیل‌الشأن را به سفارت بر گماشته مع اکثر تحایفِ انگلستان فرستاد. خلاصهٔ مضمون عرض‌داشت آن بود که به ورود مسعود درین مُلک باعث افتخار و موجب عزّت و وقار جُمله رئیسان هندوستان شد. مگر وجهی برای کفافِ اوقات به نظر ظاهر دیده نمی‌شود. اگر اجازت باشد قدری برای مصارف خدمت‌گاران از جانبِ پادشاه انگلستان مقرر گردد؟ هرگاه سفیر رسید و به باریابِ ملازمت گردید، توقیرش فرمودند و به عزّت و احترام او افزودند و به جواب عرض‌داشت، شقه بدین خلاصه صدار یافت که این همه آثار نیک ترقی ملک و دولت شماست. من بسیار از این تواضع و اخلاق شما راضی شده، مگر اخراجات بی حساب ما را جز خزانهٔ کرمِ الهی کسی کفاف نمی‌تواند کرد. اگر محاط و مقید به یک وضع و تعداد بودی، کسی از اهل مُلک و مال متکفّل آن می‌شدی و آن چه ممکن بودی مقرر

کردی.

شاه ما را ده دهد منّت نـهد   رازق ما رزق بی منّت دهد

اگر از همت بلند و حوصلهٔ ارجمند و نفاست طبعی و پاکیزه مزاجی و عالی دماغی و سیر چشمی یک یک حرف نوشته آید، کتابی ضخیم شود.

از آن جمله است که: دو صد مُغل ولایتی دو رویه بر دسترخوان که [8 a] سرچشمهٔ فیض و احسان بود، دو دفعه غذاهای نفیسه و اطعمهٔ عمده مـی‌خوردند. خـوراک دَه هندوستانیان به خوراک یک یک ولایتی نمی‌رسد. و خود آن جناب در یک پیالهٔ خُرد قدری شوربا و دو سه پُهلکه[1] روبرو می‌داشتند. پس کریم این را می‌گویند که جمعی را خورانَد و خود نخورد.

و از این جمله است که: هر گاه راجه بلوند سنگه والی بـنارس بـه شـرفِ‌ملازمت مشرف می‌گردید، بعد رخصتِ او تمام فروش را تبدیل می‌کردند تا آثارِ نجاست کـفر باقی نماند.

و از آن جمله است: شخصی از هزل گویانِ اله آباد دیوانِ خود را به نظر اصلاح به ملاحظهٔ اقدس در آورد و در خواست کرد که اگر فرصتِ اصلاحِ بالاستیعاب نباشد از راه لطف و کرم اشعارِ مخدوش، نقاط به قلم خاص داده شود که آن را دیده، فکر ثانی کنم، خواه آن قدر اشعار را دور سازم. آنِ جناب اوّلِ دیوان را به نظر اجمالی ملاحظه نمودند، آن گاه عذرِ عدیم الفرصتی خود فرمودند. او مبالغه کرد. هر چند آن جناب انکار فرمودند، او اصرار می‌نمود. آخر دیوان را بر گردانیده، یک نقطه بر عنوانِ آن داده واپس دادند و این نکته بود که گویا تمام دیوان قابل نقطه دادن است.

و از آن جمله است که: گاهی [= هیچ گاه،هرگز] با خدّام و حواشی تکلّم نفرمودند. همه کارها بر اشارت مقرر بود [8 b]. هر یکی ادراکِ آن می‌نمود. شبی شغل کتاب بینی داشتند ـ و آن مشغله را بهتر بر تکلّم بیهوده می‌پنداشتند ـ که ناگاه گُل شمع برافتاد و تمام فرش و قالین و خیمه و سموری را از آتش سوزان بر باد داد و آن جناب کتاب در دست گرفته، بیرون برآمدند و صدا به احدی ندادند. بعضی مقربین عرض کـردند کـه حضور چرا به کسی آواز ندادند و چه سبب بود [که] کسی را از بیرون برای فرو کـردنِ آتش نطلبیدند. ارشاد شد که برای این قدر مالیّتِ قلیل چرا تـخاطب یـا آواز خـلافِ

---

۱. پُهلکهٔ، کلمهٔ اردو به معنی نانِ تنک شبیه نانِ لواش امّا گرد.

عادت جایز می‌داشتم و چسان بدخوابی و بی آرامی آنها ـ که غالباً اکثری به خواب رفته باشند ـ مناسب می‌پنداشتم. خدایی که آن همه سامان عطا کرده بود، باز خواهد داد و بار منّت خواهد نهاد.

و از آن جمله است که: روزی مگسان هجوم کردند. آن جناب این مصراع از زبان فیض ترجمان فرمودند:

رمضانی مگسان می‌آیند

«رمضانی» نام یکی از خدمت‌گاران بود، گفت:

ناکسانْ پیشِ کسان می‌آیند

سوای شاه عالم حضرت عالی گوهر پادشاه تعظیم کسی گاهی نکردند. و نواب شجاع‌الدوله بهادر که به فیض آباد می‌رفتند، برای ملاقات رخصت حاضر شدند و عرض کردند که به فیض‌آباد می‌روم. اگر چیزی از اسبابِ آنجا پسندِخاطر اقدس باشد[a 9]ارشاد گردد که از آنجا ارسال دارم. فرمودند که حاجتی نیست. نواب اصرار کردند. ارشاد شد که اگر چند خدمت‌گاران معقول به هم رسند بفرستند. نواب را اگر چه این فرمایشِ محقّر به دل ناپسند گردید و بدو ملالی به ظاهر به خاطر رسید، مگر سکوت نمودند و لب نگشودند. هم در این اثنا آن جناب به جانب یکی از خدّام ـ که حاضر بود ـ دیدند و قدری متبسّم شدند و بعد از آن قدری سرکه پیشانی |= ناراحت، عصبانی | شدند که چین بر جبین مبین رسید. آن خدمت‌گار معاً به خانهٔ باغی که پیش نگاه بود، ورود نمود و گرداگردِ درختان انار گردش کرد. آخر بیخ انار به غور تمام برچید و آن را به آب شُست و نصف نصف آن را بر زمین انداخت و نصفی را بشکست و دانه‌ها برآورده در طشتری گذاشته به حضور پیشکش کرد. آن جناب دانه‌[ای] تناول می‌فرمودند و با نواب گفتگو می‌نمودند. آخر نواب رخصت شدند و خدمت‌گار را خفیه گفتند که به خیمه گاه حاضر گردید[گردد]. نواب از حالِ گذشته استفسار فرمودند و وجه گردیدن گرداگرد درختان با دیگر امور ما یتعلق‌ها دریافت نمودند. عرض کرد که آن جناب با کسی از خدّام تکلّم نمی‌فرمایند. این که تبسّم کردند و به جانب باغ دیدند، مراد از انار بود. آن که سرکه پیشانی شدند، مراد از انارِ تُرش بُود. من که بعد گردش [illegible] بیخ انار از [کذا: بر]، [b 9]چیدم، دیدم که هر کدام درخت محاذی‌تر از [= به] آفتاب است، میوهٔ همچو درختْ شیرین و شاداب می‌باشد؛ و آن که اوّل شستم، به جهت اینکه گرد و غبار دور شود و سرد گردد و آن که نصف نصف بر زمین انداختم به سبب اینکه سمتِ ثانی

میوه که از آفتاب به حجاب می‌باشد، قاش و مغز دانهٔ آن خوب نمی‌شود. و نواب او را رخصت کردند و دانستند که البته این چنین خدمت‌گاران کنایه فهم کجا به هم رسند.

و از آن جمله است که: هر گاه نواب شجاع‌الدوله بهادر به ارادهٔ جنگ انگریزان از راه بنارس روانهٔ بکسر می‌شدند، اوّل به حضور آن جناب آمدند و استدعای دعای فتح نمودند. آن جناب فرمودند که من شما را به جای پسر دوست می‌دارم. مشورهٔ من آن است که تو قصد به جنگ این قوم مکن و برگرد و من جنگِ این قوم به چشم خود جا به جا دیده‌ام. نواب را ناگوار گذشت و قبول نکرد و جنگید. آخر آن چه از این قوم دیدنی بود، دید.

هر چند آن جناب بر کلام منظوم گذرانیدهٔ پادشاه عالی گوهر به نظر عدم فرصت اصلاح نفرمودند، مگر تخلّصِ پادشاه که به لفظ «آفتاب» است، بخشیدهٔ آن جناب است. زهی علم و فضلِ آن جناب که اگر کسی مساله‌ای پرسید، به جواب آن یک رساله می‌شد. اگر کسی شمار کند ایّام عمر شریف کم و تصنیف کتب تصنیف شریف [کذا] زیاده از آن بر آید. دیوان فیض عیان آن جناب که در حوض [= متن] به قلم یکی از تلامذه مرقوم و بر حواشی به قلم فیض رقم خود[a 10]به خط شفیعا تحریر فرموده بودند، نزد برادرم میرزا محمد صادق خان مرحوم بود. مگر هر گاه اسبابشان در لکهنو غارت رفت آن دیوان هم خدا داند که از کجا به کجا‌رسید؟راجه رام نراین صوبه دارِ عظیم‌آباد غزلها برای اصلاح به حضور والا به بنارس می‌فرستاد و مزیّن به اصلاح می‌گردید و به نظر انور می‌رسید. در ایام حیات فرصتِ احضار نیافت.هر گاه آن جناب [به] اعلیٰ علیین شتافتند، راجه از عظیم آباد به بنارس آمد و بر سرِ قبر انور ـ که در درگاه معروفهٔ فاطمه علیهاالسّلام است ـ حاضر شد. دیوان باعث عنوان [!] در دست داشت و می‌گریست. ناگاه از هوا دیوان برگشاد و این بیت اول بر صفحه به نظر آمد:

دیرآمدی و از تو بس این[کار]دور بُود دامن فشاندنت به مزارم ضرور بُود

آن گاه نذر و نیاز بسیار ادا ساخت و به انعام و اکرام فقرا و مساکین را نواخت. هنگامی که گلها به دست خود بر قبر منوّر می‌انداخت، ورق دیوان وا شد و این شعر برآمد:

آهسته برگ گل بفشان برمزارِ ما بس نازک است شیشهٔ دل در کنارِ ما

گویند که هرگاه آن جنابْ جنت نصیب گردید و وقت موعود در رسید، تغسیل و تجهیز و تدفین به اهتمام میرزا حسن صاحب مرحوم به عمل آمد و آن گنج را در زیر

روضهٔ منورهٔ معروفهٔ فاطمه ـ علیهاالسّلام ـ پیوندِ خاک کردند. تعویذ قبر [10 b] برابر زمین است و این اشعار بالای آن بر سنگ کنده شده است.

بربالین قبر:

روشن شد از وصال تو شب‌های تار ما صبح قیامت است چراغ مزارِ ما

و آن چه بر تعویذ قبر شریف کنده شده، این است:

زبان دانِ محبت بوده‌ام، دیگر نمی‌دانم

همی دانم مگر از دوست پیغامی رسید اینجا[1]

حزین از پای ره پیما بسی سرگشتگی دیدم

سرِشوریده بر بالین آسایش رسید اینجا

در جوارِ قبر منوّر، قبور جدّ و جدّه‌های من و دیگر عزیز و اقارب و مقبرهٔ سنگ سرخ دیوار شبکه دارِ نو ساختِ میرزا حسن صاحب موجود است. اللهم اغفرهم.

در هندوستان همیشه درگاه‌ها از حضرات ـ علیهم الصلوة ـ مرده ساخته‌اند. مگر درگاه جناب سیّده ـ علیهاالسّلام ـ در بنارس مخصوص ایجاد آن جناب بود که موجود است.

تمام شد به تاریخ دوم جمادی‌الاوّل ۱۲۹ به مقام بنارس، عدالت کهنه. به قلم بنده محمد مهدی.

۱. برای اختلاف ضبط به پیشگفتار مصحح [illegible]

هجو اهلِ کشمیر

تصنیف

شیخ محمدعلی حزین لاهیجی

جوابِ هجو اهل کشمیر

تصنیف

پندت گوبند رام زیرک لکهنوی

با پیشگفتار و اهتمام

عارف نوشاهی

پیشگفتار

«هجو اهل کشمیر» و جواب آن از قطعاتِ شعری‌ست که به پیوست کتاب جام جم (در دستور انشا و نامه نگاری) تألیف عبدالله دیاناته پندت «وفا» کشمیری بریلوی، نسخهٔ خطّی کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه پنجاب، لاهور، شماره ۶۴۶۴، به خطّ مؤلف در ۱۲۳۸ ه در برگ‌های ۴۰ الف ـ ۴۱ ب آمده است.[1]

«هجو اهل کشمیر» و جواب آن از دیرباز در محافل ادبی شبه قاره بازتاب داشته است. مولوی محمد مظفر حسین «صبا» در تذکرهٔ روز روشن (تألیف ۱۲۹۶ ه) برخی اشعار هجو و جواب آن را با این پیش عبارت آورده است: «شیخ محمدعلی حزین لاهیجی درقطعه‌ای زبان به هجوِ کشامره [= کشمیریان] دراز کرده بود. این زیرک به معاینه‌اش به هم بر آمده در جوابش قطعه‌ای گفت و بسیار دراز نفسی‌ها نمود. چند اشعار هر دو قطعه برای تنزه مردم دیدهٔ ناظرین مرقوم می‌شود ...»[2] پیر حسام‌الدین راشدی در تذکرهٔ شعرای کشمیر آن را بازگو و تکمیل کرده است.[3] قطعه‌ای که صبا از حزین نقل کرده است ۱۲ بیت و از زیرک ۱۶ بیت دارد.

پیر راشدی قطعهٔ حزین را در دیوان چاپی او نیافته و از روی نسخهٔ خطّی دیوان حزین در مِلک آقای مسلم ضیایی، کراچی تکمیل کرد و به عنوان «فی هجو اهل

1. از دوست دانشمند پروفسور دکتر معین نظامی، استاد زبان و ادبیات فارسی دانشکدهٔ پنجاب، لاهور، سپاسگزارم که هر دو قطعهٔ شعر را برای من استنساخ کرد.
2. روز روشن، به تصحیح و تحشیهٔ محمدحسین رکن‌زادهٔ آدمیت، تهران ۱۳۴۳ ش، ص ۳۳۱.
3. تذکرهٔ شعرای کشمیر، کراچی، ۱۹۶۷ م، ج ۱، صص ۲۹۱ ـ ۲۹۰، ۱۹۶۹ م، ج ۴، صص ۱۱۱۲ ـ ۱۱۱۱.

الکشمیر» در ۲۱ بیت نقل کرده است که از آن میان ۳ بیت در تحریری که به ضمیمهٔ جام جم است، نیامده است:

بیت ۱و۲:

شرح قومی‌شنو از من که ندارنـد نَسَب　　ادب وشرم و حیا، غیرت ایشان مطلب

هـمه حـمّامی‌و دلاّک بـود اعـلایش　　مابقی، دله و سادو، دگر اربـاب طـرب

بیت ۱۸:

کفش و پاجامه نماند بیکی از عـجمی　　لنگ و عمّامه تمامی برد از اهل عرب

از ۱۶ بیت جوابیه که در تذکرهٔ روز روشن نقل شده است، در نسخهٔ ما این دو بیت نیامده است:

قلتبان چون ندهد ساق عروسان سامان　　میهمان جفته زنانند به خوابش هر شب

فتنه‌ها زاد به ایـران ز وجـودت شـاید　　مادرت اُمّ خبائث شده چون بنتِ عنب

مجموع تعداد ابیات جواب هجو در نسخهٔ ما ۳۳ بیت است که با احتساب ۲ بیتِ‌مسطور به ۳۵ بیت می‌رسد. گذشته از کمی وبیشی عدّهٔ ابیات در هجو و جوابِ آن، اختلافات لفظی نیز بین تحریر نسخهٔ لاهور و ضبط‌های صبا و راشدی دارد که البته چندان مهم نیست و در مفاهیم تغییری نمی‌دهد. این اختلافات علاوه بر تسامحاتی است کـه در چاپِ راشدی آمده است.

گویندهٔ جوابِ هجو گوبندرام متخلص به «زیرک»، هندوکیشی از پـندتان کشـمیر ساکن لکهنو بود که از دیدن قطعهٔ شیخ حزین رگِ غیرت کشمیری بودنِ او بـجنبید و قطعه‌ای رکیک در پاسخ حزین گفت. زیرک لکهنوی چنان که از این قـطعهٔ جـوابـیه برمی‌آید شاعری مسلّط بود و واقف بر سنّت ادبی. تذکره نویسان نیز به اتفاق از او به نیکی یاد کرده‌اند. چنان که:

به قول مظفر حسین «صبا»:« طبع رسا و فکر فلک فرسا داشت»[1] و به گفتهٔ غـلام همدانی مصحفی: « شخص جهان دیده بوده، شعر را به طور اهل خطّه به صفای تـمام می‌گفت. معاصرین بر شاعریش اتفاق داشتند»[2] مصحفی این نظر را در ۱۱۹۹هـ(سال تألیف عقد ثریا) ارائه داده است که معلوم می‌دارد زیرک تا قبل از آن در گذشته بود. میر حسین دوست سنبهلی در تذکرهٔ حسینی نیز از زیرک یاد کرده و دو بیت از کلام او نمونه داده است.[3]

---

۱. روز روشن، ص ۳۳۱.　　۲. عقد ثریا، به تصحیح مولوی عبدالحق،دهلی، ۱۹۳۴ م، ص ۳۱

۳. تذکرهٔ حسینی، مطبع نول کشور، لکهنو، ۱۲۹۲ هـ،صص ۱۴۰ ـ ۱۳۹ .

«هجو اهل کشمیر» تصنیف حزین و جواب آن از زیرک، از سلسله نگارشات منازعاتی است که در شبه قاره در حول و حوش حزین نوشته می‌شده است. نمونه هایی از این نگارشات به صورت نقد و نظر تذکره‌نویسان در تذکره‌ها و رساله‌های مستقل نقد ادبی در دفاع و ردّ حزین دیده می‌شود.
و اینک نمونه‌ای مزید بر آن.

[۴۰ الف]

هجو تصنیف شیخ علی حزین

کسی ندیده به وطن مُردنِ کشمیری را
به جهان چون صفِ مُور اند روان دانه‌طلب
یک از این قوم ندیده است دو نوبت کشمیر
بر نگردد چو زِ سوراخ برآید عقرب
پی یک حبّه روان اند شتابان به دمشق
پیشِ ایشان دو قدم راه بوَد تا به حَلَب
در تقاضا سمج و مبرم و ناخوش چو زحیر
صحبت ار سرد شود گرم بگیرند چو تب
به مودّت چو ذباب و به محبّت زنبور
به سخاوت چو غراب و به شجاعت ارنب
چه تعجب زِ دغل بازی این جمع حریص
که به عمّان نبود گوهر و در بصره رطب
جزو نظمی که کند خامهٔ ایشان تحریر
هزجِ سالمِ آن را همه بینی اخرب
پارساشان چو شود بادیه پیمای حجاز
بهرِ طوفِ حرم و ذوق رضا جوی رَبْ
نعل و میخی که ندارد بَرَد از پای شتر
وان ازاری که ندارد کند عرب
چشمِشان گر نگرد سوی گدا پیشهٔ عور
دوربینانه دهندش صفی‌الله لقب

به امید[ی]که شود مالِک یک گز کرباس
عرضِ اخلاص دهد طولِ املْ شان به وجب
سر و سر حلقهٔ ناموس براندازان‌اند
پیش این سلسله شیطان زده زانوی ادب
بی غرض نیست اگر دوستی اظهار کنند
به خصومت چو درآیند مجویید سبب
در حَسَب سیرتشان از همهٔ خلق جُداست
در نجابت به عزازیل رسانیده نَسَب
[۴۵ ب]گر کشند از تنِ زارت چو شپش خون، چه غریب
ور بَرند از کَفَت ایمان چه بعید و چه عجب
نشوی شیفتهٔ ظاهرِ این قومِ دو رنگ
که به صورت همه روزانند و به سیرت همه شب
شود از الفت شان روی مه و مهر سیاه
حذر ای ساده دلان عقدهٔ رأس اند و ذنب
تا نمی‌زاد به دنیای دنی کشمیری
کاش این...... سترون بُدی ابلیس عزب

قطعه جواب از گوبندرام پندت متخلّص به «زیرک»

شهسواری که به دشتِ سخن از طبع روان
تاخت چون قُدسی و طغرا و جلالا اشهب
واصفِ خطّهٔ کشمیر شد و سُکّانش
که عجیب است و غریب اند عجم تا به عرب
آدم آن است که گوید ز بهشت و غلمان
هر چه آید به دل از معنی و لفظش بر لب
نه که چون مرتد و مجهول فرومایه فضول
که نه از خُلق خوشش بهره بود نی ز ادب
باشد از نقص خرد بیهده در عالم شعر
بر خلاف همه ارباب کمالش مذهب
چند در پنبهٔ ایهام نهم دُرِّ سخن
فاش گویم که کدامین بوَد آن بد مشرب
شیخ... که «حزین» نام و خطابش آمد
از سخن یافت در این جُزوِ زمان تا منصب
بیحیا، آب نه در چشم و نه بر رو دارد
خاکِ او ساخت مخمَّر ز خوئ خجلت، رب
بد نماید روش از بس که ز پا تا فرق است
بنماید به سر خاک چو داء الثّعلب
گرم کرد است ز بس صحبتِ خود با کُفّار
آتش افروز شود سوختنی همچو مغب
[۴۱ الف] روی یک فلْس اگر دید خوش از جوهر آز
چون چنار آمده تا فرق زِ پا دست طلب
مشق در مُرده دلی‌ها به کمالش بینم
بهرِ او سنگِ مزار آمده لوحِ مکتب
گرمی صحبت او میدهد آزار از او
هر که پرهیز کند، بشکنند او را چون تب

گر چه شد اوج گرا، کارِ وی از طالع نیست
دیدی آخر که فرو ماند چو ماهِ نخشب
همچو پیکان به دلش غیرِ دل آزاری نیست
چون کمان خم نشود پیشِ کسی جز مطلب
ساکنِ دیر شد و زایر بتخانهٔ هند
غور کن بودنِ او را به بنارس چه سبب
تو مگو از چه به زردشت نژادان پیوست
که دَنّی از سر مذهب گذرد بهرِ ذهب
خانهٔ او به فلک هست نه بر روی زمین
سر به سر خانه برانداز چو رأس است و ذنب
مسکنش بود به کُهسارِ حدودِ جیلان
سخت رو، تنگ دل از بهرِ همین کردش رب
کیست در... ای شیخ بگو استادت
که عزازیل بوَد پیش تو طفل مکتب
درِ آفت به رخ مردم جیلان وا شد
آه زان روز که جُلابِ تو شد دایه جَلَبْ
سخن از ماضی وحالِ تو چه گویم گه بوَد
نَسَبَت را زِ حَسَب ننگ و حَسَب را زِ نَسَب
چون تو موذی نبرد راه دگر ره به وطن
روی سوراخ ندیده است دو نوبت عقرب
تا کشی یوسف گل پیرهنی را به بغل
خسانه در چاه کنی آه چو خال غبغب
بودی از بس که تهی دست تو از توشه و زاد
در ره کعبه زدی گام چو با رنج و تعب
غم نخوردی که خوش از... اشتر
آب و آش تو مهیا شده از بخشش رب
[۴۱ ب] حرف بد جُز به زبان و لبِ تو کی آید
بد اگر در حق نیکان تو بگویی چه عجب

لیک آنها که نظر یافتگان حقّ‌اند
ذمّ آنها به خدا بهر تو قهر است و غضب
به که آن نامهٔ اعمال بشویی و کنی
توبه زین پس به هجا گویی و نگشایی لب
رنجشِ مردمِ کشمیر که بی شک خُلد است
اینْست حقّا به تو بیزاریِ رُوحِ جد و اَبْ
چند زیرک دهی‌اش پند که سعدی گفته است
«چوبِ خر زهره محال است دهد بار رطب»

هجو اهل کشمیر

نسخه‌های خطّی دیوان حزین در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب، لاهور

در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه پنجاب، لاهور از دیوان حزین نسخه‌های بسیار ارزنده‌ای نگهداری می‌شود. دو نسخه از آنها در حین حیات حزین در ۱۱۶۲ و ۱۱۷۷ هـ کتابت شده، دیگری ۸ سال پس از درگذشت حزین، در ۱۱۸۸ هـ و سه دیگری از روی نسخه‌ای رونویسی شده که به تصحیح علی قلی خان واله بود و خود حزین نیز به آن مرور کرده بود. همهٔ این نسخه‌ها تاکنون از چشم کسانی که دیوان اشعار حزین را تصحیح و چاپ کرده‌اند،به دور مانده است. امیدواریم در تجدید چاپ دیوان حزین نسخه‌های لاهور مورد استفاده واقع شود. اینک معرفی نسخه‌های خطّی:

۱. شمارهٔ $\frac{\text{pi VI 155c}}{۱۸۹۰}$: دیوان چهارم حزین است با دو دیباچهٔ منثور و نیز فهرست مطلع‌های ترکیب بندها و غزلیات.

آغاز دیباچه فهرست: (چند جمله در ابتدا ندارد)... اما بعد بندهٔ سپاس دار.. را سه دیوان مرتب شد... چهارمین دیوان فراهم شده درین سال شصت و یکم زندگانی که شصت و سه از هجرت است، برای ضبط اجزایی که جگر پاره‌هاست و سهولت پیدا... ایراد فهرس مناسب دید.

آغاز دیباچهٔ دیوان: افتتاح نامهٔ نام آوران کیهان خدیو سخن و مفتاح ابواب فیوضات خمخانهٔ قدسی.

این نسخه شامل قصاید و ۱۱۱۲ غزل (آغاز غزلیات: درین دریای بی پایان در این طوفان شور افزا)، ۲۶۵ رباعی و خاتمه‌ای به نثر است. خود نسخه در ۱۱۷۷ هـ کتاب شده و فهرستی که در آغاز آمده در ۷ ذی قعدهٔ ۱۱۷۸ هـ مقابله شده است. خط آن نستعلیق و اندازهٔ رحلی دارد. برگشمار ندارد. بر ظهریهٔ نسخه این یادداشت دارد (با تلخیص):

« شهر محرم الحرام تحویل آن را به میرزای عزیز از جان... سعادت‌مند میرزا محمد باقر بن میرزا عبدالواحد بیگ مرحوم نمود. درحین حیات و بعد مالکیت و تحویل این نسخه به میرزا مذکور است، هیچ کس را [حق]نیست. بنابر آن به طریق سند نوشته شد... میرزا مذکور مختار و مالک است. و کفی بالله شهیدا».

۲. شمارهٔ $\frac{\text{pi VI 155B}}{۱۱۸۴}$ شامل غزلیات، رباعیات و خاتمه‌ای به نثر است. برخی

غزل‌ها در حوض (= متن) و برخی در حاشیه کتابت شده است. تاریخ کتابت غزلیات ۱۱ شوال ۱۱۸۸ هـ و تاریخ ترقیمه ۲۲ شوال ۱۱۸۸ هـ است. نسخه برای میرزا ابوعلی متخلص به هاتف کتابت شده و مهر کتابخانه سلیمان جاه فرمانروای اَوَد به صورت بیت دارد:

خوش است مُهر کتب خانهٔ سلیمان جاه　　بَهر کتاب مزیّن چو نقش بسم‌الله

نسخه به خط نستعلیق در ۱۱۸ برگ کتابت شده است.

۳. شمارهٔ pi VI 155 / ۹۴۱: شامل چمن و انجمن، مقدمه دیوان، قصاید، غزلیات، رباعیات، به خط نستعلیق، در ۱۲۹۴ هـ در ۱۹۰ برگ. ترقیمهٔ نسخه قابل توجه است:

«این کتاب مستطاب که در نظر اولی الابصار به منزلهٔ کتب سماوی و هر نقطه‌اش سواد مردمک دیدهٔ جان است، به سعی علی قلی صاحب مرداولی حِلیهٔ تصحیح پوشیده و کرهٔ ثانی از نظر کیمیا اثر مبارک ناظم گذشته بود، نقل نموده شده... فی سنه الف ومأتتان و اربع و تسعین من هجرة النبویه» (برگ ۱۷۶ الف / ب).

۴. شمارهٔ 6317 (شیرانی): بدون تاریخ کتابت، سدهٔ ۱۳ هـ به خط نستعلیق، ۱۱۹ برگ. چهارمین دیوان اوست با مقدمهٔ حزین که در ۱۱۵۵ هـ انشاء کرده بود. شامل ۱۱۷۰ قصیده و غزل و قطعه / رباعی. در خاتمه تقریظی دارد از محمدالمشتهر به ... [illegible] او محو شده و کلمهٔ «لاهیجی» خوانده می‌شود| با سرآغاز: هان ای دانش سگرفان دیده ور.

۵. در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب نسخه‌ای از کلّیات حزین مورخ ۱۱۶۲ هـ وجود دارد که در واقع اقدم نسخ کتابخانه است. چون مرحوم دکتر سیّد عبدالله آن را در فهرست خود (ج ۲، ص ۳۹۷) به تفصیل معرفی کرده است، من از آن صرف نظر می‌کنم و فقط به نوشتن شماره APi VI 73 / 268 اکتفا می‌کنم.

رقعات حزین

نوشتهٔ

شیخ محمدعلی حزین لاهیجی

(۱۱۰۳ ـ ۱۱۸۰ ه)

رُقعات حزین

برگ سبز برای استاد دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی

در خرداد ۱۳۸۱ بار دیگر سعادتی بود که در تهران ساعتی در محضر استاد دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی باشم و از افاضات ایشان بهره‌مند شوم. صحبت از حزین به میان آمد؛ به ایشان گفتم که مجموعه‌ای از رقعات حزین در دست دارم. با شنیدن این خبر چهرهٔ استاد خندان‌تر شد و تأکید و اصرار فرمودند که حتماً آن را چاپ کن. اینک دو مجموعهٔ رقعات حزین یکجا به روش طلبگی عرضه می‌گردد. هر چند شایستگی آن را ندارد که به خدمت استاد تقدیم گردد؛ امّا به خاطر وابستگی استاد به مطالعات حزین و ارادت دیرینهٔ بنده به حضرت ایشان، دست به این جسارت زدم.

پیشگفتار

شرح احوال شیخ محمد علی حزین لاهیجی (۱۱۰۳ ـ ۱۱۸۰ ه) که نیمهٔ اول زندگانیش را در ایران و نیمهٔ دوم آن را ـ از ۱۱۴۷ ه به بعد ـ تا واپسین نفس در شهرهای پاکستان و هند به سر بُرد و همین جا در بنارس هند به زیر خاک رفت، کم و بیش در همه تذکره‌های معاصر آمده است[۱]. دیدگاههای شعرشناسی و وقوف او به دانشهای بلاغی را می‌توان در یک سلسلهٔ کتب نقد ادبی دریافت که در دفاع و ردّ او نگاشته شده است.[۲] علاوه بر تذکره‌ها و کتب نقد، مأخذی که می‌تواند در پی بُردن خصیصه‌های شخصی حزین و برخی نظریات ادبی او سودمند باشد، نامه‌های دوستانهٔ

اوست که به معاصران و دوستان خود نوشته بود. چون شخصِ حزین محترم بوده، نامه‌های او نیز مُهمّ تلقی شد و دوستانش نامه‌هایش را در مجموعه‌هایی گردآوردند و نسخه‌هایی تهیه کردند. اگر تمام این نامه‌ها به دست آید و در یک کتاب تدوین شود، قطعاً تصویر روشنتری از اوضاع و احوال حزین و نظریات او به دست خواهد آمد که تا به حال فقط نیمی از این تصویر او در تذکره‌ها و کتب محاکمات ادبی کشیده شده است.

نامه‌های حزین

مجموعهٔ یکم، اشرف علی خان متخلص به «گستاخ» فرزند میرزا عطا محمد خان فرزند ممتاز الدوله نظیر علی خان بهادر صمصام جنگ بن عماد الدوله مختار الملک جهانگیر قلی خان بهادر احتشام جنگ در ۶ ربیع‌الاول ۱۲۲۵ هـ / ۱۱ آوریل ۱۸۱۰ م در لکهنو تدوین کرد. شامل ۴۴ نامه؛ از این مجموعه نسخه‌هایی به شرح زیر شناسایی شده است:

۱. «نسخهٔ سبحان». گنجینهٔ سبحان‌الله، کتابخانهٔ دانشگاه اسلامی، علی گره، هند، شمارهٔ (۸۹۱/۵۵۲۸/۹) با تاریخ کتابت ۱۸ ربیع‌الاول ۱۲۲۵ هـ؛[۳]. عکس این مجموعه را در کتابخانهٔ آرشیو ملّی پاکستان، اسلام آباد، شمارهٔ Mss/628 به دست آوردم و در چاپ حاضر از آن استفاده کرده‌ام.

۲. «نسخهٔ ملّی»: کتابخانهٔ ملی پاکستان، اسلام‌آباد، شمارهٔ موقت 151، به خط یحییٰ علی مشتهر به آغائی ابن محمد علی خان المعروف به میرزائی هاشمی عقیلی، به تاریخ سلخ جمادی الثانی ۱۲۴۷ هـ کاتب بر ظهر برگ اول یادداشتی دارد بدین کلمات: «بسیار جاها بسبب غلطی منقول عنه غلط دارد، صحیح کردنی است. تحریر غرّهٔ جمادی الثانی ۱۲۴۷ هـ»؛ و سپس در متن مواردی را خط زده و اصلاح کرده است. در چاپ حاضر از این نسخه نیز استفاده شده است. این نسخه را حدود ۲۵ سال پیش نزد مرحوم احسان دانش(م ۱۹۸۲ م)، انارکلی، لاهور دیده بودم و از آن یادداشتی برداشته بودم که در فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان تألیف احمد منزوی، اسلام آباد، ۱۹۸۶ م، ج ۵، ص ۳۳۵ ـ ۳۳۶ گزارش شده است. پس از وفات احسان دانش این نسخه همراه با دیگر نسخه‌های خطی او به کتابخانهٔ ملّی منتقل شد. درین چاپ از آن بعنوان نسخه بدل استفاده شده است.

۳. به خط باری ناته، به دستور پندت کنهیالال، مورخ ۱۹ ذی الحجه ۱۲۵۵ هـ در

اکبر آباد و کان‌پور، این نسخه در سال ۱۹۶۶ م در دست مرحوم مسعود حسن رضوی ادیب، لکهنو بوده است[۴]؛ ولی از موقعیت فعلی آن خبر ندارم.

مجموعهٔ دوم، بدون نام گرد آورنده، شامل ۲۵ نامه. از این مجموعه نسخه‌ای در کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب، لاهور، شمارهٔ pe H20، در مجموعه، برگ ۶۸ ب - ۸۰ الف قراردارد. مجموعه به قلم سورج بهان پندت است که تذکرة الاحوال حزین را نیز در برگهای ۲۹ ب - ۶۸ الف دربر می‌دارد و در سنهٔ نهم جلوس محمد اکبرثانی (= ۱۲۲۹ ه) کتابت شده است. متن آن بر اساس این تک نسخه تصحیح شده است.

مجموعه‌ها و نامه‌های پراکنده

علاوه بر دو مجموعهٔ فوق - که در این صفحات چاپ شده است - مجموعه‌های دیگر نیز در فهارس و منابع شناسایی شده است، ولی فعلاً در دسترس بنده نیست و نمی‌توانم اظهار نظر کنم که چه تفاوتی با دو مجموعهٔ پیشگفته دارند. مجموعه‌ها و پراکنده‌ها که دیده و بررسی شود، به شرح زیر است:

۱. مجموعه‌ای بدون نام گردآورنده، در کتابخانهٔ خدا بخش، پتنه، شمارهٔ فهرست فارسی 2201، مورخ ۱۱۹۵ ه برگ ۱۶۹ - ۱۷۵.[۵]

۲. مجموعه‌ای بدون نام گردآورنده، شامل نامه‌هایی که حزین به نواب یحیی خان صوبه‌دار لاهور - که در سال ۱۱۵۸ ه صوبه داری لاهور داشت - نوشته بود. در کتابخانهٔ خدا بخش، پتنه، شماره 3784، مورخ (۱۴ - ۱۲۱۳ ه/ ۱۷۹۹ م)، ۲۵ برگ.[۶]

۳. مجموعه‌ای شامل ۵ نامه که حزین در پاسخ رقعات شیخ حسن نوشته بود و خنک محتویات هر پنج‌نامه را به تفصیل آورده است.[۷] نسخه در کتابخانهٔ خدابخش، پتنه، شمارهٔ 407، برگ ۱۰۵ ب - ۱۱۰ ب است. چاپ جواب رقعات شیخ حسن، انتشارات علی اکبرعلمی، تهران ۱۹۶۴ م.[۸]

۴. مجموعه‌ای در کتابخانهٔ آزاد، دانشگاه اسلامی، علی گره، شمارهٔ Univ 286 Per 3، مورخ ۱۲۵۷ ه در کان پور، آغاز رقعهٔ یکم: قبلهٔ صورت و معنی سلامت. ارقام قلم مکرمت شیم، ۱۰۲ گ.[۹]

۵. نامهٔ حزین خطاب به سراج الدین علی خان آرزو، در گنجینهٔ سبحان الله، کتابخانهٔ دانشگاه اسلامی علی‌گره، شمارهٔ 3.11 - 297 بی تاریخ؛ و نیز در: کتابخانهٔ خدابخش، پتنه، شمارهٔ 2351؛ در کتابخانهٔ لیتون، شماره 3.46.[۱۰]

۶. نامه‌ای که حزین در جواب شخصی نوشته است. در گنجینهٔ سبحان الله، کتابخانهٔ دانشگاه اسلامی، علی گره، شماره 3/11 -297، مورخ ۱۲۰۱ هـ، ۵ برگ.[۱۱]
۷. رقعه‌ای دیگر در همان گنجینه است، شماره 891.5528/36، بدون تاریخ، ۷ برگ.[۱۲]
۸. رقعه‌ای به دوستی که در ریاض الافکار (خطی، خدابخش، گ ۴۱ ب) نقل شده است.[۱۳]
۹. نامه‌ای که حزین در ۷ شوال ۱۱۳۲ هـ در محاکمهٔ اشعار جمال الدین عبدالرزاق اصفهانی و پسرش کمال الدین اسماعیل به دوست خود میرزا ابوطالب شولستانی نوشته بود. حزین بخشی از آن نامه را در تاریخ و سفرنامه (چاپ علی دوانی، تهران، ۱۳۷۵ ش، ص ۱۸۳ ـ ۱۸۰) آورده است و قطعه‌ای منظوم نیز در این باره در دیوان حزین لاهیجی (به تصحیح ذبیح الله صاحبکار، نشر سایه، تهران، ۱۳۷۴ ش، ص ۶۵۲ـ ۶۵۳) وارد است.
۱۰. نامه‌ای از حزین در شرح بیتی از حکیم خاقانی، چاپ شده در مقالهٔ جمشید سروشیار، مجلهٔ یغما، تهران، شماره ۲۲ (۱۳۴۸ ش)، ص ۲۶۵ ـ ۲۶۸.[۱۴]

گرآورندهٔ رقعات

دربارهٔ گردآورندهٔ مجموعهٔ اول یعنی اشرف علی خان متخلص به «گستاخ» اطلاعاتی زیاد در دست نیست، جُز این که با نوابْ صدرالدین فایز و پسرش حسن علی قرابت داشت. نام پدر و اجداد او با القابی که در دیباچهٔ رقعات آمده است می‌رساند که آنان از دولتمردان بوده‌اند. قدرت اللّه شوق در تذکرهٔ طبقات الشعراء (تألیف ۱۱۸۹ هـ) شرح حال «میرزا اشرف علی گستاخ پسرعطا علی خان» را آورده است که البته در نام پدرش با ضبطی که در دیباچهٔ رقعات حزین آمده است، کمی تفاوت دارد. آنچه شوق نوشته است: «میرزا اشرف علی گستاخ پسر عطا علی خان که از وکلای صاحبان فرنگ در بلدهٔ رام پور است. جوانیست وجیه، طبع رسا و فکر بجا دارد و از شاگردان حکیم صدرالدین خان موصوف. یک بیت او به نظر رسیده».[15] سپس یک بیت اُردوی نقل کرده است. اگر سال تألیف طبقات الشعراء ـ ۱۱۸۹ هـ ـ را در نظر بگیریم، بعید به نظر می‌آید که گستاخِ ما نمایندهٔ حکومت انگلیس در رام‌پور بوده باشد، زیرا در سال ۱۱۸۹ هـ هنوز حکومت شاه عالم دوّم بابری در هند برقرار بود و انگلیسها در شمال هند مخصوصاً در رام پور تسلطی نداشند.

مخاطب رقعات

نامه‌های این مجموعه خطاب به نواب صدرالدین محمدخان «فایز» دهلوی (م ۱۱۵۱ هـ) و پسرش اشرف‌الدوله میرزا حسن علی خان و دیگران از جمله غلام حسن خان است. نواب فائز دهلوی از رجال شناخته شدهٔ فرهنگی و ادبی شبه قاره است و او آثار متعدد به زبان فارسی دارد و شاعر دو زبانه ـ فارسی و اردو ـ بوده است. او در شاه‌جهان آباد (دهلی) می‌زیست. حزین با وجود همه بدگوییها از هند و هندیان، به نواب فائز سخت ارادت و علاقه داشت. تشیع فایز را نمی‌توان در ایجاد این روابط حسنه نادیده گرفت.

نواب فایز دهلوی شرح حال اجداد خود را در رسالهٔ منهاج الصدر (نسخهٔ خطّی کتابخانهٔ ناصریه، لکهنو، بی‌شماره) آورده است.[۱۶] یکی از معاصران او بهگوان داس متخلص به «هندی» (زاده ۱۱۶۴ هـ زنده ۱۲۲۰ هـ) در تذکره‌های سفینهٔ هندی و حدیقهٔ هندی شرح حال فایز را آورده است. ترجمهٔ وی که در حدیقهٔ هندی (تألیف ۱۲۰۰ ـ ۱۲۱۱ هـ) آمده، از همه دقیقتر است و چون نسخهٔ این کتاب منحصر به فرد است، عبارت آن تماماً آورده می‌شود:

«صدرالدین محمد خان فایض [کذا] تخلص ولد زبر دست خان بن ابراهیم خان بن علی مردان خان مرحوم ابن گنج علی خان است؛ او از طایفهٔ انکشت ـ از عشایر اکراد ـ و ملازم قدیم شاه عباس ماضی بود. در طفلی شاه در هرات به خدمتش می‌بود. بعد جلوس شاهی به حُسن خدمات و مردانگیها که در فتور ازبکیه و محاربات آن طبقه از او صدور یافته بود به مراتب عُلیای خانی و لقب ارجمند بابائی سر افتخار به فلک کشیده قریب سی سال حاکم دارالامان کرمان بود. آثار عدالت و رعیت پروری به ظهور آورده بعد تسخیر قندهار بیگلربیگی آنجا شد. در سال هزار و سی و چار بر تالاب ایوان ارگ قلعهٔ قندهار در سریری بر حجر ایوان تکیه داشته خوابیده بود، حجر سست شده، او از میان قلعهٔ قندهار از سریر مابین افتاد و حیات به قابض ارواح سپرد. بعد از زمانی خدمتگاران واقف گشتند. علی مردان خان نعش آن مرحوم را از قندهار به مشهد مقدس نقل کرده در روضهٔ رضویه به خاک سپردند. علی مردان خان خطاب خانی یافته به جای پدر بیگلر بیگی قندهار شد. بعد چند سال به جهت عداوت شاه ایران و ترس جان به هندوستان آمده در سلک امرای شاه جهان پادشاه منتظم گشته و قلعهٔ قندهار پیشکش کرده مدتها به کمال اقتدار و احتشام به سر کرده درگذشت. هم چنین ابراهیم

خان و زبر دست خان در زمان فرمانروایی عالمگیر پادشاه به نظامت و ایـالت اکـثر اطراف هندوستان مثل کشمیر و گورکپور و غیره ممتاز بودند. خودش نیز به منصب و امارت و جاگیر مناسب سرفرازی داشت. اگرچه به مرتبۀ آبا و اجداد نرسیده لیکن به رفاه وجاه به سر می‌برد و جامع اکثر علوم بود. خصوصاً [در] اعمال سیمیا و صنایع و بدایع کمال مهارت داشت و بسیار کوچک دل و عظیم الاخلاق و به جـوهر هـمت و شجاعت عدیم المثال بود و با جناب شیخ محمدعلی حزین ـ علیه الرحـمه ـ خـیلی مربوط بود و جناب شیخ تعریف طبع ایشان می‌فرمودند. در زمان سلطنت مـحمدشاه پادشاه به رحمت حق پیوست. از تألیفاتش رساله‌ای در اقسام تحقیقات سمّیات است به جهت تجربه و آزمایش زهر هر یک مار. چند افسونگر مارگیر نوکرداشت و هر نوع مار گرفتار و به زهر مهره و دیگر تریاق آزموده و آن را به شرح و بسط مفصّل در آن رساله مندرج ساخته و پنج هزار روپیه برین نسخه خرج کرده. فی الواقع چنین نسخه گاهی تألیف نگشته. کُلّیات ضخیم از هر گونه اشعار مثنوی و قصاید و غزلیات دارد. طبعش بسیار رسا بود».[۱۷]

فایز آثار متعدد خطّی و چاپی دارد. از آثار خطّی او و به آنچه من شخصاً موفق بـه رؤیت و فهرست برداری شده‌ام، به شرح زیر است:

۱. احزان الصدر، دانشگاه پنجاب، لاهور، شمارۀ Pe II-92
۲. تبصرة الناظرین، همانجا، شمارۀ Pe I-13، با یادداشت مؤلف بر ظهر برگ مورخ ۱۱ محرم ۱۱۳۵ ﻫ و مهر او «صدرالدین محمدخان ۱۱۳۲ ﻫ» و مهر فرزند او.
۳. تحریر الصدر، همانجا، شمارۀ Ph III-116 با مهر مؤلف.
۴. زینت البساتین، همانجا، شمارۀ Ph III-10.
۵. صراط الصدر، همانجا، شمارۀ Pc I-10.
۶. طریق الصدر، همانجا، شمارۀ Pc I-10.

دو نسخۀ پیش گفته با هم در یک مجلّد است و امضای مؤلف با تاریخ ۱۱۳۵ ﻫ و مهر مؤلف «صدرالدین محمد خان ۱۱۳۲ ﻫ» را دارد.

۷. معارف الصدر، همانجا، شمارۀ Pb II - 3، با امضای مؤلف با تاریخ ۳۴[۱۱ ﻫ] و مهر «صدرالدین محمد خان ۱۱۳۲ ﻫ».
۸. کلیات اشعار فائز را در موزۀ ملی پاکستان، کراچی و کتابخانه دکتر وحید قـریشی، لاهور دیده‌ام و هر دو نسخه را در فهارس آن دو کتابخانه معرفی کرده‌ام.[۱۸] در کلیات

فائز (نسخهٔ موزه، شماره N.M.1958-478) رقعات الصدر نیز آمده است. ممکن است که برخی از رقعات او خطاب به حزین باشد.

۹. نبطاسیا، دانشگاه پنجاب، شمارهٔ Ph III-116، با مهر مؤلف.

۱۰. نجم الصدر، همانجا، شمارهٔ Ph III-117، با مهر مؤلف و فرزند او.

۱۱. هدایت الصدر، همانجا، شمارهٔ Ph III - 15، با مهر مؤلف.

محتویات رقعات

تمام نامه‌های حزین در مجموعهٔ یکم در فضای شبه قاره و در شهرهای لاهور و دهلی و غیره نوشته شده است و به مسائل روزمرهٔ زندگی حزین اشاره دارد. مثلاً مشکل مَسکن در هند و اظهار آرزوی بازگشت به وطن مالوف (رقعهٔ ۱۴)؛ اظهار حاجت به سه چهار نفر خدمتگار برای خود (رقعهٔ ۱۵)؛ حزین از کثرت عوایق در لاهور زمین گیر بوده (رقعهٔ ۲۶)؛ گله از شدّت گرما و نامساعد بودن آب و هوا (رقعهٔ ۳۸)، علل کثرت مخارج زندگی و وضع پوشاک و خوراک حزین و نوعی تعریض به زندگی مسافروار خود (رقعهٔ ۴۳). برخی از این نامه‌ها در دورانی نوشته شده است که نادر شاه افشار قندهار را محاصره کرده بود (رقعهٔ ۲۰) و بعداً در ۱۱۵۱ هاو به دهلی حمله کرد. حزین به این «هنگامه» نیز اشاره دارد (رقعهٔ ۴۳). بدین لحاظ ارزش تاریخی این نامه‌ها نیز دست کم از اهمیت اجتماعی نیست. از دیگر نوشته‌های حزین[۱۹] و اقوال تذکره نویسان می‌دانیم که حزین از هندوستان دلخوشی نداشت. از رقعات او نیز نیک پیداست که همیشه برای بازگشت به ایران مصمم بود و حتی مسیر بازگشت خود را نیز در نظر گرفته بود که از راه لاهور و ملتان و قندهار به خراسان خواهد رسید. او از سفر کشتی (احتمالاً از دریای عمان) می‌گریخت (رقعهٔ ۲۰). ولی این تصمیم ظاهراً جامهٔ عمل را نپوشید و ضعف و بیماری او مانع سفر بازگشت آمد (رقعهٔ ۳۶).

مجموعهٔ دوم رقعات حزین که از تک نسخهٔ لاهور تصحیح شده است، نیز همان حال و هوا را دارد که مجموعهٔ یکم گرد آوردهٔ گستاخ. نامه‌های این مجموعه هم در فضای شبه قاره تحریر شده است. متأسفانه مخاطب یا مخاطبان نامه‌ها مشخص نیست. در این مجموعه نیز علاوه بر مسائل فرهنگی و شعری، می‌توان به اوضاع و احوال شخصی حزین پی بُرد. حزین به نواب فایز دهلوی بسیار وفادار بوده و پس از وفات او نگران پسرش میرزا حسن علی بوده است. در مجموعهٔ گستاخ نامه هایی در دلداری او

نگاشته شده و در مجموعهٔ دوم نیز به مخاطب خود سفارش او را کرده است (رقعهٔ ۴۷)؛ حملهٔ نادر شاه به دهلی، در جامعهٔ هند تأثیر منفی داشته است (رقعهٔ ۴۸) و برخی مطالب دیگر تاریخی در همین زمینه را نیز می‌توان درین مجموعه یافت (رقعات ۵۰، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۲، ۶۴).

رجال رقعات حزین

در هر دو مجموعه کسان ایرانی و هندی مشترکاً مطرح شده است، ماسوای چند رجال که مخصوص به یک مجموعه است. اسامی برخی رجال که مکرر مذکور شده است، به قرار زیر است:

الله ویردی خان، نواب حسن علی فرزند نواب صدرالدین محمد فایز دهلوی، حکیم الملک، خوشحال رای، شیر افگن خان (بنده علی باسطی)، میرشهاب الدین، نواب صدرالدین محمد خان فایز دهلوی، میرزا عبدالرحیم، مولانا عبدالعظیم، عبدالمجید خان، علی قلی خان [والهٔ داغستانی]، سیّد عماد الدین خان، غلام حسن خان، میرزا محمد افضل، حاجی محمد جعفربیگ، محمد طاهر خان، نواب محمد قلی خان، نواب محمد مجدالدوله، معین الدین، مهرعلی خان، «ناظم ایران» یعنی نادرشاه افشار، سیّد نظام و بسیاری دیگر.

در خاتمه از دکتر خورشید رضوی (لاهور) و پروفسور خورشید حسن خاور (راول‌پندی) نهایت سپاس را دارم که در قراءت اشعار و عبارات عربی یاری و راه نمایی فرمودند.

پاورقی

۱. مثلاً سرو آزاد تألیف میرغلام علی آزاد بلگرامی، ریاض الشعراء تألیف علی قلی خان والهٔ داغستانی، مجمع‌النفایس تألیف سراج الدین علی خان آرزو و سفینهٔ خوشگو تألیف بندرا بن داس خوشگو که هر چهار تذکره در حین حیات حزین تألیف شده، شرح حال او را در بر می‌دارند.

۲. برای کتبی در ردّ حزین باید به دو اثر خان آرزو تنبیه الغافلین و احقاق الحق و نیز محاکمات الشعرا تألیف محمد محسن اکبر آبادی مراجعه کرد. و در دفاع از حزین، امام بخش صهبایی قول فیصل و اعلاء الحق را نگاشته که در واقع پاسخ خرده‌گیری‌های خان آرزو است. فتح الله گردیزی (م ۱۲۲۴ ﻫ) نیز در ابطال الباطل جواب اعتراضات خان آرزو در تنبیه الغافلین را داده است. دکتر نجم الرشید در طی مقاله‌ای به عنوان «سه رساله در نقد ادبی» ابطال الباطل را همراه با

احقاق الحق و اعلاء الحق چاپ کرده است. ر ـ ک: مجلهٔ سفینه، نشریهٔ گروه زبان و ادبیات فارسی دانشکدهٔ خاورشناسی، دانشگاه پنجاب، لاهور، جلد ۱، شمارهٔ ۱، سال ۱۳۸۲ ش ـ ۲۰۰۳ م، ص ۷۱ ـ ۹۲؛ دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی در شاعری در هجوم منتقدان، تهران، ۱۳۷۵ هـ مباحث ردّ و دفاع از حزین را یکجا آورده است و نظر انتقادی نقادان هندی در باب شعر را ستوده است.

۳. نیز ر ـ ک: سیّد کامل حسین، فهرست نسخ قلمی عربی، فارسی و اردو سبحان الله اورینتل لائبریری مسلم یونیورسیتی علی گره، مطبع مسلم یونیورسیتی، علی گره، ۱۳۴۸ هـ / ۱۹۲۹ م، ص ۵۳ و چکیدهٔ نامه‌ها در

khatak, Sarfaraz khan, Shaikh *Muhammad, Ali Hazin, His Life, Times and works*, Lahore, 1944 pp.185-188

۴. مسعود حسن رضوی ادیب، شمالی هندمیں اردو کاپہلا صاحب دیوان شاعر نواب صدرالدین محمد خان فائز دهلوی اور ان کا دیوان، انجمن ترقی اردو، ۱۹۴۶ م، ص ۱۳۲.

۵. عبدالمقتدر، مرآة العلوم، پتنه، ۱۹۲۲ م، ج ۲، ص ۱۵۱.

۶. اطهر شیر، مرآة العلوم، پتنه، ۱۹۶۷ م، ج ۳، ص ۱۴۶.

۷. Khatak, p.178-179

۸. معصومه سالک، کتابشناسی حزین لاهیجی، نشر سایه، ۱۳۷۴ ش، ص ۴۹؛ خانم معصومه سالک خبر ... این مجموعه را به استناد علی عابدی ۲/۳۰ نقل کرده است اما مشخصات این مأخذ را بدست نداده است.

۹. مرکز میکروفیلم نور، ایران و هند، با همکاری دانشگاه اسلامی علی گره، فهرست میکروفیلم نسخه‌های خطی فارسی و عربی (جلد اول) کتابخانهٔ مولانا آزاد، دانشگاه اسلامی علی گره، هند، دهلی، ۱۳۷۹ ش، ص ۱۳۳.

۱۰. Khatak.p.193

۱۱. کامل حسین، ص ۵۴.

۱۲. Khatak, p. 184

۱۳. Khatak, p.202.

۱۴. معصومه سالک، ص ۸۷.

۱۵. شوق، قدرت الله، طبقات الشعراء، به تصحیح نثار احمد فاروقی، مجلس ترقی ادب، لاهور، ۱۹۶۸ م، ص ۲۱۱.

۱۶. قاسمی، شریف حسین، «منهاج الصدر: امیرالامرا علی مردان اور ان کی اهل خاندان کی حالات زندگی»، در یادگارنامهٔ فخرالدین علی احمد، گردآوردهٔ نذیر احمد، مختارالدین احمد، شریف حسین قاسمی، غالب انستی تیوت، دهلی، ۱۹۹۴ م، ص ۵۲۴ ـ ۵۷۵.

۱۷. هندی، بهگوان داس، حدیقهٔ هندی، خطی، کتابخانهٔ آیة الله مرعشی نجفی، قم، شمارهٔ ۷۹۰، گ ۱۲۲ ب ـ ۱۲۳.

۱۸. عارف نوشاهی، فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد، ۱۹۸۳ م، ص ۵۱۶؛ همان، فهرست مخطوطات کتب خانهٔ قریشی، مغربی پاکستان اردو اکادمی، لاهور، ۱۹۹۳ م، ص ۲۰.

۱۹. حزین در تاریخ و سفرنامهٔ حزین، به تصحیح علی دوانی، تهران، ۱۳۷۵ ش، ص ۲۶۸ وقایع محاصرهٔ قندهار به دست نادرشاه آورده و در ص ۲۷۰ به بعد سخنی چند متعلق به احوال هندوستان دارد که در آن از احوال خود در شهرهای شبه قاره و مشکلات زندگی خود در آنجا تا سال ۱۱۵۴ هـ نالیده است.

بسم الله الرحمن الرحیم

ربِّ یَسِّر و تَمِّم بالخیر

الحمدالله ربّ العالمین و به نستعین و الصلوة و السّلام علی محمد و علیٍ و اولاد اهل بیت المطهّرین

اما بعد پوشیده نمانده مکاتبهٔ چند که به دستخط خاصّ زبدة العارفین شیخ محمدعلی حزین ـ علیه الرحمة ـ که به نواب صدرالدین محمد خان بن زبردست خان بن نواب ابراهیم خان بن نواب امیر الامراء علی مردان خان و به میرزا حسن علی مخاطب به نواب اشرف الدّوله بهادر خلف الصدق صدرالدین محمد خان مغفور که بعد رحلت پدر بزرگوارش رقم‌پذیر شده پریشان افتاده بودند. فقیر هیچ مدان اشرف علی خان استجالو[1] المتخلص به گستاخ بن میرزا عطا علی خان بن ممتاز الدوله نظر علی خان بهادر صمصام جنگ عمادالدوله مختار الملک جهانگیر قلی خان بهادر احتشام جنگ به پاس رعایت قرابت امیران سابق الاذکار و هم بنابر آنکه از هر دو جانب یادگاری و شایقان را باعث تذکاری باشد، آن را جمع نموده و رقعهٔ چند که به اعزهٔ دیگر از آن فصیح بیان سمت تحریر پذیرفته در آخرش مندرج ساخته به رشتهٔ انتظام کشیده این کالبد تألیف پنجشنبه ششم ربیع الاولی سنهٔ ۱۲۵۲ / یک هزار و دو صد و پنجاه و پنج هجری در بلدهٔ لکهنو صورت پذیر گردید والله الموفّق و المعین

۱. کذا در اصل.

[۱]

رقعهٔ یکم

تسلّی بخش خاطر حزین! سلامت

اِنَ لِرَبِّکُم فی اَیّـام دَهـرِ کُـم نَـفَحات اَلّاَفـتعَرَّضُوا لَـهَا

به فراید واردات یادآوری فرموده بودند[۲] ضاعف الله اجرکم و نعماقیل:

شعر

درین چمن سر کلک تو سبز باد چو سرو که شور بلبل ازین شاخسار برخیزد

حال به خاطر آمده که دو مصراع برای تغییر پیش مصراع مانده بود. هر یک را به مصراعی التیام داده به خدمت می‌نگارد. امید که پذیرای خاطر بوده خارج از مقام نباشد.

شعر

از بادهٔ لطف تو دل ماست که خالیست

زین مَی همه عالم پُر و میناست که خالیست

شعر

دامن گل بکف سعی سبک روحانست

اندرین ره چو صبا تاخته می‌باید رفت

[۲]

رقعهٔ دوم

مژدهٔ میوه‌یی که نخل خامه اعجاز ثمر به گوش هوش این عقیدت نیوش رسانیده بی‌تکلف نقش از شوق سوختگان حدت هوا را سرگرم طلب دارد و قلب والامنزل را سه جزو اخیرش مفرح مأنوس به التفات سامی و یکجهتی داعی ملاحظه و تاملّی ندارد. ادام اللّه عزّکم و نعمائکم.

[۳]

رقعهٔ سوم

مجموعهٔ منثور که از فراید کلک گهر سلک بود، وسیلهٔ نظم حواس این پریشان حال

---

۲. ملّی: باشند.

و مطالعهٔ سوادش جواهر سُرمه دیدهٔ جوهرشناس گردیده. الحق شایستهٔ هزار گونه تحسین و آفرین و دستور منشیان بلاغت آئین یافت. تعریفش از مقولهٔ توضیح واضحات و تعریف معرفات است.

شعر

نگوید خرد پرور هوشمند	که گردون رفیعست و کیوان بلند
به بی دانشی آید اندر حساب	چو گوید کسی روشنست آفتاب

نسخه فرستاده شد.

[۴]

رقعهٔ چهارم

دو غزل هر یک در عالمی وارد خاطر خامهٔ این زاویه گزین خمول گردیده. چون زمین تازه بود ـ هر چند از باب فرستادن انجم به افلاک و برگ سبز به چمن و عقیق ریزه به یُمن می‌نمود ـ مضایقه ننموده. به نظر اصابت اثر فکر دقیقه شناس رسانیده باشد باشد که سبب توجه خیال باهر الکمال گردد. اعزّ اللّٰه انصارکم.

[۵]

رقعهٔ پنجم

صاحب همه دان و استظهار مخلصان سلامت

بحر هزج مثمن سالم جزوی محذوف ارکانش هر مصراع چهار «مفاعیلن» است و اگر در جزو اخیر نیز حذفی نبوده سالم باشد، در هر مصراع به جای رُکن اخیر که «مفاعلین» چهارم است «مفاعیلان» آورند و بحر غزل سامی همین بحر هزج است لیکن بنای آن بر پنج رُکن گذاشته شده و این خلافِ وزنِ مقررِ موزونان و استادان فن است؛ مگر آن که یک دو کس از شعرای معاصر را دیده بوده که یک دو غزل در بحری که ارکان مصراعش چهار «مستفعلن» است ایشان به پنج رُکن قرار داده گفته‌اند [illegible] سلیقه از قبولش ابا می‌کند. دیگر صاحب اختیاراند.

[۶]

رقعهٔ ششم

از فیض ساعتی صحبت دیروز که آبی به سفال خشکیده و آتشی به خس و خار

پوسیده زد، این چند بیت به سرود عاشقانه ـ که طبع پرده سنج شناسد که چه نواست ـ سرائیده، منظور داشت پذیرا گردد.

بابافغانی چه خوش گفته:

گاهی صبا ز کوی تو جان بخشدم ولی　　　افسوس کاین نسیم عنایت مدام نیست

[۷]

رقعهٔ هفتم

صاحب و ملاذ محبان! سلامت

مجموعهٔ سرکار را چون جسارت به تسوید صفحه نموده بود مرسول خدمت داشت. اگر حاضر و در نظر نسخهٔ مرغوبی ـ که فی الجمله امروز و امشب طبع را به آن مشغول توان ساخت ـ باشد به ارسال آن منّت خواهند گذاشت و چنان که التماس شد از مراسلهٔ آن شخص به جهاتی ـ که اکثر ملحوظ خاطر فطانت تخمیر است ـ باید که درین حدود اصلاً اطلاع احدی نشود. زیاده جسارت است.

[۸]

رقعهٔ هشتم

استظهار داعیان! سلامت

نسخهٔ فارسی مبسوط موسومه به مفتاح از مصنفات اسوة الاولیاء شیخ عزالدین محمود کاشانی است که جامع ظاهر و باطن و از عظمای مشایخ اصحاب ما و منسلک در سلسلهٔ جلیلهٔ «معروفیه» و صاحب شرح کبیر تائیه فارضیه و مصنفات اکثره است. اگر چه کتاب مذکور را گویا حسب الخواهش جمعی از طالبان مخالف مرقوم نموده، بنابرین خالی از حشو و زاید نیست، لیکن خود جلیل الشأن و کتاب مشتمل بر فواید[3] نیز هست و کتاب فارسی دیگر را یکی از محبان میر سیّد علی همدانی ـ که او نیز از افاضل مشایخ همین سلسله است ـ تألیف نموده لیکن مؤلف را رُتبه نبوده به این سبب نسخه قلیل النفع و خالی از رکاکت نیست. نسخهٔ دیگر مشتمل بر چند کلام و خطبهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام ـ است و مجموعه منتزع از کتاب نهج البلاغه است. معتبر و پاکیزه نوشته‌اند.

---

۳. ملّی: فضایل.

نسخهٔ دیگر قصیدهٔ برده است که از کمال اشتهار از وصف مستغنی است و دیگری دوازده امام خواجه با دعای توسّل است. و السّلام.

[۹]

رقعهٔ نهم

صاحبِ بنده!

بسیار عَجب است از دانش و قوّت قلب سامی که به سبب یأس و قطع امید از عاجز لئیم ناکس چند مشوّش خاطر و این همه مأیوس شوند. ما خود از بندگی خدا و مُلکِ او بیرون نرفته‌ایم. چه واقع شده تا امروز خود ما را به عزّت و رفاه داشته و بقیه ایامی که درین عاریت سرا نخواهد گذاشت و فی السماء رزقکم و ما توعدون. چرا باید خود را این همه مکدّر و شکسته خاطر داشت و به دست وساوس شیطانی انداخت؟ متوقع است که وجود و عدم ایشان را متساوی و ردّ و قبول ایشان را یکی انگاشته به قوت ایمان و اعتماد به کفایت معبود حق مستمال و مطمئن خاطر بوده خاطر این محب را زیاده برین افگار و بیقرار نفرمایند. چه یقین می‌داند که هرگز محتاج مذلّت و التجا به ارذال ـ ان شاء اللّه المستعان ـ نخواهند شد. زیاده مقام را گنجایش نیست. ادام اللّه عزّکم.

[۱۰]

رقعهٔ دهم

ایام به تمام میمنت و مبارکی بادی [کذا][۴]

حد فطر صاعی است و کمتر از صاع مجزا و مجزی نخواهد بود و زیاده یقین که اولی است. چه رعایت جانب مستحق درین مواقع ارجح است. اگر پنج سیر شاهجهانی بدهند ظاهر آن که رعایت این معنی شده باشد و زیاده را مختارند. ادام اللّه آمالکم.[۵]

[۱۱]

رقعهٔ یازدهم

صاحب داعیان! سلامت

۴. متن: ایام میمنت تمام و مبارکباد مستمد باد.

۵. متن: اعمالکم.

چون سابق فقیر مقدار مثقال صیرفی و صاع و سایر موازین را اعلام نموده بود، الحال به مکافات لطف فرموده از آن قرار مقدار یک سیر شاهجهانی معمول این شهر را بلا تفاوت اعلام بخشند.

[۱۲]

رقعهٔ دوازدهم

صاحبِ بنده!

از احوال سعادت اشتمال محب مشتاق را اطلاع بخشند. چون خصوصیت وداد و نهایت خلوص پوشیده نیست لهذا محمد رضای خوشنویس ـ که به التفات سامی مرفّه و شکرگزار است ـ التماس نمود که چون معلم سابق سرکار را الحال شُغلی پیش آمده و به جای او دیگری را مقرر خواهند فرمود، اگر چنان شود که این خدمت به او مرجوع گردد چنان که خود مرفّه است به دولت سامی عیالش نیز[۶] مرفّه الحال خواهند گردید و مستدعی شد که اظهار التماس او داعی نماید. حسب الخواهش او جسارت نمود. الامرمنکم. والسّلام.

[۱۳]

رقعهٔ سیزدهم

صاحب اصدقا! سلامت

ضعف حواس پریشان کمال تقصیر لازم آورده که از جواب رقیمه سامی غافل گردید و بر آن ـ خدا داند که ـ چند روز گذشته. الحال در میان کاغذها به نظر آمد به چه انفعال که نکشید. خاطر دقیقه یاب حقیقت آگاه را وسیله نموده معذرت می‌خواهد و امید است که معذور باشد.

[۱۴]

داعیان ملاذا! سلامت

نعما قیل:

---

۶. ملّی: عیالش نیز به دولت سامی.

شعر

سرشک از زخم پاک کردن چه حاصل؟ علاجی بکن کز دلم خون نیاید

از رهگذر نوازش مکرر در بابِ خانه فرموده‌اند. سابق که ملاحظه شده می‌گفتند بسیار نمناک است. اگر چه این کلبه‌ای که تا حال به سر برده نیز انواع معایب و مکروهات جمیع دارد و این فقیر منازل متعلقه به سرکار را اصلاً از مساکن قدیمهٔ خود تفاوت نمی‌گذارد و این وضع که حال واقع و رویداد است به هر کلبهٔ ویرانه هم می‌گذراند.

شعر

ذوق تعمیر نمی‌خواست به آب و گل من خانهٔ سیل غم آباد که ویرانم کرد

لهذا حاجت ملاحظه و انتخاب نیست، لیکن دو چیز مانع است: یکی از بی‌دماغیها و بی‌حالیها دشواری نقل و از جایی برخاستن و به جایی نشستن و دیگری ترصد نجات و خیال حرکت ازین شهر به سمت اوطان مألوفهٔ قدیمه که همواره مامول و مرکوز خاطر آزرده است. زیاده مصدّع نمی‌گردد. ادام اللّه ظلّکم و عزّکم.

[۱۵]

رقعهٔ پانزدهم

فدات شوم!

از آنجا که گستاخیهای یک جهتان است به تصدیع دیگری راضی نشده، ملتمس است که چون حاجت به سه چهار نفر خدمتگار هست و هنوز حاضر نشد و چند کس که سابق می‌آمدند حالا سپاهی شده‌اند، اگر به احدی از انفار سرکار حکم شود که چند کس شناختهٔ او باشند اگر بهم رسد، بیایند[۱] به هر نوع رضای ایشان باشد معمول خواهد شد و بی‌ادبی را عفو فرمایند. یاتی ظِلّکم.

[۱۶]

رقعهٔ شانزدهم

ملاذ نیازمندان! سلامت

---

۱. متن: بهم برسد

تصمیم حرکت ـ چنان که گزارش یافته بود ـ دوشینه و چون دو روز است که ضعف و الم سینه ازدیاد یافته و موانع دیگر نیز پیش آمده از دیشب تغییر رای حرکت دوشینه شده موقوف به چند روز بعد دارد. ان شاء اللّه تعالی. در حین شرف حضور روزی که معین نموده باشد معروض خواهد داشت.

[۱۷]

رقعهٔ هفدهم

لاحول ولا قُوَة الّا باللّه

شعر

چندان بگـریستیم دور از رُخ تـو کز مردمک دیـده سیاهی بـردیم

نه دل و نه دست و نه چشم خون گرفته وفا می‌کند. اگر چند دیگر حیات کدورت آثار مانده باشد شاید توفیق ذرایع یابد. ظهر یوم الجمعه از سرای کپور قلمی شد. فدای تو. البته به چند کلمه یاد فرمایند.

[۱۸]

رقعهٔ هیجدهم

ای شوق تو در مذاق چندان که مپرس دل را به تو اشتیاق چندان کـه مـپرس
آن دست کـه داشـتم بـدامـان وصـال بر سر زدم از فراق چـندان کـه مـپرس

دیشب شب نوزدهم به دو کلمه نگاشته کلک گهر سلک در جواب ذریعه این مهجور مستهام قلمی و عنایت فرموده بودند، دیده روشن گردید. دو روز قبل چند کلمه احوال پریشان خود را در سلک تحریر درآورده به معرفت عزیز القدر میر شهاب الدین ارسال عالی خدمت نموده. امید که منشا یادآوری گردد. الله داد ملازمِ سرکار را از لاهـور رخصت و معین الدین را حسب الخواهش نگاهداشته‌ام. حـال چـند روز در لاهـور اقامت، بعد ارادهٔ حرکت به ملتان است. چون ناظم ایران درهمان حدود است، شـاید ممکن شود که بی‌زحمت سفر دریا از همین راه روانهٔ خراسان شوم. جراحت مهجوری را ندانم چه چاره نمایم که مرهم‌پذیر نیست. والسّلام علیکم و رحمة الله و برکاته.

[۱۹]

رقعهٔ نوزدهم

للّه دَرّ من قال بلسان الحال:

رباعی

از واقعه ایت با خبر خواهم کرد — وان را به دو حرف مختصر خواهم کرد

با مهر تو در خاک فرو خواهم شد — با عشق تو سر ز خاک بر خواهم کرد

مسئول و مأمول از دربار کردگار آن است که شکستگی خاطری که به سبب اطلاع به احوال نیکو مآل حاصل گردیده به حصول علم به ترفّه و جمعیت بال سامی تسلی و آسودگی یابد تا هست خود فراموش چسان تواند نمود.

شعر

بچه اندیشه‌ام از خاطر ناشاد رَوی — چه بخاطر گذرانم که تو ز یاد رَوی

اَیّدَکُمُ اللّه بِمَنّه.

[۲۰]

کتابت بیستم

نگاه بسملم مضمون حیرت را تو می‌دانی

مرا مطلب فراموش و ترا یاد است می‌دانم

حملتمونی علی ضعفی بفرقتکم

ماالیس لی بحمله سهل ولا جهل

بیت

گو صبر تا کنم طی غمنامهٔ جدایی — از پیش می‌فرستم اشک سبک عنان را

و ما شوق مقصوص الجناحین مقعد — علی الصنم لم لقدر علی الطیران

باکثر من شوقی الیک و انّما — رَمانی بهذا البُعد منک زَمانی

پرده از حرقت خاطر نتوانم برداشت و حرفی از سوزدل نیارم نگاشت

شعر

ما را کدام وقت و چه احوال مانده است

جان رفته پیش و جسم ز دنبال مانده است

به امید تسلی وصال نیم جانی غم اندوخته اسیر قفس شکسته بدن بود لله الحمد در

شکنج حرمان فکر آزادی دارد.

بیت

گر تو باشی می‌توان صد سال بی جـان زیسـتن
بی تو گر صد جان بَود یک لحظه نتوان زیسـتن

دیده محرومی دیدار چه بیند که خجلت نه بیند.

چو یوسف را نه بـیند یـوسف را چـرا بـیند
چه منّتها که بر یعقوب دارد دیـدهٔ کـورش

رباعی

در عالم اگر سـینه فگـاریست، مـنم و انــدر ره اعـتبار خـاریست، مـنم
در دیدهٔ من اگـر سـروریست، تـوئی بر خـاطر تـو اگـر غـباریست، مـنم

سلسلهٔ توالی ایام گسسته باد که رشتهٔ مواصلت از میان بُرید و دیدهٔ شور مهر و ماه کور باد که نتوانست دید. درین راه گامی نزدم. گه در خیال آن که قدم ملازمانت وقتی رسیده است که هر اشک خونین دامن دامن نثار نکرده باشم و به سرایی نرسیدم؛ گه در آن که شبی منزل گاه موکب شده صد قافله آه جانسوز روان نساخته باشم.

شعر

وَ مَا حُبُّ الدِّیارِ شغفنَ قَـلبِی وَلٰکِن، حُبُّ مَن سَکَـنَ الدِّیـارا

یفعل مایشاء و یحکم ما یرید.

مجمل احوال سراپا ملال این که از مخاطرات طریق محفوظ روز شنبه دوازدهم وارد لاهور شده. آلام و متاعب سفر به مکّاره و مشّاق اقامت در بلد تبدیل یافت. مصرع:

تا نفس باقسیت راه زندگی هموار نیست

و به تاریخ پانزدهم با آن که:

در راه عشق دست و دل کس بکار نیست

بی‌اختیار به این چند کلمه پریشان ـ که سواد پریشان حالیهاست ـ جسارت شد.

شعر

تا دور از وصال تو فرخـنده مـانده‌ام شرمنده مانده‌ام که چرا زنـده مـانده‌ام

چون ناتوانیها به کمال و بعض موانع دامنگیر است، لابد چند روزه اقامت درین شهر ناچار است. و اراده آن که بعون الله بعد از چند یوم عازم ملتان شده چون ناظم ایران به قندهار رسیده و حصار را در میان گرفته و از قراین مستفاد می‌شود که شاید بزودی این

مُهم فیصل‌پذیر می‌گردد. در باب حرکت خود به او مراسله شده. شاید نوعی شود که بی‌تحمل زحمت سفر دریا از همان ضلع ـ اگر حیات باشد ـ خود را به خراسان رسانم.

امروز سیادت پناه میر شهاب الدین ملازم سرکار رسیده. فصلی سیلاب اشک بیقراری جاری ساختم. این قدر متوقع و مترصد می‌باشم که کرم عمیم مبذول و هرگاه دماغ وفا کند به دو کلمه یاد و شاد فرمایند.

دو مرتبه از بین راه مصدع شده‌ام و به جوابی هنوز مفتخر نگردیده. زیاده چه نگارد. ادام عمرکم و زاد عزّکم و مجدکم. از رسیدن ظفر نامه به سرکار اعلام فرمایند.

[۲۱]

مکاتبهٔ بیست و یکم

شعر

نگاه بسملم مضمون حیرت را تو می‌دانی[8]

مرا مطلب فراموش و ترا یاد است می‌دانم

بی‌تو نفسی خوش نزده، خوش ننشستم

جایی ننشستم که در آتش ننشستم

نیم نفسی غبار آلود می‌آید. در بیست و هشتم[9] به سعادت مطالعه نوازشنامه سامی به وسیلهٔ سیادت پناه مستسعد گردیده شکرگزاری نمود. سیادت پناه مذکور را برین مهجور حقی عظیم است. هر روزه آمده لحظه به تذکار سامی می‌گذارد. مجدداً اشاره میر باغ صادر شده بود. اگر حیات باقی است حسب الفرموده معمول خواهد شد. زیاده چه عرض نماید. قاصد مستعجل و خاطر پریشان. عجّل اللّه لنا الفرج بمحمد و آله. امید که به زودی به شرف مطالعه دو کلمه نگاشته کلک گهر سلک مشرف گردد. اداد اللّه افضالکم. تحریر [غُرّه] ربیع الاول.

۸. متن: حیرت را می‌دانم؛ نیز رک. دیوان حزین لاهیجی، ص ۳۳۲

۹. متن: بیست و ششم

[۲۲]

مکاتبهٔ بیست و دوم

شعر

مدّتی شد که رهِ مهر و وفـا مسـدود است

نه کسی مـی‌رود آنـجا، نـه کسـی مـی‌آید

از نارسایی‌های طالع خاطر مهجور قناعت به پاره کاغذی ـ که از دیار وفا آمـد ـ نموده بود، از آن هم محروم است. صاحب دل و جان مستمندان سلامت، مکـرر ایـن نیازمند با وجود ضعف دماغ و ناتوانی تن که قوّتِ قلم گرفتن نیست مصدّع گردیده.

شعر

خجالت می‌کشم از نامه‌های بـیجوابِ خـود

کـه بـار خـاطر آن رخـنهٔ دیـوار مـی‌گردد

توقع و ترصد از الطافِ عمیم آن است که به دو کلمه حاکیه از احوالِ سعادت‌مآل تسلّی بخشِ خاطرِ حزین گردند، شاید عمرِ بی‌وفا وفا به مطالعهٔ آن کند. تا حال تحریر ـ که پانزدهم شهر جمادی الاوّل است ـ در ویرانهٔ لاهور اسیرِ قیدِ تقدیر می‌باشد و به نهجِ سابق هر روزه عازمِ حرکت است. حق سبحانه نجات کرامت فرماید. چونِ از ملازمانِ سرکار کسی روانه بود عجالة الوقت به اینِ ذریعه مبادرت نمود. رزقنی اللّٰه لقـاءک و اعلی مرتقاک. والسّلام.

[۲۳]

مکاتبهٔ بیست و سوم

ما دل ز غمت شکسته داریم ای دوست — از غیرِ تو دیده بسته داریـم ای دوست

گفتی که به دل شکستگانم رحـم اسـت — ما نـیز دلِ شکسـته داریـم ای دوست

گرامی صحیفه شریفه نوازش فرمای عطوفت پیرای جان به لب رسـیده را رشـحهٔ فیضی عنایتی بخشید که از شُکرِ آن بیان قاصر و زبان عاجز است.

شعر

من بـی‌تو دمـی قـرار نـتوانـم کـرد — احسـانِ تـرا شـمار نـتوانـم کـرد

گر بر تنِ من زبان شـود هـر مـوئی — یک شُکرِ تو از هـزار نـتوانـم کـرد

از افسرده دلی و کسالت مزاجِ گرامی اشعاری داشت امیدوار آنقدر مهلت از عمر کم

فرصت می‌باشم که مژدهٔ انبساط و بشارت نشاط را بشنوم. احوالِ این نیازمند به نـهجِ سابق است. کثرتِ بارش و زبونی حالت و عهد بد اقتدار تقدیر هنوز در این بیت الحزن اسیر دارد.

ابیات

زندانی زندانِ غـمم گـر چـه ز گـرمی   زنـجیر گـدازد نـفس سـلسله جـانم
بگذار که از مُلک تو بیرون رَوم ای چرخ   ای سفله بگوی که چه دادی بـه بـهایم

توقع آن که از نوازشات و اِنهایِ کیفیت حالات سعادت آیات محروم نباشد. چیزی که لایق اظهار باشد، نیست. تا سی و هفت روز قبل از تحریر ـ که شانزدهم است ـ آنچه محقق از خبر قندهار رسید آن است که جمع اطراف و اکناف آن ملک را معمور و بنای شهرها و قلعه‌ها نموده ایلات و احشامات از خراسان آورده جایی داده و همان حصار قلعه زندانِ همان تیره بختان شده. هر چند التماس داشته‌اند که نوعی بنایِ زندگانی در جایی برای ما گذاشته عفو بـه تـقصیرات نـمایند کـه مـطیع بـاشیم، مـقبول نـیفتاده. می‌گفته[اند] از اول اگر می‌گفتید مسموع بود، الحال ممکن نیست و کار بر ایشان بـه مرتبه‌ای به سختی رسیده که [از] دفن موتای خود عاجزاند. این بوده احوالِ مردمِ آن حصار.

[۲۴]

مکاتبهٔ بیست و چهارم

شعر

هستم ز غمت چنان پریشان که مپرس   زان سان شده‌ام بی سرو سامان که مپرس
ای پیک خیال سوی جانان چـو روی   بیخود ز منش بپرس چندان که مـپرس

حکایت مراتب شوق و غرام به دیدار آن قبله عالی مقام به تقریر زبان خامهٔ خام یا به تحریر قلم شکسته ارقام حاش که صورت‌پذیر باشد. والله علیم بذات الصدور که صدور محن هجران آن فرمانفرمای دل و جان زبان بیان را الکن ساخته و روح رمیده را از ارتباط تن به مرحله‌ها دور انداخته چه گزارش نمایم. نامه پردازی نمی‌ به

نوشتم مصرع آهی که مضمونش تو می‌دانی

بعد از تمادی شداید انتظار دو نوازش نامه مصحوب یک قاصد رسیده مرهم سینه فگار گردید. دل دونیم را در لباس تسلّی به خون صد حسرت غوطه داد. الحمدلله علی

کلّ حال. از غایت عنایت و فرط کرم استعلام حال این شکسته بال فرموده بودند.

دیروز پریشانی خود را به تو گفتم امروز پریشان‌تر از آنم که توان گفت

شعر

گر قاصد دوست پُرسد احوالِ مرا آهی به لب آرید و جوابش مدهید

این هم چون مقدمه سابقه چه نگارم. خاموشی تقریر مطالب تواند نمود و عقدهٔ دل تواند گشود.

شعر

شب دوشین سر زلف سخن با دوست وا کردم

حکایت بود بی‌پایان بخاموشی ادا کردم

به فرط اختصاص اینِ شیفته اخلاص را ز مجمل مجاری احوال سعادت اشتمال اخبار فرموده بودند. مصراع:

گر نخل وفا بر ندهد چشم‌تری هست

از گردش سپهر کج رفتار است. بیتابان را هرگونه غباری پیش نظر آید سرمهٔ اعتبار خواهد بود. انتظار مهام حسب المرام حواله به اقتدار ناظم نظام ملک و ملکوت و مبدع سلسلهٔ انتظام لاهوت عنه شئی لایفوت است. لایسبق عن قضائه سابق و لایعوقه عایق ولا معقب لحکمه ولا حول ولاقوة الّا به.

نظم

ای ستمهاهایت ز جان محبوب‌تر وی جفایت از وفا مرغوب‌تر

ناخوشِ تو خوش بود بر جانِ من جان فدای یار دل رنجان من

نالم و ترسم که او باور کند وز ترحم جور را کمتر کند

جعلنا الله من الصابرین الشاکرین الذین آخر دعوٰهم ان الحمد لله ربّ العالمین.

مرقوم فرموده بودند که فراموش نخواهی نمود.

این محالست که از خاطرِ ناشاد رَوی چه بخاطر گذرانم که تو از یاد روی

هرگز از خاطر فراموشکار اعنی مبتلای مرض نسیان فراموش نتواند شد و گاهی از احاطهٔ متخیّله این علیل ضعیف دماغ بیرون نمی‌تواند رفت.

گر فکندی در غم هجران که دل را خون کنی

قدرت از یاد من رفتن نداری چون کنی

هر چه نویسم معذورم و معذور خواهند فرمود. هنوز ـ که ۴ شهر جمدی الثانیه است

ـ در لاهور ماسور است. امید که اگر دو روزی عاریت حیات باشد از ارقام مشکین فام محروم نباشد. ایام آرام حسب المرام مستدام باد.

[۲۵]

مکتوب بیست و پنجم

شعر

مجنون به ریگ بادیه غمهای خود[10] شمرد
یاد زمانه‌یی که غم دل حساب داشت

رباعی

بی‌وصل تو چون غنچه دلم پُر خونست — وز گریه به بیاض دیده‌ام گلگونست
آزار جدائی تو از حد بیش است — اندوه فراقت از حساب افزونست

حکایت شداید مالایطاق هجر و فراق از آن گذشته که به تحریر نامه و توسط خامه شرح آلام آن را توان بیان نمود و شکایت دَرد دُوری و غمِ مهجوری افزونتر از آن است که به رکضات قلم و بنان پشت خم بیابان بیان آن را توان پیمود.

رباعی

گر خامه همه زبان چو سوسن گردد — ور نامه بخونِ دل ملوّن گردد
نه قصّهٔ درد من به پایان آید — نه صورت حال بر تو روشن گردد

نمیقهٔ انیقه و صحیفهٔ شریفه بعد از تمادی ایام انتظار و تکرار ذرایع مخالصت دثار[11] ـ که نامزد این هدف سهام آلام روزگار گردیده بود ـ به تاریخ پنجم شهر رجب رسیده دیده را نوری و دل را سروری بخشید. اگر امید دیدار و توقع الطاف به فریاد جان بیقراران شوق و داد نرسد، پیداست که از صبوری چه آید و اگر مشاهدهٔ شاهد خیال مونس خاطر افگار نگردد معلوم است که از شکیبایی چه گشاید.

اشعار

تا غمت در سینه باشد شاد نتوان زیستن
با چنین درد از بلا آزاد نتوان زیستن

---

۱۰. متن: غمهای دل
۱۱. متن: مخالصت نثار

دشمنی چون هجر در بنیاد جان افزوده پای
بر امید صبر بی بنیاد نتوان زیستن

باری به هر حال ـ حال تحریر که هشتم است ـ هنوز نیم جانی به صد ملال و کلال هست. برای حرکت و استخلاص از بلای بودن این دیار بسیار بیقرار بوده و می‌باشد و نزد هر تصمیم مانعی پیش می‌آید. مُدتی است که به سبب تبِ نوبت ـ که علاوه شکستگی حال شده معطل است ـ موانع دیگر را چندان اعتباری نمی‌کند. الحال چون از رفع آن هم یأسی حاصل شده می‌خواهد که ازین شهر برآمده روانهٔ ملتان گردد. مصراع:

آه من العمر و آلامه

چیزی که لایق اظهار و خبری که قابلِ عرض باشد نیست. الّا آن که مقدمهٔ قندهار یا فیصل شده یا قریب به انفصال است و احتمال به پیش آمدن او به حسب ظاهر احوال قوی است. تا چه پیش آید. ترصد از اشفاق صمیم سامی آن که از نوازش محروم نفرمایند. زیاده[چه] نگارد. ادام الله عزّک و بقاءک [۱۲].

[۲۶]

مکاتبهٔ بیست و ششم

شعر

زین بعد برت نامه ننوشته فرستم
یعنی که ز هجران توام دیده سفید است

صاحب و قبلهٔ دل و جان نیازمندان سلامت!
مقتضای حال و تطاول محرومی وصال گفتنی و نوشتنی نیست.

شعر

بیداد فلک را بتغافل گذرانیم | پوشیدن چشمست ز عالم سر بالی

هنوز که نهم شعبان است درین خرابه شهر به سبب کثرت عوایق زمین گیر است. عجّل الله لنا الفرج. از رسیدن ذرایع سابقه و اعلام احوال سعادت اشتمال امیدوار است که محروم نباشد. زیاده چه عرض شود. ظلکم ظلیل.

---

۱۲. ملّی: عزکم و بقائکم.

[۲۷]

مکاتبهٔ بیست و هفتم

به سنگ رخنه شد از بس گریستم بی‌تو　　ز سنگ سخت ترم من که زیستم بی‌تو

حکایت بر شکایت مهجوری و شرح احوال [پُر] ملال درین مدت متمادی دوری گفتنی و نوشتنی نیست.

حکایت بود بی پایان به خاموشی اداکردم

عمر دوریها دراز افتاد و ما را به هجرکرد. به هر حال که ما به تسلی خاطر مکسور این هایم مهموم است. رسیدن ملاطفه‌های گرامی و نگاشته‌های سامی است. آن هم چون مشعر بر ملال خاطر و انکسار مزاج عالی است جراحتهایِ ناسور دل را نمک سوده می‌سازد. رضینابقضاء الله. حال تحریر ـ که بیست و دوم شعبان است ـ چند کلمه مرقومهٔ خامه مشکین ختامه که به معرفت خوشحال رای نامزد این نیازمند فرموده بودند، رسید. چون بعد از مدتی مدید بود که تهیج نساخته بودند، حیاتی بخشید و هرگاه مستفسر احوال این شکسته بال باشند. از حینِ ورود به این شهر الی الان ـ که نه ماه می‌شود و مثل مسافری که واری سرای شده باشد ـ هر روزه عازمِ حرکت بوده و می‌باشد. از فرط مکاره یاد ایام اقامت شاه جهان آباد می‌کنم و حسرت دارم که به مراتب اوقات خوش بود ولا اقل به این مرتبه تنهایی و بی‌کسی نبود. اگر به یُمن ادراک حضور سامی دانش خدمت ما به انتفاوت باشد، هر آینه مقام حسرت عظیم است. به هر حال موقوف به مشیّت الٰهی است و از مثل منِ عاجزی چه آید؟ مکرر به مردم بی‌انصاف خود ـ که در آن مملکت‌اند ـ نوشته‌ام و ایشان را طلبیده‌ام. چه با وجود تنهایی و بی‌سامانی حرکت متعذر است و آلودگی‌ها و شغل بسیار شده. اصلاً تا حال چیزی از آنها نمی‌رسد. بفعل الله مایشاء. زیاده چه موجب ملال خاطر سامی شود. امید که هرگز از فراموشان خاطر عاطر نباشد. ظلّ عالی لایزالی.

[۲۸]

مکاتبهٔ بیست و هشتم

صاحب دل و جان مستمندان هایم مهموم سلامت!

ابیات

خونین جگری بی‌تو نهفتیم ولیکن   از گریه نگهداشتن راز نیامد
رفتم که نویسم من حیرت زده حرفی   از مطلب گم گشته خبر باز نیامد

چون قلم گرفتم همین دو بیت بدیهه آمد، نگاشته شد بی‌تکلف و شایبه رسمیات. به جلال ذوالجلال جل جلاله قَسم است که در حوصله و عهدهٔ تقریر و بیان نیست آنچه از دیر رسیدن و آنچه از رسیدن گرامی نامهٔ سامی روی می‌دهد، عجب حالتی است. می‌پنداشتم که روزگارِ ناسازگار آنچه در قُوّه‌اش بود و توانسته، نسبت به من تقصیر نکرده. با این سبب از خصمیِ او ایمن شده بودم و فارغ نشسته، ندانستم. چون دانستم چه شود؟ الحال ایمن شده‌ام. به آن حالی که بودم راضی نشد که در گوشهٔ آن شهر افتاده باشم. همان قدر ناکامی وصال نتوانست رشکش آمد و به کام خود به ملال مهاجرت افکند. در متخیّلهٔ من روزگار آزمودهٔ حوادث عالم دیده خطور نکرده بود که دیگر در بازار بی انصافی روزگار متاع کساد آزادی مانده باشد که به کار دل آزردهٔ من نکرده باشد و موقوف به آخر کار و اوقات توقف این شهر ادبار آثار [13] گذاشته باشد. الحمدلله حمد الشاکرین چه خواهد شد و چه خواهد کرد؟ الامر قریب و الاصحاب قلیل و نعمّا قال المولوی:

جانهای بسته اندر آب و گل   خوش رَهند از آب و گلها شاد دل [14]

آرزوی یک ساعت ملاقات در دل است. دیگر چه نویسم. صبح امروز ـ که بیست و چهارم رمضان المبارک است ـ از غرایب احوال آن که چندبیت به خاطر رسید، همین جا می‌نگارد و به نظر گرامی می‌رساند.

غزل

معنی کناره گیرد اگر از میان رَوَم   خالی شود جهان چو برون از جهان رَوَم
بسیار دیده گردش ایام نخلِ ما   همراه گُل بیامده‌ام، با خزان رَوَم
مُردم ز هجر و دولتِ وصل تو رونداد   هستم ز بخت پیر و به حسرت جوان رَوَم
از یاد غیر آتش غیرت بما زدی   قربان شیوه‌های تو نامهربان رَوَم
در کاروانِ شوق کسی بی‌دلیل نیست   دنبال بوی گل سحر از گلستان رَوَم

---

۱۳. ملّی: این دبار.

۱۴. مثنوی مولوی، دفتر ۱، بیت ۱۳۷۹ (چاپ نیکلسون)، مصرع دوم، چون دهند.

پیش ره مرا نتواند کسی گرفت خون دلم که از مژهٔ خونفشان رَوَم
آمد شدِ بهار بسی دیده‌ام «حزین» من برگِ گُل نَیَم که بـبادِ خزان رَوَم

دو کلمه که در جوابِ خط مصحوب خوشحال رای تسلّی مهجور فرموده‌اند به وساطتِ میر شهاب الدین زید عزّه رسید. چند ذریعهٔ سابقِ فقیر گویا نرسیده، هر چند. مصرع:

بر نامهٔ خویش رشکم آمد

ادام اللّه عزّکم و مجدکم و عُمرکم.

[۲۹]

مکاتبهٔ بیست و نهم

از واقعه‌ایت با خبر خواهم کرد و انرا بدو حرف مختصر خواهم کرد
با مهر تو در خاک فرو خواهم شد با عشق تو سر ز خاک بر خواهم کرد

به تاریخ ۲۳ شهر ذیحجه الحرام تسلّی نامهٔ نامی شرف ورود بخشید و شکر گزاری نمود.

شعر

به مکتوبی نمودی تازه رسم آشنایی را نهادی مرهم از مغز قلم داغ جدایی را

احوال این مهجور به نهجی است که چندی قبل معروض شد و آنچه رُو دهد معروض خواهد شد. عزیز القدر میرشهاب الدین می‌رسد. گاهی مسکّن و گاهی به بیقراری خاطر می‌افزاید. از کرم عمیم مترصد آن که این سوخته حرمان را متواتر و متعاقب به رشحات کلک گهر سلک نوازش فرما باشد و نعم ما قلت:

شعر

نگاه بسملم مضمون حیرت را تو میدانی
مرا مطلب فراموش و ترا یاد است می‌دانم

عظّم اللّه اجرکم و اجلّ قدرکم و اعزّ انصارکم و رُزِقتُ لقائکم بمنّه و فضله و [illegible]

[۳۰]

مکاتبهٔ سی‌ام

الٰهی درین عرصهٔ پُر شر و شور دامن خاطر فیض مظاهر هر گونه غباری دور باد

شعر

بَود آیا که درِ میکده‌ها بگشایند؟ گره از کار فرو بستهٔ ما بگشایند؟

چندی قبل شرحی به والا خدمت به وساطت سیادت پناه میرشهاب الدین مرهون داشته و در این چند یوم که به زیارت مختصر نامهٔ نامی دیده و دل تسلی فرمودند از رسیدن آن رقیمه اشعاری نداشت. امید که به سامی مطالعه گذشته باشد. مکرر نوازش فرموده رخصت سیر باغ می‌فرمایند.

شعر

چه دل گشایدم از باغ و بوستان بی‌تو که دیده در نگشاید به این و آن بی‌تو

باری مجمل حقیقت حال را در ذریعه سابقه معروض داشته و حسب الاشاره با وجود حالت کذا باز در نظر دارد که فی‌الجمله اگر حالت مساعدت کند ساعتی به اتفاق سیادت پناه ملاحظه شود لیکن تنها رفتن نوعی اتفاق شده که میسر نیست ولابد باید جمعی خبر شده آنها هم حاضر باشند و الّا موجب توحش و انست که مرا از حضور ایشان ملالیست. لهذا به تعویق مانده. ان شاء الله به هر نوع باشد به عمل خواهد آمد.

هر روزه ارادهٔ حرکت به ملتان هست ولیکن آشنایان گرمی هوا را مانع پنداشته مبالغه در تعویق حرکت دارند و هنوز قاصد فقیر از قندهار برنگشته تا چه پیش آید. قبل از حرکت به خدمت آنها خواهد نمود.

چون شب و به روشنی چراغ مرقوم [شده] ضعف بصر مانع اطناب گردید. امید که به زودی به دو کلمه مسرور گردد. ادام الله عمرکم و زاد اقبالکم.

[۳۱]

مکتوب سی ویکم

چو شمع بی‌تو نفسهای آتشین دارم که پر ز ناله دل از اشک آستین دارم

حیات بی‌ثبات هنوز ـ که پانزدهم صفر است ـ باقی و در آرزویی بسر می‌رود. از فرط انزجار طبع ازین دیار نکبت آثار در حرکت ازین شهر به صوب ملتان بیقرار است. نهایت درین ایام هر روزه المی تازه و کسالت مجدد روی می‌نمود تا آن که حدّت هوا به حدّی رسیده است که در گوشه نشستن در کمال دشواری شده. نفس تنگی می‌کند و الحق زیر آسمان جای نفس کشیدن نیست. باری طاقت حرکت نمانده و هنوز قاصد که به قندهار رفته مراجعت ننموده. شاید به نوعی که سابق ارشاد فرموده بودند توقفی درین

شهر روی دهد. لیکن اگر قاصد بر وجه مرغوب جواب رسانید طاقت توقف هم چون نیست. البته به هر حالت که باشد روانه خواهد شد. هنوز به سیر باغ سرکار نرفته. مانع اول مفارقت و مهاجرت از خدمت سامی است که سر و برگ زیستن نگذاشتند؛ دوم نقاهت و ناتوانی تمام، سیم متوقع بودن جمع کثیر که بی‌حضورشان سواری فقیر باعث تکدّر ایشان است. به هر حال اگر قسمت باشد تکلف از فرموده ننموده به هر نوع باشد یک روز واقع خواهد شد. ان شاء اللّه تعالی. دو کلمه مفاوضهٔ التفات طراز چهره وصول نموده خاطر پریشان را جمعیتی بخشند.

شبی در واقعه می‌دیدم، آنچه مجمل آن اینست که گویا در خدمت سامی سوار شده‌ایم در کمال جمعیت و برخلاف این ایام خاطر گرامی در نهایت مسرت و شگفتگی است. امیدوار است که حق سبحانه به نیل مقاصد کامیاب نماید. بحق الحق واهله. سابق برین مکتوبی مفصّل مرسولِ عالی خدمت شده بود، رسیدن آن معلوم نشد. ترصّد آن که این شکستهٔ مهجور هیچ‌گاه فراموش نباشد. باقی ظلّکم و مجدکم.

[۳۲]

مکاتبهٔ سی و دوم

بلب از شوق پابوس تو جان نتوان آمد

چنان آسان که گفتی حرفی از دل بر زبان آمد

شرح احوال فراق و مراتب اشواق را[که] به دل ناتوان می‌گذرد زبان را چه یارای بیان؟ انما اشکوبثی و حزنی الی الله ـ و نعمّا قال سیخنا العارف:

شعر

غم عشق را بهای بتو ای امید دلها | بزبانِ حال گوید که زبان قال لالست

ایضاً

خنده بربخت زنم یا به وفاداری دهر | گریه بر خویش کنم یا بگرفتاری دل

ما احسن ما جری بلسان قلمی.

اشعار

بی‌تو سیل کرده‌ام خون دلِ شهید را | برسر جاده چه زنم خاطر نا امید را

باد خزان نمی‌دهد فرصت آن که بلبلی | گوشزد گلی کند زمزمهٔ نشید را

ناخنِ چاره گر کجا عقدهٔ عشق وا کند | قفل بهر دلی که زد می‌سکند کلید را

ولِلّهِ دَرُّ من قال بلسان الحال نظیری:

دوران مَی حسرت همه در ساغر ما کرد — بر هر چه نهادیم دل از دیده جدا کرد

با آنکه لبش داد منادی محبّت — نه بر سر مهر آمد و نه عهد وفا کرد

ناوک فگنی بر سر هر راه نشانید — از عشق کمندم بگلو بست و رها کرد

دشمن به ارم افکند و دوست در آتش — با این همه حدّ نیست که گوییم جفا کرد

برّند بجای پرو بالش سرِ منقار — مرغی که بلند از سر این شاخ نوا کرد

چندین سخن عشق که گفتند و شنیدند — کس حق محبت نتوانست ادا کرد

خورسند به تسلیم و رضا گفت «نظیری» — مسکین نتوانست خصومت به قضا کرد*

سبحان اللّه پریشانی دل کم نیست سر رشتهٔ گسسته سخن را به کجا می‌کشد. جریمهٔ جرایم کردن شوریدگی است.

اشعار عربی

و ما صبابة مشتاق علی امل — من اللقاء کمشتاق بلا امل

و الهجر اقتل [لی] مما اراقبه — انا الغریق فما خوفی من البلل

اشعار

شبها چراغ دل به حضور تو سوختم
جاوید زنده‌ام که بنور تو سوختم
مشهور شهر گشتی و آتش بمن فتاد
پروانه‌ام که پیش ظهور تو سوختم
در غم تمام دردی و در عیش جمله سوز
ای دل بداغ ماتم و سوز تو سوختم
داری هزار داغ حزین پیش....
خوش در وفای جان صبور تو سوختم..**

نوازش نامهٔ گرامی که سیادت پناه رسانید مرهم زخمهای دیرین با نمک داغهای دل و جان حزین گردانید. تکرار امر و اشارت به رفتن باغ صادر گردیده بود. امتثال لازم، اما به کدام پا راه توان پیمود و کدام دیده نظاره توان نمود؟

شعر

شمع بزم افروز اگر یک لحظه پا بیرون کشد
خلوت فانوس زندانی بود پروانه را

نــه هــوای بــاغ ســاز و نــه کــنارِ کشت مــا را
تو به هر کجا کــه بــاشی بَــود آن بــهشت مــا را

روزی به ابرام و الحاح از خانه برآورده بودند و بیخبر به خانهٔ رفعت آستانه بُردند. حالی گذشت که همراهان به تحیّر بر حالم گریستند.

از نقش و نگار در و دیوار شکسته آثار پدید است صنادید عجم را

عربی

[وقــفت بــربع العــامریة وقــفة] لیملی علیّ الشوق و الدمع کــاتب
و مــن مــذهبی حب الدّیــار لاهــلها و للــناس فــیما یــعشقون مــذاهب

به بنگلهٔ*** کنارِ حوض ـ که مرتب شدهٔ اشارت سامی بوده ـ رسیدیم. همانجا نشسته پرده از دل و دیدهٔ بیقرار کشیدیم و به زبان حال گفتیم.

شعر

ای ابر بــبین گــریهٔ مســتانه کــدامست بنده از مزه برداشت هــوای رخ ســاقی

باری هر مایه سامان خونی که به روزگار دراز جمع آمده بود و زمانهٔ ناساز کار به دل کرده، دیده بی‌پروا با دوستانه همه را به یک دم صرف نمود. دیگر سرو سامان رفتن باغ از کجاست؟ لیکن به این معنی را میر شهاب الدین و سایر یاران چنان که باید نمی‌دانند و هر روزه تقریب رفتن می‌نمایند تا چه شود. ارادهٔ حرکت به ملتان هم هست. منتظر رسیدن چیزی می‌باشد. گویا حکایت قندهار در همین ایام فیصل شده یا به زودی خواهد شد. مترصّد است که به دو کلمه‌ای منّت گذارند. زیاده چه نویسد. ادام اللّٰه عزک و رُزقت لقاءک بمحمد و آله.

[۳۳]

[رقعهٔ سی و سوم]

صاحبِ بنده!

ایما به نوشتن برخی القاب و خطابات فرموده بودند. چون دست و دل از کار رفته معلوم جناب سامی و سرعت تحریر جواب هم مرغوب بود. به همین وقت لسد که شمه‌ای برنگارد. مرقوم و مرسول خواهد شد.

عنوان نامه جات باین عنوان بوده

هوالحفیظ تعالی شانه.

در شاه‌جهان آباد به سامی مطالعهٔ امیدگاه مخلصان نواب مستطاب نتیجة الامـراء العظام سلالة الاعاظم الکرام زینا للمجد و المعالی صدرالدین محمد خان صاحب اطال الله بقاءَه بگذرد.

ایضاً: عالیجاه معلی جایگاه سلالة الامراء العظام بقیة الاماجد الکرام نواب صاحب صدرالدین محمد خان اعزالله انصاره.

ایضاً: هو الحفیظ تعالی.

نواب مستطاب سلالة الامراء العظام صدرالدین محمد خان اطال الله بقاءَه.

ایضاً: عالیجاه معلی جایگاه نتیجة الامراء العظام و العظماء الفهام نواب صدرالدین محمد خان زید افضاله.

مکاتباتی که به خلف الصدقِ نواب صدرالدین محمد خان اعنی میرزا حسن علی خان المخاطب به نواب اشرف الدوله بهادر که بعد انتقال والد ماجد ایشان نوشته‌اند

[۳۴]

[مکتوب اوّل]

نتیجة الامراء العظام نور چشم کامگار در کنف حمایت قادر متعال مرفه و معزز و مباهی به سعادت باشد.

مرقومهٔ شریفه در لاهور رسید و از مفاوضهٔ میرشهاب الدین حقایق مفصّله روشن گردید. از کم فرصتی و دون خصلتی ناکسان زمانه چه عجب و چه بعید. افسوس که در حین حضور وقت مساعد نشد که بر حسب دلخواه آنچه باید و شاید به عمل آید. به هر حال اصلاً به خاطر گرامی اندیشه و تفرقه راه نداده به استکمال کمالات و توجه به احوال خویش کوشند و هیچ گونه تشویش از هیچ رهگذر بخور راه ندهند. حق تعالی در هر باب حامی است و تا حیات این محبّ است هرگز ان شاء الله تعالی ملالی و تشتّتی در احوال راه نخواهد یافت.

خواهش نگارش به حکیم الملک شده بود. درین خصوص بتأکید به ایشان و جمعی کثیر از اعزّه مرقوم شده. اگر خواهش ملاقات باشد به رفاقت آخوند تشریف خواهند فرمود و والدهٔ کریمه* نیز درینجا از فرط مودّت که با آن کامگار دارند بعد حرکت به این صوب را ـ اگر مرضی خاطر باشد ـ نموده بودند. این معنی خود به حسب ظاهر و به پیش این خیرخواه صلاح کلّی است. در این باب هم به همگی یاران نوشته‌ام که اگر ارادهٔ ایشان این باشد به نوع شایسته رخصت از خدمت والا حاصل نمایند و از هر

جهت درستی کار به سعی آخوند و سایر دوستان که به ایشان نوشته‌ام نموده روانه شوند که ان شاء الله تعالی بعد از رسیدن نهایت آرام و انتظام خواهد بود ولیکن تا تصمیم به حرکت ننمایند و قریب الوقوع نشود حرفش را نباید بر زبانهای عوام و ناکسان انداخت و حرکت ان شاء اللّه اشکالی ندارد. خود بر پالکی** سوار شده در دو سه بهل مجموع اسباب برداشته خواهد شد و با قافله حرکت خواهند فرمود که راه‌ها در کمال ناخوشی است. باری آنچه خیر است خواهد شد. الحال چون تب و ناخوشی احوال بود، زیاده اطناب نداشت. ایّام به کام.

[۳۵]

مکتوب دویم

خان صاحب والاتبار بسلامت!

مرقومه‌های ایشان ـ که مشتمل بر سلوک ناهنجار اشرار نابکار بود ـ رسیده، موجب تشویش خاطر و اندوه شد. حق تعالی دفع شرّ مخاصمان نموده آن ارجمند را به حمایت خود مرفّه الاحوال بدارد. در این وقت والدهٔ مکرمه* و میرشهاب الدین احمد هر یک شرحی نوشته‌اند و خواهش حرکت و روانه شدن نموده و به راقم حروف هم التماس نوشتن همین مضمون نموده‌اند. در این خصوص باز حکیم الملک صاحب و اعزّه دیگر سفارش نوشته می‌نگارد که در هر باب مستقل و مطمئن خاطر بوده به خدمت حاجی صاحب محمد جعفر بیگ رفته در باب حرکت با ایشان مشورت و به وساطت دوستان از پادشاه رخصت حاصل نموده به خوبی و زودی به اتفاق آخوند باید حرکت فرمود. چون شادی ** همشیرهٔ معظمه *** در پیش است، همگی منتظر قدوم می‌باشند. زیاده چه اطناب رود. و السّلام. و پیش از حرکت نباید زیاده اشتهار داد.

[۳۶]

مکتوب سوم

سلالة الاعاظم الکرام سلامت!

مرقومهٔ شریفه چندی قبل فیض ورود بخشیده. خاطرِ نگران فی الجمله تسلیه یافت. چون مدتی گذشته که مزاج شکسته را اختلالی تمام عارض شده و اضطراراً به شرب دوا مشغول بود تعویق در ارسال جواب شد. حال تحریر که پنجشنبه هفدهم است اگر

چه تخفیفی نیست لیکن از فرط ضعف و نقاهت هنوز طاقت قلم گرفتن نیست. لهذا به همین دو کلمه اختصار شد. حق سبحانه ملاقات را به زودی میّسر آرد. عمرکم طویل

[۳۷]

مکاتبهٔ چهارم

صاحبِ من!

درین چند روز چون به تنهایی می‌گذاریم، از دریافت ملاقات شریف محروم ماند در باب مقدمه که مرقوم فرموده بودند خاطر شریف جمع باشد. بحول الهی [۱۵] چه قدرت دارند که توانند کاوش کرد. به عبدالمجید خان هم پیغام کرده خواهد شد. با آرام خاطر باشند که هیچ‌گونه تشویق [۱۶] نیست. و السّلام.

عنوان نامهٔ ایشان این بوده:

هوالحفیظ تعالی سلالة الاعاظم الکرام میرزا حسن علی ـ زید عمره.

ایضاً: برخوردار والاتبار کامگار حفظه.

مکاتباتی که به دیگر اعزّه قلمی شده

[۳۸]

مکتوب اوّل

مراسلهٔ شریفه که تحریر چهاردهم بود، امروز هجدهم فیض وصول کرامت نمود خدا کند که مراسلات که بعد از ارسال خدمت شده، نیز رسیده باشد الحال فقیر را حیات باقی است. شدت گرما و متروک بودن غذا و شرب آبهای گرم ناگوار بسیار بر اختلال حال افزوده است، خواهد گذشت. معاونت افضال الهی باید، دیگر هیچ.

دو کلمه جواب میرزا عبدالرحیم ملفوف است و جواب سیّد عمادالدین خان صاحب سلّمه* را به شرط حیات فردا مرسل می‌دارد. نواب صاحب سلّمه و همگی یاران کرام را سلام اشتیاق معروض باد و حق تعالی چنان کند که فی‌الجمله صحت و خوشدلی مساعد باشد که زود به مطالعه گرامی رقعه تسلیه یابد. دیدارت را بخیر و آرام خاطر مسرور گرداند. ظلکم ممدود باد.

۱۵. متن: بحول و قوة الهی ۱۶. متن: که مقدم هیچ تشویش

[۳۹]

مکتوب دوم

حال تحریر ـ که جمعه پانزدهم است ـ حیا باقی و دیروز پنجشنبه دو رقعهٔ کریمه که تاریخ پنجم و ششم به ورود تسلیه فرمود. چند مرقومه محب در راه بُوده، امید که تا اکنون رسانیده باشند و مژده صحت سامی مسرت فرمای خاطر پُر ملال گردد. زیاده از مجاری حالات زمانه پُر محن چه متصدّع [۱۷] گردد. از ارسال مراسلات که فرموده بودند در مراسلات سابقه ولاحقه که هنوز نرسیده بود، فرستاده شد. وصول همگی معلوم نیست مگر به این نوع که وقت و دماغ هر گاه وفا کند از مجموع آنچه درین شهر وارد و مرسل شده کلمهٔ اول بر پارهٔ کاغذی نگاشته در مراسله سامیه مرسل دارند. بعد ملاحظه اگر چیزی مانده باشد ارسال دارند.

[۴۰]

مکتوب سوم

صاحبِ والامقام سلامت!

رقیمهٔ شریفه تحریر دوازدهم که بر پشت تاریخ شب چهاردهم داشت امروز وقت ظهر ـ که جمعه هیجدم است ـ فیص ورود مسعود نمود. تا هنگام تحریر داعی را حیاتی هست. از دعا فراموش نخواهد فرمود. چندین رقیمهٔ محبت تا وقت ارسال مراسله شریفه در راه و به خدمت نرسیده بود، خدا کند برسانند.

از مزاج شریف ـ که نقیه وعلیل است ـ بسیار متألّم و نگران خاطر می‌باشد و مسئلت صحت و شفا می‌نماید. دوا را ترک باید نمود. مگر گاهی به جزویات و مفردات و تصرفات در غذا و امثال ذلک طبیعت را معاونتی نمودن خوب است و اکثار دوا چندان مفید نیست. امید که به زودی تسلیه فرمایند و از رسیدن رسایل داعی نیز اطلاع بخشند.

هشت روز باشد که شدت باران به حد کمال و با گرمی مفرط رطوبتی ضم شده که بسیار مکروه و مضرّ است. شبانه روزی البته هفت تا شش مرتبه و به شدت می‌بارد و باز وفور می‌کند. صاحبِ من! این کهنه عمارتهاست که متعاقب چنان برسر هم می‌ریزد که حیرت افزاست و عبرت افزا. در هیچ جا کسی ندیده باشد که متصّل صدای ریزش خشت و سنگ رسد. باری تا حال حق صیانت نموده که این خرابه نریخته.

---

۱۷. ملّی: پُر ملال محن مصدع.

نواب صاحب سلمه و فرزندان و محمد طاهر خان و مولانا عبدالعظیم و پسرش و یاران را سلام رسانند. و الحمدلله رب العالمین و به نستعین. خواهش دعای برای خواندن و نگاشتن فرموده بودند، اگر چه محب سوای مسئلت و رفاه دوستان ازین عالم چیزی نمی‌داند و لهذا عادت به نوشتن و تعلیم نمودن هرگز ننموده. لیکن چون از فرموده تجاوز هرگز روا ندارد اگر حیات است در رقیمهٔ آینده خواهد نگاشت. ایام سعادت فرجام مستدام باد.

[۴۱]

مکتوب چهارم

عجب این که دیروز پنجشنبه بعد از نماز ظهر و عصر تا شام این مسوده بیخواست از زبان دل به قلم آمد. چون ستایش سیّد اوصیاست ـ سلام الله علیه ـ سرمایهٔ اعمال و سعادت خود می‌داند و شک نیست که امداد آن سرور است و الّا قوّت ناطقهٔ بشر عاجز این نیرو از کجا دارد؟ به نظر قبول درآید.

چه نگارد که از الم مفارقت چه حال می‌گذرد؟ ارحم الراحمین تراسک نماید. دو سه روز قبل دو کلمه به تعجیل ازینجا مرسل ساخته رسیده باشد. اگر گماشتهٔ داک* حاضر باشد بیشتر مصدّع می‌گشت. بحمده و منه.

حال تحریر ـ که جمعه هفتم است ـ و حیات هست، فراموش نخواهند فرمود. تسهیل صعوبات را از حق تعالی امیدوار است و رسیدن به مقصد مأمول. چون فی الحقیقت گویا انشای سفر الحال و ازین شهر باید کرد ناچار چند روز اقامت دارد. ملتمس است که ابلاغ سلام و اشتیاق بی‌اندازه به خدمت حکیم الملک صاحب و فرزندان و یاران حفظهم و به خدمت سیّد عماد الدین خان صاحب به نیازمندی تمام فرموده معذرت رقیمه علیحده بخواهند که به مشققت تمام چند کلمه می‌نگارد. ضعف دماغ از ناتوانی و رنج سفر و آفتاب به مثابه‌ای شدت گرفته که چه عرض نمایم؟ و از احوال خیر مآل تسلیه خواهند فرمود. دام ظلکم.

[۴۲]

[مکتوب پنجم]

صاحب والامقام!

دو کلمه به یاران مرقوم و ملفوف است. به توجه سامی به همگی خواهد رسید. الحال

هیچ کس که ارادهٔ سفر داشته باشد به غیر ازین فقیر درین شهر نمانده. معاونت الهی شامل حال گردد که این ناتوان هم روانه شود. باقی ایام عمر و سعادت افزون باد. شوارع را اختلال و شوریدگی تمام و از قوافل که پیش رفته‌اند خبری نرسیده. دیروز مهرعلی خان صاحب و رفقا به تدارک و جمعیت تمام روانه شدند. همگی از امنیت و آرام و وصول به مقصد میسّر باد.

[۴۳]

مکتوب ششم

دیروز و پریروز متعاقب به خدمت ارسال مراسلات شده، امید که رسیده باشد. دیشب که مرقومهٔ آخر روز بیست و نهم رسید و اشعار به وصول دو مرقومهٔ محبت داشت، لازم دید که به این دو کلمه عجالتاً اظهار حیات مستعار و وصول آن گرامی رقیمه نماید. لهذا وقت صبح امروز ـ که سه‌شنبه صفر است ـ می‌نگارد که خاطرِ شریف را الهی هرگز تفرقه و تشویش مباد. در خیال حرکت به یاری الهی بعد از سیزدهم بیستم تا چه مقدر باشد.

ابلاغ سلام به خدمت نواب صاحب ـ سلّمه الله تعالی ـ و همگی یاران آن خانه و آخوندی مولانا عبدالعظیم دامت برکاته ـ که می‌دانم توجه دارند و دعا می‌فرمایند ـ خواهد شد. بعد ازین اگر حیات هست باز به نگارش متصدع می‌شود. دام عمرکم و مجدکم.

[۴۴]

مکتوب هفتم

اعتمادی غلام حسین خان به عافیت باشند.

دیروز ـ که پنجشنبه دهم شهر رمضان المبارک بود ـ قاصد اجیر رسیده، مرقومه رسانید. به مطالعه درآمده. مضامین مندرجه به وضوح پیوست، کمال خوشنودی و رضامندی خاطر از آن اعتمادی حاصل است. خدای متعال او را رو سفید داشته جزای خیر دهد که همیشه در خدمت و راستی و خیر خواهی قصور نکرده، خاصه درین وقت که به حد موفور خدمت با اخلاص به عمل می‌آورد. حاضر بودن آن اعتمادی درین بیکسی بسیار مرغوب بود. خدا قادر است که ازین حدود حرکت میسّر آید و اتفاق حاضر بودن روی دهد. تا حال تحریر ـ که پانزدهم است ـ حیات باقی است. ناتوانی به

سبب روزه زیاده شده لیکن فضلِ الهی است که به عمل آمده. بیماری ضعف عارض است.

در باب کثرت اخراجات از دوستی قلمی بود، چکنم که چاره ندارم؟ نوکرِ مستدیّنِ حلال نمک ندارم و خود به هیچ چیز نمی‌توانم رسید. دماغ و حالت کجاست و حساب سررشتهٔ دنیا قابل ولایق التفات نبوده و نیست. یک لقمه غذای خود است و لباس جامه کرباس سه چهار ساله دربر است. به مصرف خود هیچ صرف نمی‌شود، الّا بسیار قلیل ولیکن این همه قرض به سبب اخراجات این مُلک است، خاصه سفر که به هیچ جا اقامت نمی‌شود که اسباب و مردم را تخفیف دهد. اگر یکسال و دو سال اقامت شود مثل سرای است، مسافروار نشسته‌ایم. به هر تقدیر خدا به فریاد رسد و مشغول الذمّه احدی نگذارد. هُندوی یک هزار روپیه رسید و قبض الوصول آن جدا نوشته ملفوف است. دو روپیه به قاصد رسانند. همه را آن اعتمادی خواهد داد. هر قدر زود مقدور شود که دَیون برسد بهتر است.

خطوط که پیش قلمی بود همه به اکثر رسیده، به سبب هنگامه تأخیر در جواب شده بود. خدا کند که این شورش ــ که زیان کلّی جمیع عبّاد و بلاد است ــ فرونشیند.

مهربانیهای میرزا محمد افضل صاحب را با کمال عنایت نواب محمد مجدالدوله بهادر قلمی نموده بُود. حقیقت دوستی و الطاف ایشان بر فقیر معلوم است. قیاس به کس دیگر در دنیا نتوان نمود. حق تعالی ایشان را سرفراز و کامیاب بدارد. دو کلمه به میرزا محمد افضل قلمی شده ملفوف و در میان خط ایشان ذریعه به نواب صاحب مجدالدوله سلّمه قلمی و ملفوف است. ایشان بعد مطالعه مکتوب خود خط نواب صاحب را خواهند گذرانید. اما آن اعتمادی باید که مکرر و بیجا و نوشته هر امر جزوی تصدیع ایشان ندهد و عرض و معروض مکرر نکند و درین تأکید لاریبی داند و سماجت نکند.

[مجموعهٔ دوم]

رقعات خاتم المتأخرین شیخ علی حزین علیه الرحمة و الغفران

[۴۵]

صاحب و الامقام! سلامت

شب و روز از خداوند متعال عزّ شأنه مسألت می‌نماید که احوال سامی را مقرون به عزّت و صحت و آرام و سعادات دنیا و آخرت گردانیده در مکانی که مرغوب و شایسته و راحت و آرین در آن باشد به عمر طبعی رساند و از مکارهٔ زمان در حراست و حمایت خود مصون بدارد. انه الحق آمین.

امروز جمعه بیست و یکم به وساطت گماشتهٔ سرکار حکیم الملک صاحب ـ سلمه اللّه تعالی ـ باز رقیمهٔ کریمه از فرط نوازش رسید. چون شکستگی خاطر از دیرینه دارد، مطالعه این فقرات خصوص احوال دید و داد بدنی اختیار جگر را خراشیده،های های گریست. بعد از دیری دلی که نمانده به تذکر بعض مراتب و سخنان خدا و رسول خدا و احوال کرام اصفیا در دارالمحن دنیا تسلیه یافت. خاطر خود پریشان نکنند و به خدا قوی دارند. المؤمن وفور عندالهزاهز. اضطراب ما نقصان ماست، هر چه می‌گذرد در مدت قلیل ناپایدار است اجر و تدارک همه در پیش است. نقصان به خود نباید روا داشت و هر چه متعلق به دنیاست اعتبارش معلوم. زیاده چه دراز نفسی شود.

جوابِ مکتوب حاجی آقا محمد حفظه ملفوف است. اگر زحمت یکی از ملازمان نباشد به او فرستاده شود. مرد خوبی است و آشنای قدیم.

از احوالِ شوارع چه التماس شود، چنان است که معلوم سامی است ـ از دعا می‌دانم که فراموش نخواهند فرمود و به خدمت نواب صاحب حکیم الملک و اولاد سیّد عمادالدین خان صاحب و محمد طاهر خان و مولانا عبدالعظیم و سایر حاضران ـ حفظهم الله تعالی ـ تبلیغ سلام را متوقع است. از احوال میرزایی میرزا کوچک هیچ خبر ندارد و نوشته هم نرسید. ان شاء اللّه به آرام و صحت باشند. ترصّد رسیدن مراسلات سامیه همیشه [69 a] دارد. ایام به سعادت و آرام مستدام باد.

[۴۶]

صاحبِ من!

پیشتر به خدمت مرقوم شده که بول چند قلیلی وجه در ماه همه تا انقضای نوکری طلب دارد. آن وجه را ـ که مبلغ سی روپیه است ـ اینجا به صرّاف داده شد. رام جی همراه همین رقیمه به خدمت خواهد رسانید. سی روپیه مقرر دارند که ملازمان حوالهٔ بول چند نموده، رسید را قلمی فرموده به رام جی مذکور سپارند که بفرستد. باقی بقای تو باد.

[۴۷]

صاحبِ من، جانِ من!

مراسلات سامیه رسید و حال تحریر ـ که بیستم ذی قعده هست ـ حیاتی هست لیکن به جهات شتی حالت چیزی نوشتن نبود، این چند کلمه از فرطِ شوق ـ به هر نوع که بود ـ قلمی شد. فراموش نخواهند فرمود و ارسال بعض مسودات که نرسیده موقوف است به وقت که حق تعالی طاقت و حالتی کرامت کند. این وقت معذور است.

سوال از قافیهٔ «مَسکین» و «مُشکین» که از خدمت کرده‌اند و هم چنین از کلام دو سه عریانی چند ناشی از جهل و قلّت حیای این مردم است. نمی‌دانند که غلط درین مقامات این فقیر را روا نیست. قیاس به اشتباه خود کرده‌اند. در صحتِ قافیه چه شبه است و چه جای تأمّل و در عریانی چند نیز کجا مقام شبه است. در فارسی و عربی هر دو این نوع از آن اکثر است که حاجت بیان داشته باشد. اگر ادراک و انصاف نمی‌بود همین گفتن این فقیر حُجّت صحت می‌شد و این وقت مرا فرصتِ تحریر شواهد منظومه و محاورات فصحاء نیست. از آن جمله است بیتِ خواجوی کرمانی:

دو روزی چند اگر با ما نشیند　　　خرد از بیخودی خود را نبیند

و ازین قبیل است مصراع خواجه حافظ:

حسبِ حالی ننوشتی و شد ایامی چند

چه ظاهر است که ایام دو سه روز است یا بیشتر و همه عالم گویند که معدودی چند و امثال ذلک. و حق نیست که فقیر آنچه گفته‌ام برای این مردم و به امید فهم ایشان بگفته‌ام برای اهل آن است. زیاده [69 b] متصدعه نمی‌تواند شد

عرضِ سلام به یاران همگی متوقع است و حق تعالی شاهد است که اگر قدرت نوشتن می‌بود به خدمت همگی می‌نوشتم. و السّلام.

|۴۸|

صاحبِ والامقام! سلامت

دیروز عصر دو مرقومهٔ شریفه به تاریخ شب دهم و شب یازدهم فیض وصل بخشید زندگانی تا هنگام تسطیر ـ که صبح یکشنبه شانزدهم است ـ باقیست تا چه باقی باشد تفصیلِ احوال چه اظهار شود... |دو کلمه ناخوانا| توقع ظاهری تا حال به خیر گذشته الطاف الهی بی پایان است. داعی را نسبت اختلال مزاج طاقتی نیست. این نیز خواهد گذشت. اگر در ارسال مکاتیب مقصّر شده باشد معذور تواند بود. باز اگر در خود توانایی دید مصدّع می‌گردد. از رسیدن مراسلات سامیه بسیار تسلیه می‌رسد. به قدر مقدور باز نخواهند گرفت. نواب صاحب و همگی منسوبان ایشان و تمامی دوستان را سلام بسیار رسانیده توجه دریغ ندارند. به همین چند کلمه اقتصار شد. ظلکم ممدود باد

|۴۹|

جان من!

از تنهایی و الم حرمان چه شرح دهم؟ دو طغرا مراسله سامی به مصحوب قاصد [illegible] لاهور و یکی هم به وساطت میر ابوطالب رسیده، انیسِ خاطر وحشتناک گردید. اظهار عارضه و عدم موافقت دوا متألم گردید و به زبان و دلی که [illegible] است. چون مشقّتهای راه دیر روزه ازدیاد علاوه مصایب و [illegible] شده، حالی باقی نمانده. زیاده چه نگارد. از دعا فراموش نفرمایند. اندیشهٔ فرار ازین شهر مستوجب احوال است و در تحت قدرت و توان نه ـ لاحول ولاقوة الّا بالله العظیم ـ دعا را به هر

نوع مسوده نموده ملفوف است. دوستان را دعا رسانیده التماس دعا خواهند فرمود و از احوال خیر مآل اطلاع خواهند بخشید.

سفارشِ اطفالِ سیّد نظام را در حضور سامی به سیّد عمادالدین خان صاحب حفظه نموده و سفارش پسر صدرالدین محمد خان را نیز نوشته بودم. از خاطر شریف محو [70a] نگردد و اگر محتاج به تأکید و یادآوری باشد از کرم بعید نیست. زیاده چه نویسم که هوش نیست. ایام سعادت فرجام حسب المرام باد. بربّ العباد. شرایط نوشتن دعا اینکه با وضو رُو به قبله به خطِ نسخ درست نوشته حروف مفتوح العین باشد و در لولهٔ فولادی گذاشته بر گردنِ مریض بندند.

چندین مرتبه هربار چند سطری که مقدور و مجملی مختصر از آنچه توانست نگاشت، مرسل داشته. تا این وقت تحریر ـ که دوشنبهٔ غره ذیحجه است ـ اصلاً جواب هیچ یک نرسیده باز امروز با این که ضعف دماغ و تفرقه را نهایت نیست با این چند کلمه مبادرت شد ـ ان شاء الله تعالی ـ جواب مفصّل برسد جواب را به همین گماشتهٔ نبوک لال خواهند داد که در خط خود بپیچد و نوشته کم عرض باشد و بر عنوان خط فارسی ننمایند.

[۵۰]

صاحبِ من!

احوال و اوضاع صوبه‌ها و مجمع آنچه متعلق به ایشان است تحریر کردنی نیست و اسباب آن شتی به طومارها مجمل نگنجد ـ از این مقوله چه نویسد ـ الله خیر حافظ و هو ارحم الراحمین.

در باغ دهر اگر ز مکافات آگهی منشان نهال ظلم که افغان شود بلند

و این طایفه در هر جای جمعی کثیر مجتمع و خالی هیچ مکان ازینها نیست. از جمله در این حدود هر جا چار هزار پنج هزار و بیشتر مسکن قدیم دارند و آماده. اگر یک دو کس برای کاه‌کشی و امثال آن در کوچه و بازار آمد و رفت دارند در این اوان چنان شده‌اند که خود را حاکم ذی اقتدار تصور و والی نمایند و دیگران را اسیر خود می‌دانند. هوش از سران یاران چرا رفته؟ سلطنت را چند روز بیشتر بقا نخواهد بود و درین شبه نیست. و می‌شنوم که همگی مربّی شده‌اند. مربّیها خواهند دید که مربّا پخته‌اند و اول حود خواهند چشید. لاحول قوة الاّ بالله. به هر حال موافق عقل ظاهری توقف درین

مسافت متعلقه خصوص برای کسی که نام... [یک کلمه ناخوانا] و از آن گذشته بر زبان عامه نام آشنایی افتاده [70 b] باشد، مخاطرهٔ همه چیز است لیکن اگر ممکن بود و [کذا] وسیله می‌بود، کار با حق تعالی است. هر چه خواهد اسباب منقطع است. از غرایب احوال که مردم استعجاب نموده می‌گویند که به سبب بودن این عاصی است. این است که تا حال نفس این بلده و اطراف قریبه با وجود اسباب فساد قویه شدیده به خیر و عافیت گذشته است و بعد را هم از خداوند متعال امید است و اطراف اناً فاناً در اشتداد و شور محشر برپا شده اگر به خاطر چیزی برهند برنگارند و نواب صاحب را ـ سلمه الله تعالی ـ ابلاغِ سلام و اشتیاق بسیار نموده، چنان که در مکتوب سابق نوشته‌ام در خلوت مشورت نمایند. شاید به خاطرِ ایشان چیزی برسد و زود ارسالِ جواب نمایند و با مجدالدوله بهادر ـ سلمه الله تعالی ـ نیز اگر اتفاق افتد و وقت خلوت میسر آید ابلاغ سلام نموده، اگر مناسب باشد مشورت را مضایقه نیست. زبانی آنچه حقیقت است اظهار فرمایند حق تعالی امنیت و عافیت بلاد و عباد را بخشد.

عُمر من به انجام رسیده و از زندگی اثر جاریست لیکن برای احوال دل می‌سوزد و بر حال چند مفلوکی عاجز که به امیدِ ما برای یک لبِ نان از اطفال و عیال خود جدا شده‌اند رحم می‌آید. ارحم الراحمین آنچه خیر داند خواهد کرد. زیاده چه تصدیع دهد؟

همگی یارانِ حاضر را نام به نام سلام برسد. سیّد عماد الدین خان صاحب تشریف به شهر آورده باشند، سلام برسانند.

[۵۱]

صاحبِ والامقام! بسلامت

مرقومهٔ شریفه هنگام تحریر ـ که ظهر سه شنبه است ـ رسیده. تسلی فرمود به نوعی که حق تعالی می‌دارد گذشته است. از ارادهٔ استفسار فرموده‌اند، چه گزارش نماید و کدام اراده؟ آنچه ارادهٔ ایزدیست همان خواهد شد.

خنده می‌آید، چه می‌پُرسی؟ سببِ گریه‌های زارِ مرا

[71 a] مرقوم که جواب مراسلات نرسیده تا این وقت تأخیر در جواب هیچ رقیمه نشده. توقف درین مکان به هر وضع که سنجیده می‌شود صورتی [illegible] ندارد حرکت ازینجا به همان طرف که می‌خواست و روانه شده بود الحال ممکن و صورت‌پذیر نمی‌گردد و نواحی را تفحص و دریافتی شد مقدور نیست. حاجی غلام

حسین ـ که از شدت بیماری هشت نه روز است که او را به شهر رسانیده بودند و هنوز خوب به حال نیامده ـ قوّت رفتار ندارد، در خیال تعیین مکان هست. او را گفته بودم که خود بی‌اطلاع دیگران تفحص و تعیین نماید. هنوز طاقی ندارد. می‌خواستم که آدم خود جایی را بگیرد و سببش این که دیگری احیاناً منتظر و جویای خانه تصور ننموده به حالی از خود تکلیف نکند که خجالت باید کشید و ثمرهٔ آن را باید چشید. اگر به حال آید و قسمت چنین باشد گوشه‌ای پیدا خواهد شد که چند روز دیگر هم زندان این گرفتار شود. زیاده چیزی نیست که به خدمت اظهار کنم. ناتوانی تمامی دریافته. ربنا آتنا وما وعدتنا علی رسلک ولا تخزنا یومَ القیمة انک لاتخلف المیعاد.

اگر بی‌تفحص جای فرود آمدن احیاناً در نظر باشد اشاره خواهند فرمود و در خصوص باقی مقدمات مرقومه بعقلی و دینی که داشتم از بدو ادراک خواستم زندگانی خود بگذرانم. موافق وقت نیفتاد و تجاوزی که از آن کرده‌ام قدری مواسا و مدارا و همراهی با خُلق بود. زیان هر دو سرا کشیدم و راضی نشدند، امیدوارم که خداوند کریم صفای معاملت مرا با خَلق انیسِ تنهایی قبر من کند و از ایشان انیس ایشان و بی‌شک چنین خواهد کرد. یکی می‌رنجد و یکی منّت دارد؛ یکی تُهمت می‌بندد. کمال اخلاق ستوده و حیا را تماشا می‌کنم. با افرنده[؟] مبادرت نکردم و تقریب نجُستم و آشنا نشدم. اگر اعلی آمد اوسط و ادنی را خوش نیامد که چرا می‌رود و چرا راه می‌دهد و آمدن ادنی و اوسط اعلی را [71 b] تحیّر آورد که چرا رو می‌دهد و راه دارد و جمله محقق‌اند بر اعتزال بر وجه ستوده مقدور هزار عَیب و اعتراض است و بر عدم ممانعت صد هزار عیب و عار. اگر چه بر طبع راستی سرشدت حق گزین سرمویی کوه گران است، اما به آفریدگار متعال قَسم که امروز تسلی و امیدواری که دارم از ملاحظه این احوال است. اگر این نبود اصلاً نشان سعادت در خود نمی‌یافتم و از وفور اندوه و هجوم غم روزی را مقدورم که بگذرانم. چون به چشمِ بصیرت می‌نگرم زبانِ شُکر گزاری با این همه الم ندارم و به یقین و برهان می‌بینم که خداوند کریم را با این عاصی ناسزا چه مقدار لطف و احسان است که یک روز از بشارت خود محروم نمی‌دارد و تسلی می‌فرماید و آنچه لایق آن اصلاً نبودم به عمل می‌آورد و نوید می‌بخشد. بحمده و به نستعین. در این روزگار میراث آنها که می‌دانم بااین عاصی بخشید این معنی محض حق و صدق محض است که همه از من زیان بُردند و من از همه سود. نظر به خلّت حقیقی و روحانی که در میان است، چند کلمه دراز نفسی شد، معذور فرمایند و از رقیمه تا حصول دیدار محروم نسازند.

از برای خانه ـ که التماس شد ـ هر که از کسی نباید پرسید. اگر در خاطر شریف باشد اشاره باید فرمود و فقیر حلال زاده خدا داند که چند جا پیغام رسانیده باشد. از آنجا خود چنان که به خاطر شریف رسیده معلوم نمایند. از میرزا امام قلی و حاجی الله ویردی خان خودش باید التماس نمود که بپرسند ترا که طلبید؟ و کدام روز کلمه‌ای با تو زده‌ایم؟ و تو کیستی و من کیستم؟ ربط ما و تو کدام است؟ به اینجا آمدی که فرستادهٔ حاجی الله ویردی خانم. به هر حال چه تصدیع دهم، عفو باید فرمود و از دعای نجات محروم نساخت. باقی ظلّکم.

|۵۲|

صاحبِ من!

تا حال تحریر ـ که بیست و هشتم جمادی الاولی است ـ حیات باقیست و به هر حال مستوجب شکر [72a] نعمای نامتناهی الهی است.

مکاتیب شریفه همگی رسیده، مضامین معلوم شد. این که در تکرار ارسال مراسلات مقصّر می‌نماید از ضعف دماغ و احوال است. آن مقدار حالت وفا نمی‌کند و شوریدگی خاطر مساعدت نمی‌دهد که قلم توانم گرفت و گرمی هوا نیز تنها مختص آن شهر نیست بلکه در اینجا هم از حد متعارف گذشته. باری تا به حال لله الحمد عارضه‌ای ـ که خلاف توقع از مزاج باشد ـ نبوده و نیست و خوش گذشته.

سخنی که لایق اظهار باشد نیست. چاپاران ناظم که از اول رسیدند از یک منزلی تبریز ـ که از چول آمده رخصت شده بودند ـ عساکر را شش ماهه رخصت داده بودند و خود با معدودی در چول اقامت داشته و چاپاران ثانی که چند روز قبل رسیدند معلوم نشد که به ناظم چه نوشته، اصلاً ابراز ننمودند. در عرض دو ماه رسیده از همدان رخصت شده بودند. جمعیت تمامی در اردوی او بوده. می‌گفتند که عازم بغداد و عرایض انقیاد احمد پاشا می‌رسند. سردار به نجاح یاران و رساندن فمن یعمل اصطلاحی معقولی و تعهد نمودن سرانجام جمیع مهامی که او فرمایش کرده و در عهدهٔ اینها اصلاً نیست پانصد نفر به محصلی گذاشته چون از شدت گرما به درهٔ قافلهٔ کوه [illegible] آن حدود است ـ رفته اقامت دارد ولی هنوز نیامده و ناظم ... با هفتصد نفر و ... تخمیناً به بهکر رفته نایب او را ـ که زاهد خان افغان است ـ از اینجا استمالت و نیابت دادند و او هم پذیرفت و مومن خان ... هر چند خواستند که او را استمالت و

نگاهدارند نشد، دشنام شنیدند، از آنجا رفت. حسین بیگ زنگنه که از جانب سردار در آنجا بود به اشارت و التماس مومن خان[72 b] و فرستادن ارقام شاه نزد او ـ که اختیار هر دو صوبه به ما داده ـ و این مأمور به رفتن نزد پدر یا محمد شاه است و نظمیات نیز مانع رفتن او شده نگاهداشت و مؤمن خان هم از بهکر به آنجا رفت که شاید او را باز گرداند. دیگر خبر محقق نیست که چه شد، مختلف نقل می‌کنند. حاضر الوقت میرزا محمدعلی ـ که ده دوازده [روز] باشد ـ مختلف الاحوال به صورت خودمان رسیده تشریف دارند تا چه پیش آید. ابلاغ سلام می‌نماید، دو کلمه به هزار محبت به شیر افگن خان* نوشته‌ام. ابلاغ دعا به خدمت همگی دوستان متوقع است. ایام به کام باد بربّ العباد.

در عرض این مدت ساعتی فضولی خاطر شوریده این چند بیت را که مسوده مرسل شده به زبان خامه داد نقل مسوده منقول عنه را بدیگری که خواسته باشد خواهند داد. و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته.

به میرزایی صاحبی میرزا محمد فاضل ـ سلمه الله تعالی ـ را توقع ابلاغ سلام و التماس دعا دارد. از استماع ورود یاران بسویش خاطری که آیا چون بگذرد؟ دارد لیکن به کرم حق تعالی امید قوی است. و السّلام.

[۵۳]

صاحبِ والامقام! سلامت

مرقومهٔ روز شنبه ـ که حال تحریر است ـ رسید. احوال خوبی که دارد این است که در گوشه جایی ویرانه بی‌آوازی نشسته‌ام. ضعف دماغ و صعوبات زندگانی خاصه در سفر سراپا پیچ و تاب حیرت افزا به کمال است و نجات از حق تعالی مأمول. از احوالِ شریفِ همیشه مطلع می‌فرموده باشند و اوضاع اطراف و شوارع در شهر فی الجمله معلوم می‌تواند شد. اینجا متعذر است اگر حقیقت معلوم باشد مطلع می‌ساخته باشند.

نواب صاحب حکیم الملک و متعلقان را سلام بسیار خواهد رسید. ایام مستدام.

[۵۴]

صاحبِ والامقام! سلامت

امروز که شنبه* دهم شعبان است مرقومهٔ شریفهٔ بیستم* شعبان تسلیه بخش گردید.

هنوز در قید زندگانی و تسلیم به حُکم مشیّت ایزدی است. می‌خواستم [73 a] به مناسبت مقام تفصیل حالی و تطویل مقالی نموده اندک دلی سبکبار شود لیکن وقت و شوریدگی احوال مجال نداد دو کلمه‌ای که حاکی از حیات و وصول گرامی رقیمه است اقتصار افتاد. اگر باز در قسمت است فردا پس فردا مصدّع خواهد شد. دو کلمه حسب الفرموده در جواب محمد طاهر خان صاحب ملفوف به رقعه مرسل شده. شاید تا حال رسانیده باشند. امید تا حیات است از تواتر وصول مفاوضات محروم نگردد.

یاران را ابلاغ سلام خواهند فرمود. باز دو سه روز است که باران به شدت است افضال الهی شامل حال فرخنده مآل. دام ظلّکم و عزّکم و مجدکم.

|۵۵|

خان صاحبِ والا مناقب! سلامت

هرگاه مقدور شده دو کلمه مرقوم و به خدمت مرسل داشته و چون قدرت و امکان نبوده مقصّر و معذور مانده از رسیدن آن دو کلمه گاه نیز همه وقت اطلاع ندارد. از غره رجب تا امروز ــ که بیست و هشتم ذیحجه است ــ شش ماه تمام همین می‌بارد و یک دو ساعت فرصت نمی‌دهد و درین آب این خَلق ــ که طبع وَزَغ دارند ــ گرسنگی بر سر هم ریخته مرده‌اند و جیفه‌ها را قدری سگ می‌خورد و قدری را سیل می‌برد. ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم تغفرلنا و ترحمنا لنکونن من الخاسرین. دیگر گفتنی و نوشتنی نیست. اگر خدا یاری کرد می‌خواهم از این خرابه برآیم. لیکن مگر قدرت الهی یاوری دهد و تازه هم خبر موحشی است که از صوبه شنیده می‌شود. تا چه شده باشد و چه شود. آه آه از حیرت و سرگشتگی و دور ماندگی غریب چه مصدّع شوم. خدا فریادرس باد ــ صاحب من استفسار عزت فرموده بودند ــ غرابت احوال آن دیار و عدم وثوق به قول و فعل همگنان معلوم ولیکن احکام الهی چنانکه هست با وجود ظهور و ایقان ــ آن چنان که متبصران و علمای شرع راست ــ تفاوتی فاحش [73 b] در اکثر مواقع با آنچه نزد مسنده دانان از عوام است دارد و تفصیل این معنی محتاج به اطناب است و در رؤیت همه [illegible] نمی‌باشد. آری تحقیق و تفحص بر آن نهج که مبیّن است باید درین [illegible] بر خفای بعضی ظن مناخم به علم شرعی در رؤیت شب دوشنبه در خارج این بلد مرا به هم رسید و رؤیت در نفس این بلده نیز مسموع شد، گو شهرت نیافته باشد چون در احکام دینیه از بی‌اعتنایی مردم را التفاتی نیست این قسم امور شهرت نمی‌یابد. هلال را فقیر در مزار

خواجه ـ آن ماه که بودم ـ خود دیدم و تمام این شهر بنا بر شب بعد گذاشتند ـ به هر حال از اخبار رؤیت در شب دوشنبه این ماه و ضم قراین و امارات دیگر مرا خود علم شرعی بعید بودن فردا حاصل است، افطار نموده ـ از [کذا: اگر] حیات من باشد نماز خواهم کرد. باقی هر کس مکلّف به علم و تحقیق است بر وجهی که باید. چون زبانی پیغام این جمله به من نوشته شد.

[۵۶]

صاحب من! سلامت

دو رقیمهٔ گرامی به وساطت حاجی صدیقی امروز همین وقت تحریر ـ که بیست و دوم شوال است ـ رسید و دو کلمه هم دیروز آدم نایب سوانح آورده بود. از آلام و دل بستگی که معلوم است و از نوشته جات ظاهر می‌شود دل شکسته متأثر و بی‌آرام می‌شود حق تعالی تسلی و رفاهی بخشد. زیاده در مکاره الم به خود راه ندهند و رضای حق تعالی را دیده تا توانند صبور و شکور و فراخ حوصله باشند. چیزی که قسمت است و از آن چاره نیست اگر بر خود به تسلیم گوارا کنند آسان‌تر می‌شود و از جزع و غمناکی و بیطاقتی کاری نمی‌گشاید. از حال من عبرت گیرند و مکاره را آسان بر خود کنند.

چون خورد نیست کاسهٔ زهری که قسمت است

با جبههٔ گشاده ننوشد کسی چرا؟

حقیقت نرسیدن و دیر رسیدنِ مکاتیب را چه توان کرد ـ شمه‌ای از آن [74 a] و مکتوبِ گم شدهٔ نایب در مراسله‌ای که چهار روز پیش ازین نوشته بودم به تفصیل مرقوم شده. ان شاء اللّٰه آن رسیده باشد درین وقت حالت چیزی نوشتن نبود معذور فرمایند ـ دو سه مسوده که برخلاف عادتِ و وقت اتفاق افتاده بود ملفوف نمود نقل فرمایند و فراموش نکنند.

یاران را همگی ابلاغِ سلام خواهند فرمود.

[۵۷]

در پانزدهم جوابِ مرقومه شریفه ـ که چهاردهم رسیده بود ـ دو کلمه مرقوم و مرسل داشت و مدتی قبل جواب دیگر که نایب سوانح رسانیده بود به صحایب او مرسل شده در هر دو مسوده‌ها بود از رسیدن هر دو اعلام نمایند و حال تحریر ـ که هیجدهم شعبان

است ـ احوال به نحوی است که در مرقومه سابق نوشته‌ام، اختلال عجیبی دارد و از سخت جانهاست که تا به حال کشیده، لیکن از قراین معلوم است که چند روزی بیش نخواهد کشید. البته مرا فراموش ننمایند.

مسوده‌های مرسله به خدمت حاجی صاحب را نوشته بودند که به دست نیامده از خدمتِ ایشان گرفتن آسان است. و یازده طومار است آنچه نزد ایشان فرستاده شده، چیزی کم نشود و درین هم دو مسوده ملفوف است و در آن دو مکتوب دیگر به خاطر ندارم که چند پاره کاغذ است و شماره شده مجموع عدد قصاید و غزلیات و رباعیات و مقطعات هزار و یکصد و ده است ـ یکی دو زیاده یا [کم با]شد ـ آن مصرع دیباچه را چنین اصلاح کنند که:

هزار و یکصد و ده ایدت چو بر شمری

و فهرست ظهر کتاب را هم تصحیح کنند.

خطی که به میرزا محمدعلی نوشته بودند هنوز نزد من است. هر وقت قاصدی کسی روانه شود فرستاده خواهد شد. دیگر ازو خبری نرسیده. احوالات ایران که درست معلوم شد به نقل و نوشتن راست نمی‌آید و خبری از آن نامرد به تازه نرسیده الّا این که [74b] دیروز یکی از آدمهای سردار ـ که در اینجا به طلب خزانه نشسته ـ می‌گفت که نوشته رسیده که از دیار بکر کوچ کرده پیشتر روانه شده و احوال این شهر خود معلوم از شدت بغض و کینه و نصب و عداوت اینجا چه شرح دهد که دیدنی و دریافتنی است نه نوشتنی در هیچ جای هند چه که بُخارا و هیچ دارالنواصب کارش به این شدت نبوده و نرسیده که اینجا دولتِ نذر آقا جُزو ابیاتِ حکیم رُکنا را مدتی پیش به صحابت محمد مهدی شوشتری نزد حاجی صاحب فرستاده، گفته‌ام به خدمت برسانند به صاحبش خواهند رسانید و همگی را ابلاغ سلام خواهند فرمود. زیاده متصدع نتواند شد. والسّلام.

[۵۸]

صاحبِ والامقام! سلامت

وقت تسطیر این ذریعه ـ که عصر دوشنبه بیست و یکم است ـ حیات باقی ست چند روز مراسلات شریفه که به همان خوشنود می‌باشد نمی‌رسید. خاطر نگران و تفرقه آلود بود و به سبب نگرانی و انتظار جواب و شدت مراق محب نیز مقصّر شد. دیروز مرقومه شریفه تسلیه نمود. امر سنگه نزد پسرش فرستاده بود رسانید و خود نوشته بود

که خطوط دیگر هم در مترا مانده است. باری دیشب وقت شام جواب آن را فقیر نوشته به معرفت حاجی ارسال خدمت نمود. امروز صبح هم مکتوب مرقوم چهاردهم فیض ورود بخشید و هنگام ظهر آن مرقومه که در راه مانده بود ملفوف به خط علی قلی‌خان* بود آن نیز رسیده تسلیه خاطر نمود. حق تعالی ذات گرامی را همین نصیحت و عزت بدارد و این صدیق مشتاق را از دیدارت با حُسن وجوه محروم نسازد. چون در مراسلهٔ دیشب شکایت نرسیدن و تلف شدن مکاتیب قلمی شده بود الحال شکر رسیدن را به تعجیل نگاشتن لازم دید به همین دو کلمه مبادرت شد. چون اصلاً حالت اطناب نبود اکتفا به این کلمات شد. [75 a] اگر حیات هست فردا به خدمت خواهد نگاشت و جواب مرسلهٔ علی قلی خان نیز مرسل خواهد شد.

[۵۹]

صاحبِ والامقام!

مدت بیست یوم زیاده است که رسیدن مرهته بستی گروهی ـ که راه یک شبه آنهاست ـ محقق است و این شهر خراب حالی در پناه حکم الهی است. اگر چه به قدر مردم خوفی هست لیکن زیاده اضطراب ندارند. چیزی هست و کسی نیست. مشتی بیچارهٔ مفلوک گدای سوخته درین شهر پراکنده افتاده‌اند و هیچ چاره‌ای و تدبیری ایشان را در وسع نیست. لهذا تشویشی هم نیست حق تعالی دفع شرِ اشرار از عباد کند. مردم می‌گویند غنیم هنوز در جمعیت است و دعوی خراج صوبه دارد و کسان جات هم نزد او آمد و رفت دارند شاید جات با او بنائی بگذارد، هنوز معلوم نیست که چه می‌شود لیکن جات در تهیه استعداد خود می‌کوشد. این سخنان شنیده می‌شود اگر نزدیک‌تر آیند حالت این شهر معلوم از تنگی مردم تاب یک روز ندارند. لطف الهی شامل احوال خواهد شد. ابلاغ سلام به خدمت نواب صاحب و همگی کرام خواهند فرمود. ظِلکم ظلیل.

[۶۰]

صاحب والامقام! سلامت

امروز که هیجدهم است مرقومهٔ شب چهاردهم نیز فیض ورود بخشید. هر رقیمه که رسیده البته دو کلمه جواب را مرسل داشته و به سبب تشویش که خاطر فاتر را از

رهگذر آزار ـ که مبدل به صحت باد ـ عارض است در نهایت عجله دوسه نوبت مبادرت به رقیمه در استفسار و استعلام احوال خیر مآل شده چه توان کرد که این نوع در رسانیدن قصور می‌نمایند. همیشه مترصد مژدهٔ صحت مزاج گرامی می‌باشد و از حق تعالی همین مسئلت می‌دارد. حالت روحانی و جسمانی محب مجملاً معلوم تواند بود که چگونه باشد. شدت گرما و گرد و غبار این ویرانه در این وقت مگر مثل ایام جوزا و سرطان آنجا باشد [75 b] صفای دماغ و انتظام احوال تماشا دارد. چندین روز است که هر روزه خلقی کثیر فوج فوج زن و مرد و اطفال اکثر پیاده به حال تباهی داخل این خرابه شهر می‌شوند. سرکردان مساکن خود را از آمد آمد غنیم انداخته و این مُشت گدائی بی ردپائی که درین شهراند از دیدنِ این اوضاع هراسیده و مضطرب می‌شوند. احوال آنها که به این خرابه در ریزشند نوعی است که از شنیدن آن دل از جا می‌رود. درین سر کوچه و بازار صمیم قلب زبان و دعا و دوام بقای مملکت مداران علیهم ما علیهم گشوده‌اند کیست؟ آنجا که جانی بدهد و اگر درین همه خرابه‌ها که بر سر هم افتاده درآیند شب چه که روز روشن کهنه آزاری اگر داشته باشند برده زخم می‌زنند و می‌کشند. باری چه توان نگاشت؟ احوال رحلت مغفور حاجی الله وردی خان که مکرر قلمی فرموده بودند بر دل مجروح گذشت آنچه گذشت. چند کلمه در جواب میرزا عبدالرحیم مرقوم است مکرر مرقوم فرموده بودند که قاصد او چنین وچنان از وقتی که مکتوبش ملفوف به تقویم رسیده. تا این وقت نوشته ازو نرسیده بوده و مرا هم حالت نوشتن جواب نشده. درین وقت دو کلمه نوشتم از قاصد و نامه خود اینجا اثری نیست تا کدام صادق القول از صداقت کیشان دهلی چیزی به خدمت عرض کرده باشد.

نواب صاحب حکیم الملک را ابلاغ سلام خواهند فرمود و هم چنین سیّد عمادالدین خان صاحب را و محمد طاهر خان صاحب و مولانا عبدالعظیم و سایر حاضران را زیاده چه تصدیع دهم. امید که به زودی یاد و شاد فرمایند. حق تعالی به صحت هنگامی دارد.

[۶۱]

صاحب و الامقام! سلامت

هنگام تحریر ـ که عصر جمعه سلخ ماه است ـ سه مرقومه به یک بار رسید. یکی به تاریخ شب بیست و هفتم و دو پیشتر. تا این وقت حیات بحمده تعالی باقیست. حالتی

ندارم. صغف مزاج و مکاره [76 a] چیزی در من باقی نگذاشته. حق تعالی سعادت حقیقی نصیب این ناتوان نماید.

لشکر غنیم در پنج کروهی است. چهار یوم قبل یک صد سوار ایشان به شهر آمد. بیچاره نایب در خانه فرود آورد. دستکی داشتند که فلان سر کرده که همراه این صد کس است روزی صد روپیه و باقی را هر کس پنج روپیه خرج بدهند. چهل کس ظاهراً به مترا فرستاده‌اند و سخن‌شان ظاهراً این که برای محافظت شهر فرستاده‌ایم و هر ساعت فرمایش‌ها دارند. یک روز یا در روز را نایب سرانجام نموده و او خواستند از مردم شهر تحصیل کنند. ساهو کاران تن ندادند. نایب گفت من خود دیناری ندارم از کجا بدهم به هر حال به این نحو بود و اکثر مردم غنیم به دفعات آمده معامله در شهر می‌کردند. امروز وقت طلوع آفتاب چند نفری از مردم غنیم به پست حصار قلعه رفته بودند کنار دریا برای غسل و شنیدم آنجا قلعه دار پالیز کشته اسپی از ایشان در پالیز رفت با خود هم خیاری چیدند. فالیزبان منع کرد. ایشان به حکم غرور عظیمی که دارند ممنوع نشده. پیاده‌های قلعه دویدند و از بُرج‌ها هم تفنگها زدند. هشت نُه نفر بیش نبودند. چند نفر کُشته شد و چند نفر زخم دار و مردم بازار هم دکانها بسته رفتند و بر هم خوردگی عظیم شد. آن چند سواری که با سر کرده‌ها نایب فرود آورده کمر بسته خواستند، لشکر خود بردند. باز مردم به التماس و تسلی بگذاشتند تا این وقت خود هستند باید دید ازین چه شود. حقْ سبحانه عواقب بخیر کناد.

صاحبِ من! حرکت ازین مکان ممکن و مقدور نیست. تفصیلش طولی دارد. هر چه خداوند متعال خواستند و مقدر است همان خواهد شد. عواقب مقرون به سعادت باد. ابلاغ سلام به همگی یاران و التماس دعا را ملتمس است. زیاده چه تصدیع دهد. ایام به سعادت مستدام باد.

[۶۲]

خان صاحب والامقام! سلامت

[76 b] امروز ـ که جمعه غرّه رجب است ـ هنوز رمقی از زندگانی مستعار باقی و داعیست. رقیمهٔ قویمه فیض ورود بخشیده، بر احوال اطلاع حاصل آمد. خداوند متعال به فضل و کرم یاوری فرماید. مشاهدهٔ اوضاعِ روزگارِ جان و دل را هر روز هزار بار سوخت و هنوز زنده‌ام. درین بیماری و فروماندگی که به بنارس رسیده افتادم. به سبب

خود سری و انحراف عامل که از دیرگاه چنانست لشکر ظفر اثر به عزم قلع و قمع او در رفتن(؟) ملک عازم شده رسیدند. عامل مقابله و مقاتله ننموده به مقام‌های سخت و قلاع کوهستان که دارد رفت. ایشان شروع به غارت و سوختن و نهب زراعات نموده اثری باقی نگذاشتند. رعایا همگی فراری و مردم سکنه هم نیم بیشتر گریختند و ضعفا ماندند. مدتی به این اختلال و صعوبات گذشت. آخر با او معامله کرده، باز او را کماکان گذاشته سه چهار روز است که معاودت به اَوَده نمودند. دو سه ماه قبل شنیده شد که شیخ حسن بیچاره بی آن که کسی را خبر کند اضطراراً گریخته خود را به عظیم آباد رسانید و از آنجا نوشته‌اش رسید. از قیامت خبری می‌شنوی. نمی‌توانم نوشت و فایده هم بر آن مترتّب نیست لهذا مُهر سکوت بر لب، پاره‌های جگر را در زیر دندان دارم. و السّلام والاکرام

[۶۳]

جانِ من! صاحب من!

از خداوند کریم عزت و رفاه دارین و سعادت و عافیت نشاتین والامقام را مسئلت می‌نمایم. چون از سر عجز و اضطرار است شاید به عزّ قبول مقرون گردد. فراموش نفرمایند و توجه خاطر دریغ ندارند. زیاده سخنی نوشتنی ندارم و طاقت و توان هم سخت نایاب. ایام به کام مستدام باد.

[۶۴]

جان من!

امروز که یکشنبه یازدهم است این دو کلمه از سرای انباله مرقوم می‌گردد. کیفیت مشقّتهای این چند روزه سفر قابل ذکر و از تکثر وجوه اسباب مجال [۸۶] اظهار نیست حق تعالی آخر امر را مقرون به خیر و نجات گرداند. کاش ملاقات میسّر بودی که شمه‌ای از سرگذشت نقل نموده موجب عبرت گشتی.

نا امنی و تعدی طوفان فتنه را چه شرح دهد که به یقین در روی زمین هرگز به این صورت که درین مملکت منحوسه است نبوده. حق تعالی بنیاد رؤسا و مستاجران را از بیخ برکند.

در پانی‌پت یک روز مقام کرده پنج شش قبضه کمان گرفته به مفلوکان رفیق قسمت

شد و آن روز بندهٔ درگاه به تعلیم کمانداری گذراند. و از کرنال چون حرکت مُحال بود دوازده نفر بهادران تفنگچی هندی هم گرفته روانه شدم. در منزل عظیم آباد خراب ـ که شانزده هفده کروه راه است ـ سواران و پیادگان ـ به اصطلاح حرام زاده ـ هجوم آوردند. عین ظُهر بود و تفسیدگی و حرارت به حد نهایت، مجال تابوت نشینی نماند. دو سه جا که بازار گیرودار تنگ شد پیاده شده تخمیناً ربع فرسخ پیاده رفتم تا قدرت و توان باقی نماند و حق تعالی حراست عاجزان نموده یاران دستی نیافتند. والله الحمد کسی هم مجروح نشد. از آن روز تب شدید و درد سینه و ناخوشیهای دیگر عارض است و تا حال خود حیات باقیست. توقع این که فراموش ننمایند و ابلاغ سلام به نواب صاحب حکیم الملک و سایر دوستان کرام باجمعهم خواهند فرمود.

[۶۵]

جان من!

به مقتضای طولِ امل ـ که می‌پنداشتم ندارم و ظاهر می‌شود که به آن صفتِ رذیله گرفتارم ـ احتمال رسیدن به لاهور هست و از آن غریب‌تر امیدِ نجات و بیرون رفتن از آنجا نیز هست. چند کس مردم سردار ـ که در شاهجهان آباد بودند و ارادهٔ مراجعت داشتند ـ اگر تا رسیدن این رقیمه حرکت ننموده باشند لطف فرموده به وساطتِ احدی که با آنها آشنا باشد انها فرمایند که در ورود به لاهور [77 b] مرا از ورود خود و ارادهٔ حرکت خود اعلام کنند. اگر چه احتمال است که خبر ورود و حرکت آنها مشتهر خواهد شد، اما نظر به انزوا و بیخبری خود ممکن است که مطلع نشود و اگر آنها اطلاعی بخشند بد نیست. شاید توفیق الهی امدادی به حالِ این عاجز کند و از آنها باز نماند. زیاده متصدّع نگشت. ایام به کام باد.

[۶۶]

خان صاحب والا مقام! سلامت

این چند حرف در چهارم شهر شعبان التماس شد. در حالی که مرقومهٔ شریفه را مطالعه نموده دل و دیده آشفته به های‌های گریست. نمی‌توانم چیزی نوشت فقیر به این خرابه شهر در حالت بیماری به چندین مرض مهلک از عظیم آباد فرار نموده رسیده بود و از عجز بشری افتاده دیگر به هیچ وجه امکان جنبش نبود. از قضایای فلکی و ناسازی

عامل اینجا ناگهان لشکر ظفر اثر رسیدند. و یرانی نهایت رسید. مردم یا گریختند یا مُردند. محصولات به غارت رفت و منازل سوخته شد. عجب اینست که هنوز این نفس مرا در کشاکش دارد. این هنگامه و این حیص و بیص بیان کردنی نیست. خاکمان این انبوهی را هم دیدیم تا این که عامل را باز به حال نموده معاودت کردند و برای اخذ زراز و جمعی از سپاه را گذاشته‌اند چنان که تا امروز هستند مذکور می‌شود که درین چند روز خواهند رفت و اختلال اوضاع این بلده به کمال است. درین همه انبوهی این عاجز را در خصوص حصول صورتی جاگیر سرکار هیچ موقعی و مخاطبی که فی الجمله امیدی باشد میسر نیامد مگر این که از فرطِ اندوه و بیقراری با بعضی بلکه با جمع کثیری از نیکان که گاهی حاضر می‌شدند و همه در سرگردانی و عجز شریک بودند در میان گذاشته افسوس خورده می‌شد و هیچ کس را ز آه تدبیری و علاجی در نظر نیامد

نواب محمدقلی خان بعد از ورود نواب شجاع الدوله به این حدود اقامت در پای قلعه چناده ـ که هفت کروهی این لشکر رسیده ـ فرود آمده بود از همانجا و همان [a 78] راه مرخص شده به اله آباد معاودت نمودند. دیدنِ ایشان و دیدن همراهان مرا میسر نشد مگر میرزا داود و میرزا عموی بیچاره که روزی به بنارس آمده مرا دیدند در کمال شکسته حالی، و آقا ربیع ـ چنان که مسموع شد ـ در اله آباد می‌باشد و درین سفرها همراهی نمی‌تواند کرد و بعد از ورود بنارس شنیدم که شیخ حسن از فرطِ اضطرار و زحمتهای آن که احدی راکند شب از اَوَده فرار نموده به راه غیر متعارف به عظیم آباد رفت. در مقبرهٔ پدر برهان الملک فرود آمده تا حال آنجاست و اوضاع عظیم آباد و بنگاله که اختلالش از مرگ مهابت جنگ و بودن آن پسر به تنهائی هزاران درجه افزوده اکثر مردم سکنه در خیال فرار به این طرف‌اند. سبحان الله و الله اکبر و پریشانی احوال این لشکر از حد گذشته طرفه احوالیست. خلاصه این که اگر ممکن تواند شد در دهلی اگر لچهمن‌نارایِن به وسایط توانند ساخت به نوعی که متعدد شود رساند تواند کاری پیش رفت والّا با مردم اینجا ممکن نمی‌نماید که صورتی گیرد مگر با پسر اسحاق خان کسی ساخته باشد که او از دل و جان ساعی شود. با علی خارجی این قسم سازشی باشد که او مثل کار خود ساعی شود. دیگر ازین مردم به نظر نمی‌آید یا با جمعی دیگر که نام آنها نباید گفت سازشی چنان باشد دستی از دُور بر آتش داری. صاحبِ من! این سخنان قابل نوشتن نبود. خجلت بی‌اندازه می‌کشم. چکنم چاره ندارم و سکوت هم مناسب ندیدم، مبادا حمل به نوع دیگر فرمایند. نه جای گفتار است و نه مقام خاموشی

گستاخی به این چند کلمه کردم. خون از دل و دیده روان است. ایام به کام و لطف الهی مستدام باد*.

[۶۷]

صاحبِ من! بسلامت

ملاطفت نامه گرامی ـ که صادر از عین وداد و محض خلوص اشفاق بود ـ رسید و خجلت بی‌اندازه که داشتم افزود. باید دوستان هر چه بینند از قبایح و تقصیرات دوستان درگذرند و اصلاح احوال ایشان را به دل و زبان خواهند که چه فرموده‌اند و نفرموده‌اند بجاست. مُنتهی ما در کمی و کوتهی و اگر امری هم در مقام معذرت [79 a] باشد حالت وفا نمی‌کند و مقام گنجایش ندارد یا عفو یا عقوبت را خواستار و آماده‌ام. این قدر هست که شاید [نزد اذکیا] پوشیده می‌شد که در عالم کَون و فساد و موطن حادثات همیشه حالت بر یک قرار نمی‌تواند ماند. اگر آزرده دل، درماندهٔ بیمار، عمر بر باد خسارت داده‌ای از بیم گزند بینوایی افسرده و از گفته درماندگی و خموشی و تنهایی گزیند چندان عجب و قبیح نبوده است. خلاصه این که مجموع اعتراضات که به دیدهٔ انصاف دیده شود زیاده برخلاف تعارف چیزی نیست و ازین معنی این فقیر نادان غافل نیست که خلاف تعارف کرده و این که حق کرده یا باطل معقول واقع شده یا نامعقول عالم خفیات بر آن آگاهست و فقیر در مقام بیان وبراءت از آن نیست. اگر مورد ملامت و تقبیح و تشنیع بر استاد مخالف بر عقلِ ما شرع شود معترف و مقر است چه جای مخالفت عرف به هر حال اگر در سعب حوصله عفو جرایم عاصی گنجد عفو از شیم کرام است و سخنان مردم ـ که فرموده‌اند: صل علیهم و علی اقوالهم و دام برکاتهم و فیوضاتهم. در خصوص رسیدن به خدمت راحت و سعادت داند لیکن معین نمی‌نماید ـ هر نوع شود و تواند. توفیق امداد خواهد کرد. دام ظلکم.

[۶۸]

صاحبِ والامقام! سلامت

امروز ـ که بیست و چهارم است ـ دو رقیمهٔ کریمه ـ که مورخ به سیزدهم و شانزدهم بود ـ تسلیه فرمود. مکتوب میرزا عبدالرحیم در یکی ملفوف بود و مراسلات شریفه درین ماه همه رسیده و همگی بی فاصله جواب مرسل داشته. شاید آنچه نرسانیده

دیگر غریب بیچاره می‌افتند.

حق تعالی تسهیل این یک دو نفس [80 a] باقی ماندهٔ ما خواهد کرد. انشای حالات سمت قندهار که قلمی فرموده‌اند اینجا دیگر خبری نرسیده. چنان خواهد بود آنچه پیشتر نوشته رسیده بود اظهار نموده دیگر اطلاعی نیست.

نواب صاحب ـ سلّمه الله تعالی ـ را ابلاغ سلام خواهند فرمود و از زبان محب ملتمس خواهند شد که توقع به یُمن همت و توجه باطنی است که از خاطر فراموش نفرمایند. همیشه خود و یاران و منسوبان بسلامت و آرامش باشند. محمد طاهر خان صاحب را سلام رسد.

چون اظهار وعده باغبان بعد از انقضای یک ماه نموده بود زیاده گذشت به تفحص او درآمده به هزار حیله که در آستین دارد درآمد. باز وعده به فروختن چیزی از میوه مثل لیمو یا غیر آن نموده بودند چون دیده شد که خالی از اشکالی نیست و مرا از قید و حبسِ کسی خوش نمی‌آید ناچار پیادهٔ حاکم را که مزاحمت نرساند و حبه نگیرد با این شرط بر او گماشتیم از حبس او چیزی حاصل نمی‌شود، چه به اصطلاح «لُچه»* است و بهانهٔ خرابی بدست او خواهد بود لهذا او را مطلق العنان داشته آن پیاده محصلی می‌نماید و چند روز قبل شنیدم که قریب به سی روپیه ازو به عمل آمده نزد پسر امر سنگه است که باقی را هم استخلاص نموده همه را به خدمت ایشان مرسل دارد. خدا کند که موجب خجلت فقیر نگردد.

صاحب من! از بس اشارات به ارسال مسوده در مکاتب شریفه رسیده و حالت چنان که شاید هیچ کس زنده این حال طاری نه کدام مسوده داشت که مرسل دارد. دیشب گویا از همت سامی به قدر نیم ساعت بعد از عشا این چند بیت مسوده شده ملفوف شد. بعد از نقل باز به شیر افگن خان خواهند رسانید و البته از دعا و ارسالِ مفاوضات محروم نخواهند فرمود.

پاره‌ای تعلیقات

(به ترتیب شمارهٔ مسلسل رقعات)

مقدمهٔ مجموعهٔ یکم:

استاجلو، ایلی ترک در عهد صفویه که محتملاً الگای اصلی آنان در ناحیهٔ فارس بوده است و در ۹۱۳ هـ رئیس آنان محمد خان بن میرزا بیک خلیفه که با شاه ایران خویشی سببی داشت به حکومت دیار بکر منصوب شد. فرهنگ فارسی، محمد معین، ج ۵، مدخل استاجلو.

[استاجلو از طوایف بزرگ قزلباش، و در واقع مهم‌ترین طایفه از اویماقات قزلباشی. از مشاهیر امرای آنها خان محمد استاجلو است که در ۹۱۳ هـ. ق به حکومت دیاربکر از جانب شاه اسماعیل صفوی منصوب شد. مکرر با علاء الدولهٔ ذوالقدر جنگ کرد و در حدود دیاربکر چندان قدرت یافت که به سلطان سلیم‌خان پادشاه عثمانی نامه‌های تهدیدآمیز می‌نوشت. طایفه استاجلو که محل اصلی آنها ظاهراً در حدود فارس بوده است، در عهد سلاطین صفویه غالباً نفوذ و اعتبار تمام داشتند و در سلطنت شاه عباس اول نیز سهم مهمی بر عهدهٔ آنها بود. (دایرة المعارف فارسی به سرپرستی غلامحسین مصاحب، ج ۱، ص ۱۲۰، مدخل استاجلو.]

رقعهٔ ۱

در دیوان حزین لاهیجی، ص ۲۰۴: درین چمن سر کلک نو [illegible]

رقعهٔ ۶

ظاهر حزین با این رقعه روی کاغذ جداگانه اشعاری هم به مخاطب خود فرستاده بود، ولی گردآورنده آن کاغذ را در دست نداشته است.

رقعهٔ ۲۳

در تاریخ و سفرنامهٔ حزین لاهیجی، ص ۲۷۰ نیز آمده که نادرشاه پس از متصرف شدن قندهار حکم کرد «هر کس موافق حال خود منزلی عمارت کند و خود نیز به برآوردن حصار و بروج و ساختن منازل و ابنیهٔ عالیه اشارت نموده معماران و عمله که جمیع کثیر همراه داشت به اندک مدتی در انجام آن کوشیده، در جنب قندهار شهری عظیم آراسته پدید آمد و به «نادر آباد» موسوم گشت.»

رقعهٔ ۲۸

دیوان حزین لاهیجی، ص ۳۴۱: همراه گل نیامده‌ام تا خزان روم [کذا]

رقعهٔ ۳۲

*دیوان نظیری نیشابوری، به تصحیح مظاهر مصفّا، انتشارات امیرکبیر و زوّار، تهران، ۱۳۴۰ ش، ص ۱۱۸ ـ ۱۱۹

** این اشعار غزل در دیوان حزین (چاپ صاحبکار) نیامده است.

*** بنگله یعنی خانهٔ اعیانی.

رقعهٔ ۳۴

* یعنی والدهٔ میرزا حسن علی که مخاطبِ نامه است.

** پالکی یعنی تخت روان یا محفه‌ای که [با سوار] بوسیلهٔ مردها به دوش کشیده می‌شود.

رقعهٔ ۳۵

* یعنی والدهٔ میرزا حسن علی که مخاطبِ نامه است.

** شادی یعنی عروسی.

*** یعنی همشیرهٔ میرزا حسن علی که مخاطبِ نامه است.

رقعهٔ ۳۸

حزین نسخه‌ای از گزیدهٔ دیوان خود به سیّد عماد الدین خان اهداء کرد و بر پُشت آن نوشت:

بسم الله خیر الاسماء، این منتخب دیوان به عنوان یادگاری به خدمت سلالة الاعاظم الاکابر مجدالاخر و اشرف و الفخر [کذا] و الیها بقیة اسلافه الکرام میرزا امام قلی الحسنی الحسینی المخاطب به عماد الدین خان دام افضاله پیشکش نموده شد. امید که وسیلهٔ یادآوری شود. حرّره الفقیر الی الله الغنی محمد المدعو به علی عفی عنه بالنبیّ و الولیّ، فی عام ۱۱۵۱ حامد الله حق حمده.

این نسخه هم‌اکنون در کتابخانهٔ سالار جنگ، حیدر آباد موجود است. ر ـ ک: محمد انصار

الله، «مُهرین، ترقیمه، متفرق تحریرین»، ترقیمه. مُهرین. عرض دیده (اسلام آباد ۲۸ [illegible] ۳ [illegible]
۱۹۹۴، کی مقالات اور روداد)، خدا بخش اورینتل پبلک لائبریری، پتنه، ۱۹۹۸، ص ۱۲۰
فهرست مخطوطات سالار جنگ، ج ۵، ص ۲۸۲

رقعهٔ ۴۱

داک. داک، یعنی پُست / Post

رقعهٔ ۴۴

هندوی نوعی حوالهٔ پرداخت پول که امروز هم معمول است یعنی برات.

رقعهٔ ۵۲

نواب بنده علی خان باسطی ملقب به شیرافگن خان (م ۱۱۹۹ ه) که از شاگردان حزین بود و اشعار خود را از نظر حزین می‌گذرانید. این سلسلهٔ تلمذ تا چندین سال باقی ماند. باسطی در یکی از بیاض‌های خود می‌نویسد:

> احقر العباد بنده علی باسطی که این بیاض را تألیف نموده است، غرضش نوشتن تذکره نیست که احوال کسی را می‌نوشت، زیرا که تذکره نویسی آفات بسیار دارد و تفصیل آن به طول می‌انجامد. لیکن چون بعضی از تذکره نویسان معاصر در ذکر احوال بندگان شیخ محمدعلی حزین داد فضله عیب عیب به میان آورده‌اند، بنابرین ضرور شد که برای رفع گمان ناظرین آنچه نفس الامر است گزارش نماید. بعد از وفات آن سیّد [امیر فضل الدین محمد [illegible]] چون بنده هیچ [illegible] حصول معلومات فن شعر حاصل نشده بود، به خدمت شیخ موصوف ربط [illegible] و اخلاص به هم رسانیده و هر چند ایشان هیچ کس را شاگرد خود قرار نمی‌دادند بر بنده این قدر التفات داشتند که اشعار سابق مرا همه ملاحظه فرمود بعضی جا اصلاح هم دادند و بر خامی آن کلام آگاه نمودند و من آن دیوان مرتب را [illegible] شُستم و بعد ازین بی این که در فکر موزون کردن مصرعی افتاده باشم، قریب دوازده سال ادراک صحبت شیخ میسر بود و باز قصد شعر گفتن نکردم.

(بیاض باسطی، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی پاکستان، اسلام آباد، شمارهٔ موقت ۲۶۲، ورق ۲۲۶ الف / ب). احتمال می‌رود که برخی رقعات حزین در این مجموعه خطاب به شیرافگن خان نیز باشد.

رقعهٔ ۵۴

یکی ازین تاریخ‌ها سهو کتابت است. ممکن است که تاریخ [illegible]

رقعهٔ ۵۸

شاید همان علی قلی خان والهٔ داغستانی صاحب ریاض الشعرا باشد که با حزین روابط نزدیک داشت.

رقعهٔ ۶۶

در نسخهٔ لاهور، بعد ازین رقعهٔ شمارهٔ ۶۳ دوباره نقل شده است.

رقعهٔ ۶۷

اصل این اصطلاح از همان لُچ و لَچَر فارسی است. در اُردو نیز به معنی فرومایه و پست و قُلدر به کار می‌رود. قطعاً حزین این اصطلاح را در تناظر فرهنگی شبه قاره به کار برده است.

عکس های مزار شیخ حزین

صفحهٔ آخر رقعات حزین، نسخهٔ علیگر

دورهٔ جدید سال سوم، ضمیمهٔ سوم، سال ۱۳۸۴

بسم الله الرحمن الرحیم   و تمم بالخیر

صاحب دل و جان مستمندان هایم مهموم سلامت : خونین جگری
بیتو نهفته ام ولیکن : از گریه نگهداشتنش از نیامد : رقمی که تو نویسم من
حیرت زده عرفی .. از مطلع گم گشته خبر باز نیامد . چون قلم
گرفتم سمند و بیت بداهه آمد نگاشته شد بی تکلف و شایبه رسمیات
بجلال ذو الجلال جل جلاله قسمت که در حوصله و عهده تقریر و بیان نیست آنچه
از دیر رسیدن و آنچه از رسیدن گرامی نامه روی میدهد عجب لیست حالت
می پنداشتم که روزگار ناسازگار آنچه در قوه اش بود و توانسته
نسبت بمن تقصیر نکرده باین سبب از خصمی او ایمن شده بودم
و فارغ نشسته نداشتم چون دانستم چه سوء الحال این شیدام با آن حالی که بودم
راضی نشد که در گوشه انتها افتاده باشم مانند قدر ناکامی و صال نکرده اند   توانست
و بکام خود بملال مهاجرت افکند در مخیله من روزگار آزموده حوادث
عالم دون خطور نکرده بود که دیگر در بازار بی انصافی روزگار متاع کساد

ارزانی

صفحهٔ اوّل رقعات حزین، نسخهٔ ملّی اسلام آباد، 151

قبض الوصول آن هر دو نوشته ملفوفست دو روسه بقاصد رسانده اعتمادی همه را آن

خواهد داد سرفراز نودن مقدور شود که دیوان سید بهترست خطوط که

پس قلمی و همه با کثر رسیده بسبب هنگامه تأخیر در جواب شده بود خدا کند که

این شورش که زمان کلی جمیع عباد و بلاد هست فرونشیند مهربانیهای میرزا

محمد افضل صاحب را با کمال عنایت نواب مجد مجد الدوله بهادر قلمی نموده

حقیقت دوستی و الطاف ایشان بفقیر معلومست قیاس نکنید دیگر در

دنیا سا سوال نمود حق تعالی ایشان را سرفراز و کامیاب بدارد دو کلمه میرزا

محمد افضل قلمی شده ملفوف بود در میان خط ایشان بذریعه نواب صاحب مجد الدوله

قلمی و ملفوفست ایشان بعد مطالعه مکتوب خود به خط نواب صاحب را خواهند داد

اما آن اعتمادی باید که مکرر بیجا و نوشته جزوی بضدیع ایشان [illegible]

و عرض و معروض مکرر نکنند و در این تاکید لاریب نمانند و مساهلت نکنند

تمت بید الفقیر الحقیر یحیی علی المشتهر بآغا ابن محمد علیخان المعروف بمیرزا [illegible]

ثم العقیلی غفر الله تعالی ذنوبهما و ستر عیوبهما و قد وقع الفراغ عن کتابته

یوم الاحد سلخ جمادی الثانی سنه سبع و اربعین و مائتین بعد الالف من الهجرة النبویة

علیه و آله الف الف تحیة

صفحهٔ آخر رقعات حزین، نسخهٔ ملّی، اسلام آباد

[illegible]

صفحهٔ اول «هجو اهل کشمیر»، تصنیف حزین. نسخهٔ لاهور

تصاویر نسخ خطی

دو صفحه از جواب «هجو اهل کشمیر» از پندت گو بند دام زیرک، نسخهٔ لاهور

بسم الله الرحمن الرحیم

حالات شیخ علی حزین

صفحهٔ اول حالات شیخ محمد علی حزین، نسخهٔ لاهور، Pf III 2

تصاویر نسخ خطی

دو صفحه از رساله حالات شیخ محمد علی حزین، نسخهٔ لاهور

ISSN 1561 - 9400

Mirror of Heritage

(Ayene-ye Miras)

Quarterly Journal of Book Review,
Bibliography and Text Information
New Series Vol. 3, the Annexation of the Third Issue, 2005
The rating of : "Scientific - Propagative" has been granted to the Quarterly Journal of Mirror of Heritage by The Commission for Evaluation of Iranian Scientific Journals through the letter numbered as 3.2910.82.

Hazin Namah by: Dr. Arif Naushahi

No. 1304, Between Daneshgah and Aburayhan streets,
Enqelab Avenue.
Tehran, Post Code: 1315693519 - Iran
Tel: 66490612-3 , Fax: 66406258
AyeneMiras@MirasMaktoob.com
http://www.MirasMaktoob.com
http://www.islamicdatabank.com
http://www.Magiran.com

ISSN 1561-9400

Mirror of Heritage

(Ayene-ye ...)

ḤAZĪN NĀMAH

Compiled by:
Dr. Arif Naushahi

Quarterly Journal of Book ...
Bibliography and Text ...

...l. 3, the Annexation of the Third Issue, 2005

ماهنامهٔ ویژهٔ نقد کتاب. کتاب‌شناسی و اطلاع‌رسانی در حوزهٔ متون

دورهٔ جدید، سال سوم، ضمیمهٔ شمارهٔ ۳، سال ۱۳۸۴

ضمیمه ۳

آینه پژوهش

حزین‌نامه

حزین و دربارهٔ او

بها: ۱۰۰۰۰ ریال